

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نوح البلاغ

گنجینه عظیم



وزارت آموزش و پرورش  
معاونت پرورشی و فرهنگی  
اداره کل قرآن، هنر و نماز

پایه نهم

# فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۸.....	پیشگفتار.....
۱۰.....	فصل اول: پرتوی از زندگی امام علی <small>علیه السلام</small> .....
۱۱.....	مقدمه.....
۱۲.....	ولادت و نامگذاری.....
۱۴.....	نامها و القاب و کنیه امام علی <small>علیه السلام</small> .....
۱۶.....	افتخار حضرت امیرالمؤمنین علی <small>علیه السلام</small> .....
۱۷.....	حامی و جانشین پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> .....
۱۹.....	لیلة المیمت.....
۲۰.....	حضرت امیرالمؤمنین علی <small>علیه السلام</small> برادر پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> .....
۲۱.....	ازدواج با حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> .....
۲۴.....	در جبهه‌های جنگ.....
۲۴.....	جنگ بدر.....
۲۵.....	جنگ احد.....
۲۷.....	جنگ احزاب (خندق).....
۳۱.....	جنگ خیبر.....
۳۳.....	سقیفه بنی ساعده.....
۳۴.....	خانه نشینی امیرالمؤمنین علی <small>علیه السلام</small> .....
۳۵.....	خلافت حضرت امیرالمؤمنین علی <small>علیه السلام</small> .....
۳۶.....	عدالت امام علی <small>علیه السلام</small> .....
۳۶.....	نبرد در سه جبهه.....
۳۷.....	جنگ جمل (فتنه‌ی ناکتین).....
۳۸.....	جنگ صفین (فتنه‌ی قاسطین).....
۳۹.....	جنگ نهروان (فتنه‌ی مارقین).....

عنوان: نهج البلاغه گنجینه عظیم

تدوین و تنظیم: اداره کل قرآن، عترت و نماز معاونت پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش.

مشخصات نشر: تهران: وزارت آموزش و پرورش. معاونت پرورشی و فرهنگی، موسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۱۳۶ ص.

شابک: ۶-۳۵-۰۳۹۰-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیا

عنوان دیگر: پرتوی از زندگینامه و نهج البلاغه امام علی علیه السلام

شاسته افزوده: ایران، وزارت آموزش و پرورش. موسسه فرهنگی منادی تربیت

رده بندی کنگره: ۱۳۹۳ الف/۴۳ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۴

شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۴۶۲۱۱



مؤسسه فرهنگی  
منادی تربیت



وزارت آموزش و پرورش  
معاونت پرورشی و فرهنگی  
اداره کل قرآن، عترت و نماز

عنوان کتاب: نهج البلاغه گنجینه عظیم (پایه نهم)

تهیه و تنظیم: اداره کل قرآن، عترت و نماز معاونت پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش

ناشر: موسسه فرهنگی منادی تربیت

چاپ اول: ۱۳۹۵

لینتوگرافی، چاپخانه و صحافی: دقت

تیراژ: ۱۰۰۰۰ نسخه

شابک: ۶-۳۵-۰۳۹۰-۶۰۰-۹۷۸

WWW.monadi.org

ISBN 978-600-390-035-6

Email: info@monadi.org

تهران: خیابان استاد نجات‌الهی، بین چهارراه سمیه و طالقانی، کوچه بیمه، پلاک ۲۶

تلفن فروشگاه: ۸۸۹۳۱۸۵۲

نمابر: ۸۸۸۹۴۲۹۰

تلفن پخش: ۸۸۸۹۴۲۹۲

قیمت: ۱۶۰۰۰ ریال



شما عزیزان و نور چشم‌های ما، دانش‌آموزان و زیدگان و بچه‌های با استعداد و خوش حافظه - چه دختر و چه پسر - که در وادی حفظ و ترجمه نهج البلاغه و فراگیری این کتاب مقدس افتاده‌اید، بدانید که این نعمت، بسیار با برکت و با عظمت است. این موهبت خدایی را مغتنم شمارید و پیش بروید.

بیانات مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) در جمع دانش‌آموزان شرکت کننده

در مسابقات نهج البلاغه سال ۱۳۶۵



### پیشگفتار

«نهج البلاغه در مجموع درس زندگی اجتماعی برای مسلمان هاست؛ مطالب این کتاب به طور مجرد از زندگی مطرح نشده. گوینده این کلمات یک رئیس مملکت، یک حاکم و فرمانروای بزرگی است که سلطنت او و حکومت او بر یک کشور پهناور و عظیمی گسترش داشته و این انسان بزرگ - که مسؤولیت ملکداری و زمامداری را هم بر دوش داشته - با احساس این مسؤولیت عظیم این مطالب را بر زبان جاری کرده. مانند گفته‌های یک حکیمی نیست که دور از غوغای زندگی و فارغ از واقعیت‌ها و مسائل گوناگونی که در یک جامعه ممکن است مطرح باشد، می‌نشیند و معارف اسلامی را بیان می‌کند. مانند عارفی نیست که به حالات و کیفیات درونی و نفسانی خود تکیه می‌کند. انسانی است که بار مسؤولیت اداره یک جامعه عظیم را بر دوش خود احساس می‌کند و دانای دین و بصیر به همه معارف اسلامی و قرآنی است؛ با این دل پرمعرفت، با این روح بزرگ و در مقام این مسؤولیت با مردم روبه‌رو می‌شود، با آن‌ها حرف می‌زند، از آن‌ها می‌خواهد، به آن‌ها می‌گوید و پاسخ سؤال‌ها و استفهام‌های آنها را می‌دهد؛ این شرایط صدور نهج البلاغه است.

شاید با همه روایاتی که ما از ائمه معصومین علیهم‌السلام داریم از این جهت فرق می‌کند، آن‌ها مربوط به دوران حاکمیت مورد قبول

۸۸.....	پیمانی که پیامبر <small>صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم</small> با علی <small>علیه‌السلام</small> داشت.
۹۰.....	خطبه ۱۵۷.....
۹۱.....	شرح و تفسیر.....
۹۱.....	توجهی دیگر به مبدأ و معاد.....
۹۸.....	شرح و تفسیر.....
۹۸.....	ناپایداری دنیا.....
۱۰۵.....	شرح و تفسیر.....
۱۰۵.....	حضور در دادگاه الهی.....
۱۱۱.....	نکته‌ها.....
۱۱۲.....	الف - خیل گواهان عمل.....
۱۱۴.....	شرح و تفسیر.....
۱۱۴.....	چشم و گوش خود را باز کنید.....
۱۱۸.....	نکته.....
۱۱۸.....	هدایت در پرتو خاندان وحی.....
۱۲۲.....	نکته‌ها.....
۱۲۲.....	۱- دید باطن!.....
۱۲۵.....	شرح و تفسیر.....
۱۲۵.....	امروز پرده‌ها را کنار می‌زنم!.....
۱۲۹.....	نکته.....
۱۲۹.....	مبارزه حق و باطل.....
۱۳۰.....	خطبه ۱۷۴.....
۱۳۱.....	شرح و تفسیر.....
۱۳۱.....	کارهای ضد و نقیض طلحه دلیل رسوایی اوست.....

۴۰.....	شهادت مولای متقیان امیرمؤمنان علی <small>علیه‌السلام</small> .....
۴۲.....	اصحاب و یاران امیرالمؤمنین علی <small>علیه‌السلام</small> .....
۴۲.....	اگر همه شیعه‌ی علی بودند آتش جهنم را نمی‌آفریدم.....
۴۳.....	زهد امیرالمؤمنین علی <small>علیه‌السلام</small> .....
۴۴.....	دانش امیرالمؤمنین علی <small>علیه‌السلام</small> .....
۴۵.....	بردباری و صبر امیرالمؤمنین <small>علیه‌السلام</small> .....
۴۵.....	فصاحت و بلاغت امیرالمؤمنین <small>علیه‌السلام</small> .....
۴۷.....	کرامات امیرالمؤمنین علی <small>علیه‌السلام</small> .....
۴۷.....	برگی از دفتر آفتاب.....
۵۳.....	<b>فصل دوم: خطبه‌های نهج البلاغه.....</b>
۵۴.....	خطبه ۱۰۵.....
۵۴.....	شرح و تفسیر.....
۵۸.....	شرح و تفسیر.....
۵۸.....	از شما انتظار نداشتم!.....
۶۴.....	شرح و تفسیر.....
۶۴.....	دست از دامن رهبر الهی خود بردارید.....
۶۸.....	شرح و تفسیر.....
۶۸.....	وظایف امام و مردم.....
۷۲.....	خطبه ۳۷.....
۷۹.....	شرح و تفسیر.....
۷۹.....	زورمندان ستمگر نزد من ضعیف هستند!.....
۸۱.....	نکته.....
۸۱.....	حمایت از مظلوم و مبارزه با ظالم.....
۸۵.....	شرح و تفسیر.....
۸۵.....	من نخستین مسلمانم.....
۸۸.....	نکته.....

### مقدمه

تمام انسان‌ها در زندگی خویش از فراز و نشیب برخوردارند و با مشکلات مختلفی مواجهند. افراد معمولاً در برخورد با مشکل دچار ضعف و ناتوانی می‌گردند و سعی می‌کنند با کمک و راهنمایی درد آشنایان خود را از مهلکه نجات دهند و با یافتن «الگوها» در هر زمینه‌ای، و سپس تبعیت از آن، وظایف خویش را به خوبی انجام دهند و مشکلات و دردهای خویش را تسکین بخشند. یکی از این اسوه‌ها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که قرآن مجید هم این حضرت را به همین نام معرفی می‌فرماید. <sup>۱</sup> بجز رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر به دنبال «الگوی» دیگر باشیم، به پیشوای بزرگی همچون مولای متقیان حضرت علی علیه السلام خواهیم رسید، و چه زیباست که برای پذیرش اخلاق و رفتار حسنه‌ی ایشان، زندگی پرفراز و نشیب و سراسر شگفتی آن حضرت را مرور کنیم.

بر اساس نوشته‌ی مورخان، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در روز جمعه، سیزدهم رجب سال ۲۴ قبل از هجرت و سی سال پس از واقعه عام الفیل در درون کعبه‌ی معظمه تولد یافت. پدر آن حضرت، ابوطالب فرزند عبدالمطلب، فرزند هاشم و مادرش فاطمه بنت اسد فرزند هاشم بود. بر این اساس آن حضرت از دو طرف هاشمی است. حضرت ابوطالب دوازدهمین وصی

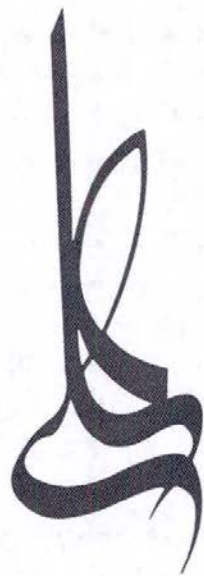
۱ - سوره احزاب، آیه ۲۱.

اسلامی از دیدگاه ائمه علیهم السلام زندگی نمی‌کردند. آن‌ها در دوران اختناق به سر می‌بردند، مسائل از دیدگاه یک حاکم و مسئول اداره مملکت بر زبان آن‌ها جاری نمی‌شد. اما امیرالمؤمنین به عنوان یک حاکم اسلامی حرف می‌زند، با یک جامعه‌ای که تحت اشرف و حکومت خود اوست حرف می‌زند، و این بیشترین سخنانی است که از امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه نقل شده. البته در کلمات آن حضرت سخنانی هم هست که مربوط به دوران حکومت ایشان نیست. ما امروز در همان شرایط قرار داریم، شرایط کنونی جامعه اسلامی همان شرایط است. البته نهج‌البلاغه مخصوص کشور ما نیست، مال همه دنیای اسلام است، اما دنیای اسلام هم امروز در حال یک بیداری و حیات دوباره اسلامی است، در کشور ما و در جامعه ما که در سایه همین آموزش‌های امیرالمؤمنین و با اتکاء به نفس نهج‌البلاغه این انقلاب به پیروزی رسیده و امروز همان جامعه اسلامی و علوی تشکیل شده و همان شرایط تقریباً در بیشتر ابعاد بر جامعه ما و کشور ما حکومت می‌کند. امروز روز استفاده هر چه بیشتر از نهج‌البلاغه است. امروز شرایطی مشابه شرایط دوران حکومت امیرالمؤمنین است، پس روزگار نهج‌البلاغه است. امروز می‌شود (با) از دیدگاه دقیق و نافذ امیرالمؤمنین علی علیه السلام به واقعیت‌های جامعه و واقعیت‌های جهان نگاه کرد و بسیاری از حقایق را دید و شناخت و علاج آن‌ها را پیدا کرد. لذاست که به نظر ما امروز از همیشه به نهج‌البلاغه ما محتاج‌تریم.»

سخنرانی مقام معظم رهبری (حفظه الله)

در کنگره بین‌المللی نهج‌البلاغه ۱۳۶۳/۰۱/۲۶

## فصل اول پرتوی از زندگی امام علی علیه السلام





حضرت عیسیٰ علیه السلام، از بخشش زیاد به «ابوطالب» ملقب شده بود و نام اصلی ایشان «عمران» است. و سرانجام امام علی علیه السلام در بیست و یکم رمضان سال ۴۰ هجری در کوفه به دست خارجی ملعون «ابن ملجم مرادی» به شهادت رسید و بدن آسمانی اش در نجف اشرف به خاک سپرده شد.<sup>۲</sup>

### ولادت و نامگذاری

چون زمان تولد علی علیه السلام فرا رسید، فاطمه بنت اسد خود را به کنار کعبه رساند. پس از طواف دست نیاز به درگاه خداوند متعال بلند کرد و با اخلاص کامل و خضوع و خشوع فراوان از خدا خواست تا ولادت فرزندش را بر او آسان نموده و او را برای همگان مبارک گرداند. فاطمه بنت اسد فرمود: پروردگارا، من به تو و به همه پیامبران و آنچه آنها از طرف تو آورده‌اند ایمان دارم. من سخن جدّم حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام را تصدیق می‌کنم؛ بزرگ مردی که خانه‌ی کعبه را بنا نهاد...

خداوندا، به حق و حرمت همه پیامبرانی که آنها را برای هدایت مردم برگزیده‌ای و به حق فرشته‌هایی که مقرب درگاه تو هستند و به احترام بنیان‌گذار کعبه، حضرت خلیل الرحمان، و به شکوه و عظمت کودکی که به من عنایت فرموده‌ای و اینک لحظات تولد او فرا رسیده است - خداوندا، ولادت او را بر من آسان ساز.

یزید بن قعنب می‌گوید: با عباس پسر عبدالمطلب و گروهی از قبیله ی عبدالعزی در کنار کعبه نشسته بودیم که دیدیم فاطمه بنت اسد به نزدیک کعبه آمد و مشغول طواف و نیایش شد... لحظاتی از نیایش فاطمه می‌گذشت که ما به چشم خود دیدیم

۲ - جنّة الخلود، الجدول السابع.

دیوار خانه‌ی کعبه از پشت یعنی سمت «مستجار» شکافته شد و فاطمه از آن‌جا به درون خانه‌ی خدا رفت و بلافاصله شکاف دیوار به هم آمد و به صورت نخست شد. ما به دنبال این پیش آمد سعی کردیم تا در خانه‌ی کعبه را که قفل بود باز کنیم، اما میسر نشد. با مشاهده‌ی این وقایع شگفت دانستم که در این کار حکمتی وجود دارد. لذا دست از تلاش برداشتیم. روز چهارم ناگهان دیدیم فاطمه بنت اسد از درون کعبه بیرون آمد، در حالی که فرزندش علی علیه السلام را بر روی دست داشت. انبوه مردم حیرت زده که در آن‌جا گرد آمده بودند، به سوی وی دویدند. گفت: ای مردم، خداوند مرا این فضیلت داد که فرزندم در کعبه دیده به جهان گشاید....

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، بنابر مشهورترین روایات علمای بزرگ شیعه و سنی، در صبح روز جمعه سیزدهم رجب، ده سال قبل از بعثت در مکه‌ی معظمه در داخل کعبه متولد شد. آری، او در مقدّس‌ترین مکان‌ها، در بهترین ماه‌ها، و بهترین ساعت‌ها، یعنی صبح روز جمعه ماه رجب، دیده به جهان گشود. این روایت با توجه به معتبرترین کتاب‌های علمای بزرگ اسلامی قطعی است. مرحوم علامه امینی رحمته الله علیه در جلد ششم الغدیر این موضوع را از شانزده کتاب معتبر اهل سنت نقل می‌کنند.

ابن صباغ مالکی در این‌باره می‌نویسد: فرزند پاک، از نسل پاک، در جای پاک به دنیا آمد چنین شکوهی از چه کسی دیده شده است؟ شریف‌ترین مکان حرم مسجدالحرام است و شریف‌ترین مکان مسجدالحرام کعبه است. هیچ‌کس جز علی در کعبه دیده به جهان نگشود. بنابراین فرزند کعبه دارای شریف‌ترین مقام‌هاست...

حاکم نیشابوری در مستدرک صحیحین می‌گوید: اخبار ولادت

علی علیه السلام در کعبه متواتر است؛ یعنی به قدری در این‌باره روایت بسیار است که انسان یقین به صحت آن پیدا می‌کند. درباره‌ی چگونگی انتخاب نام علی علیه السلام برای حضرت امیرمؤمنان نظریه‌های مختلفی ذکر شده است. مادر آن حضرت وقتی بعد از تولد فرزندش می‌خواست از کعبه خارج شود، این صدا را از سروش آسمانی شنید که خطاب به او می‌گفت: ای فاطمه نام این کودک را علی بگذار؛ چرا که او بلندمرتبه است و خداوند متعال می‌فرماید: من نام او را از اسم خودم برگزیده‌ام. او را به اخلاق خود آراسته‌ام. او همان کسی است که خانه‌ام را از بت‌ها پاک خواهد کرد. سپس همان صدای آسمانی گفت: خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد و از فرمانش پیروی کند و وای بر کسی که او را دشمن داشته، از فرمانش سرپیچی کند.

### نامها و القاب و کنیه امام علی علیه السلام

برای حضرت امیر علیه السلام ده‌ها لقب در دعاها و جز آن ذکر کرده‌اند که هر یک از آنها به بخشی از فضیلت‌ها و بُعدی از شخصیت بی نظیر آن حضرت دلالت دارند.

- **امیرالمؤمنین:** رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر مردم می‌دانستند که علی از چه زمانی امیرمؤمنان نامیده شد هرگز فضائل او را انکار نمی‌کردند. وی آن‌گاه این لقب را گرفت که آدم میان روح و جسد بود (و هنوز آفرینش او کامل نگشته بود)، و آن‌گاه که خداوند (در عالم ذر از آفریدگان اقرار گرفت و) فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا. فرمود: من پروردگار شما هستم، و محمد پیامبر شماست، و علی امیر شما.

- **اسدالله:** از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: زاهدترین و خدایی‌ترین



انسان کیست؟ آن حضرت فرمود: عَلِيٌّ وَصِيِّي وَابْنُ عَمِّي وَ آخِي وَ حَيِّزِي وَ كَرَّارِي وَ صَمَّصَامِي وَ أَسَدِي وَ أَسَدُ اللَّهِ. عَلِيُّ الْكَلْبِيِّ که وصی من، عموزاده‌ام، برادر، شجاع‌ترین پشتیبانم، شجاع‌ترین حمله کننده به دشمن، شمشیرم، شیرم و شیر خدا است. و به خاطر این سخن پیامبر خدا ﷺ دیگران هم آن حضرت را اسدالله می‌نامیدند که به معنای شجاع است. اسدالله کنایه است و در میان مردم عرب از این کنایه‌ها فراوان است.<sup>۲</sup>

- مرتضی: او را مرتضی نامیده‌اند چون رفتار و کردار آن حضرت مورد پسند خدا و رسول بود.

از دیگر لقب‌های معروف آن حضرت است: صدیق (بسیار راست‌گو)، امام التقی (پیشوای پرهیزگار)، امین‌الله (امین خدا)، حبیب‌الله (دوست و محبوب خدا)، حیدر (شیر بیشه‌ای ایمان)، صَفْوَةُ اللَّهِ (بنده‌ی خالص خدا) مَطْهَرُ الْعَجَائِبِ (نشانه‌ی شگفتی‌ها)، كَهْفُ الْوَرَى (پناه گاه خلق خدا)، كَاشِفُ الْكُرْبِ (برطرف کننده غم و اندوه). امیرالمؤمنین مشهورترین لقب آن حضرت است.

- کنیه: در فرهنگ اسلامی علاوه بر اسم و لقب در نامیدن اشخاص، از کنیه نیز استفاده می‌کنند. کنیه - که معمولاً با کلمه آب و ام شروع می‌شود - به منظور احترام و بزرگ داشت فرد برگزیده می‌شود.

امام علی ﷺ دارای کنیه‌های متعددی است که به چند مورد اشاره می‌شود:

- ابوتراب: ابوتراب به معنای پدر خاک، یا دم‌ساز خاک، یا پدر و رئیس خاکیان است. شیخ علاء الدین سکتواری در محاضرة

۳ - در بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۸۴ ح ۲۷

الأوائل؛ گویند: نخستین کسی که به کنیه‌ی (ابوتراب) نامیده شد علی بن ابی طالب ﷺ است، این کنیه را رسول خدا ﷺ به او داد آن گاه که دید او بر روی زمین خوابیده و خاک بر پهلوی او نشسته است، از روی لطف و مهربانی به او فرمود: برخیز ای ابوتراب.

و این محبوب‌ترین القاب او به شمار می‌رفت، و از آن پس، به برکت نفس محمدی این کرامتی برای او گردید، زیرا خاک خبرهای گذشته و آینده تا روز قیامت را برای او باز می‌گفت.

- ابوالحسن: مرحوم طبرسی می‌گوید: کنیه‌ی مشهور امام علی ﷺ «ابوالحسن» می‌باشد.

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: تا زمانی که رسول خدا ﷺ زنده بود، حسن و حسین به آن حضرت پدر می‌گفتند و به من پدر نمی‌گفتند، بلکه خطاب حسن به من «ابالحسن» و خطاب حسین به من، «ابالحسن» بود.

نقل شده: وقتی رسول خدا ﷺ رحلت فرمود، آن گاه امام علی ﷺ را به پدر صدا می‌زدند.<sup>۴</sup>

#### افتخار حضرت امیرالمؤمنین علی ﷺ

نخستین افتخار حضرت امیرالمؤمنین علی ﷺ در این دوران پیش‌گام بودن در ابراز و اظهار اسلام دیرینه‌ی خویش است، زیرا حضرت امیرالمؤمنین ﷺ از کوچکی یکتاپرست بود و هرگز آلوده به بت پرستی نبود.

پیش‌گامی حضرت، ارزشی است که قرآن آن را تأیید کرده و به

۴ - ص ۱۱۳

۵ - أعيان الشیعه، ج ۱، ص ۳۲۵

صراحت می‌فرماید: وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ.<sup>۶</sup> توجه خاص قرآن به موضوع «سبقت در اسلام» به حدی است که حتی کسانی را که پیش از فتح مکه ایمان آورده و جان و مال خود را در راه خدا بخشیده بودند، از افرادی که پس از پیروزی مسلمانان بر مکیان، ایمان آورده و جهاد کرده‌اند، برتر شمرده است، چه رسد به کسانی که پیش از هجرت و در سال‌های نخست ظهور اسلام، مسلمان شده‌اند، آن‌جا که می‌فرماید: لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلٌ أُولَئِكَ أَكْبَرُ مِنْ الَّذِينَ آتَفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتَلُوا وَ كَلَّا وَ عَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى.<sup>۷</sup>

علت برتری ایمان مسلمانان پیش از فتح مکه (که در سال هشتم هجری صورت گرفت) این است که آنان در شرایطی ایمان آوردند که از هر طرف خطرهایی جان و مالشان را تهدید می‌کرد، از این رو واقعا اظهار ایمان و اسلام در آغاز دعوت پیامبر ﷺ که قدرتی جز قدرت قریش و نیرویی جز نیروی بت پرستان در کار نبود، ارزش بالاتر و بیشتری خواهد داشت.

#### حامی و جانشین پیامبر ﷺ

حضرت رسول ﷺ به مدت سه سال به صورت پنهانی مردم را به اسلام دعوت می‌کرد. پس از سه سال فرشته‌ی وحی نازل شد و فرمان خدا را ابلاغ کرد که پیامبر ﷺ دعوت همگانی خود را از طریق دعوت خویشان و بستگان آغاز نماید: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ؛<sup>۸</sup> از این رو پیامبر به امیرالمؤمنین ﷺ دستور داد که حدود چهل نفر از شخصیت‌های بزرگ بنی‌هاشم را برای ضیافت

۶ - واقعه / ۱۰ و ۱۱

۷ - حدید / ۱۰.

۸ - شعراء / ۲۱۴.



ناهار دعوت کند و غذایی از گوشت و شیر آماده سازد. همه‌ی میهمانان در وقت معین حاضر شدند و پس از صرف غذا، ابولهب عموی پیامبر با سخنان سبک خود مجلس را از آمادگی برای ایراد سخن و تعقیب هدف، انداخت و مجلس بدون دستیابی به نتیجه‌ای پایان یافت. پیامبر ﷺ تصمیم گرفت که فردای آن روز مهمانی دیگری ترتیب دهد و همه را، جز ابولهب، به خانه خود دعوت نماید. در مهمانی دوم پیامبر ﷺ پس از صرف غذا سخنان خود را چنین آغاز کرد: هیچ‌کس از مردم برای کسان خود چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام، نیاورده است. من خیر دنیا و آخرت برای شما آورده‌ام. خدایم به من فرمان داده که شما را به توحید و یگانگی وی و رسالت خویش، دعوت کنم. چه کسی از شما مرا در این راه کمک می‌کند تا برادر و وصی و نماینده‌ی من در میان شما باشد؟

پس از سکوتی مطلق و آمیخته با بهت و حیرت حاضران، ناگهان امیرالمؤمنین علیؑ که سن مبارک او در آن روز از ۱۵ سال تجاوز نمی‌کرد، سکوت را در هم شکست و برخاست و رو به پیامبر ﷺ کرد و گفت: ای پیامبر خدا! من تو را در این راه یاری می‌کنم. سپس دست خود را به سوی پیامبر ﷺ دراز کرد تا دست او را به عنوان پیمان فداکاری بفشارد. در این موقع پیامبر دستور داد که علیؑ بنشیند. بار دیگر پیامبر ﷺ گفتار خود را تکرار فرمود و باز حضرت امیرالمؤمنین علیؑ برخاست و آمادگی خود را اعلام کرد. این بار نیز پیامبر ﷺ به وی دستور داد بنشیند. در مرتبه‌ی سوم حضرت رسول ﷺ دست خود را بر دست حضرت امیرالمؤمنین علیؑ زد و جمله‌ی تاریخی خود را در مجلس بزرگان بنی هاشم درباره علیؑ بیان فرمود: هان ای خویشاوندان و بستگان من! علی برادر و وصی و خلیفه‌ی من در میان شماست.

بدین ترتیب نخستین وصی آخرین سفیر الهی تعیین گردید.

### لیلة المیبت

در شب سیزدهم ذی الحجه سال سیزدهم بعثت، پیمان عقبه‌ی دوم، میان پیامبر ﷺ و یثربیان - اهالی شهر مدینه - منعقد شد. طی این پیمان مردم یثرب، پیامبر ﷺ را به شهر خود دعوت نموده و قول حمایت و دفاع از آن حضرت را دادند. از فردای آن شب مسلمانان مکه به تدریج به یثرب هجرت کردند.

سران قریش که دانستند پایگاه تازه‌ای ایجاد شده است، احساس خطر کردند، زیرا می‌ترسیدند که پس از آن همه آزار و اذیت که به پیامبر ﷺ و پیروان او رسانده‌اند، پیامبر ﷺ در صدد انتقام برآید و هم‌چنین ممکن است راه بازگانی قریش به شام را که از کنار یثرب عبور می‌کرد، مورد تهدید قرار دهد. آنان برای مقابله با چنین خطری، در آخر ماه صفر سال ۱۴ بعثت در دارالندوه گرد هم آمدند و به چاره اندیشی پرداختند. در این شورا تصمیم گرفتند که پیامبر را به قتل برسانند، بدین صورت که از هر قبیله جوانی آماده شود تا شبانه دسته جمعی بر سر حضرت رسول ﷺ بریزند و او را در بستر خواب قطعه قطعه کنند. در این صورت قاتل یک نفر نخواهد بود و بنی‌هاشم نمی‌توانند به خون‌خواهی برخیزند، زیرا جنگ با همه‌ی قبایل برای آنان مقدور نخواهد بود و ناچار به گرفتن خون بها راضی خواهند شد و ماجرا پایان خواهد یافت. قریش برای اجرای نقشه‌ی خود شب اول ربیع الاول را انتخاب کردند.

به دنبال این تصمیم قریش، فرشته‌ی وحی، پیامبر ﷺ را از نقشه‌ی شوم مشرکان آگاه ساخت و دستور الهی را ابلاغ کرد که پیامبر ﷺ شهر مکه را به سوی یثرب ترک کند.

پیامبر ﷺ نقشه سران قریش را با حضرت امیرالمؤمنین علیؑ در میان گذاشت و فرمود: امشب در بستر من بخواب و آن پارچه‌ی سبزی را که من هر شب بر روی خود می‌کشیدم بر روی خود بکش تا تصور کنند که من در بستر خوابیده‌ام (و مرا تعقیب نکنند).

حضرت علیؑ به این ترتیب عمل کرد، مأموران قریش از سر شب خانه پیامبر ﷺ را محاصره کردند و بامداد که با شمشیرهای برهنه بر خانه هجوم بردند علیؑ از بستر بلند شد. آنان که نقشه‌ی خود را تا آن لحظه صد در صد دقیق و موفق می‌پنداشتند، با دیدن حضرت امیرالمؤمنین علیؑ برآشفتمند و از او پرسیدند: محمد کجاست؟

حضرت علیؑ فرمود: مگر او را به من سپرده بودید که از من می‌خواهید؟ کاری کردید که او ناچار شد خانه را ترک کند.

در این هنگام به سوی حضرت امیرالمؤمنین علیؑ یورش بردند و به نقل «طبری» او را آزرده و آن‌گاه وی را به سوی مسجدالحرام کشاندند و پس از بازداشت کوتاهی او را آزاد ساختند. سپس در تعقیب پیامبر ﷺ به سوی مدینه رفتند، در حالی که پیامبر ﷺ در غار ثور پنهان شده بود.

### حضرت امیرالمؤمنین علیؑ برادر پیامبر ﷺ

حضرت رسول ﷺ پس از ورود به مدینه، برای نخستین بار میان دو تیره از انصار (اوس و خزرج)، که سال‌ها با هم دشمنی و نبرد داشتند، پیوند برادری برقرار کرد و به برکت این پیوند گذشته‌ها را فراموش کردند و ستون عمده‌ی ارتش اسلام در مقابل مشرکان شدند.

پیامبر ﷺ برای بار دوم دستور داد تا یاران او، از مهاجر و انصار، با یکدیگر پیمان برادری ببندند و هر کدام برای خود برادری برگزینند.



رسول خدا ﷺ به یارانش فرمود: در راه خدا دو تا دو تا برادر شوید. آن گاه مسلمانان دو به دو دست یکدیگر را به عنوان برادری فشردند و بدین ترتیب وحدت و همبستگی بین آنان استوار گردید. البته در این پیمان نوعی هماهنگی و تناسب افراد با یکدیگر، از نظر ایمان و فضیلت و شخصیت اسلامی رعایت می شد. این مسئله با دقت در وضع و حال افرادی که با هم برادر شدند به خوبی روشن می گردد. پس از آن که برای هر یک از مسلمانان برادری تعیین گردید، علی رضی الله عنه که تنها مانده بود به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: بین من و کسی پیوند برادری برقرار نساختی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: **أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ**؛ تو برادر من در دو جهان هستی.

و آن گاه بین خود و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عقد برادری خواند. این موضوع میزان عظمت و فضیلت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه را به خوبی نشان می دهد و روشن می سازد که وی تا چه حد به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک بوده است. ضمناً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی رضی الله عنه فرمود: **أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى**. یعنی تو برای من به منزله ی حضرت هارون رضی الله عنه به حضرت موسی رضی الله عنه هستی. که به این حدیث منزلت می گویند.

### ازدواج با حضرت زهرا رضی الله عنها

حضرت فاطمه رضی الله عنها پس از ۹ سال که در خانه ی باصفای پدر زندگی کرد و علوم و معارف الهی را از سرچشمه ی زلال نبوت دریافت و به طور کامل از مکتب تربیتی اسلام بهره مند شد و پرورش یافت و ایمان و تقوا با وجودش آمیخته شد، به ازدواج حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درآمد.

از آغاز معلوم بود و همه می دانستند که کسی جز حضرت علی رضی الله عنه همسر، همتا و هم شأن حضرت فاطمه رضی الله عنها نیست، با این وجود بسیاری آرزوی چنین افتخاری را در دل داشتند. در «مناقب ابن شهر آشوب» از ابن عباس و ابن مسعود و دیگران روایت کرده است که: افراد زیادی از بزرگان صدر اسلام بودند که پس از استقرار پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه، حضرت فاطمه رضی الله عنها را از وی خواستگاری کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله با این سخن به ایشان پاسخ می داد: من منتظر فرمان خدا دربارہ ی او هستم.

اما در این میان شرم و حیای حضرت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه مانع می شد که برای خواستگاری حضرت فاطمه رضی الله عنها خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برسد. پس از آن که عده ای او را به این کار تشویق کردند و نیز معلوم شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه رضی الله عنها را برای امیرالمؤمنین علیه السلام در نظر دارد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شد، اما شرم مانع از بیان خواسته اش شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فهمید که علی رضی الله عنه چه منظوری دارد. از این رو به او فرمود که موضوع را با فاطمه در میان خواهد گذاشت.

ابن سعد در «طبقات» نقل کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به دخترش فرمود: من از پروردگارم خواسته ام تا تو را به همسری بهترین آفریده اش و آن که بیش از همه دوستش می دارد درآورد. سپس فرمود: و تو دخترم، علی و ویژگی ها و فضیلت هایش را می شناسی، او امروز به خواستگاری تو آمده است، نظرت چیست؟ حضرت فاطمه رضی الله عنها سکوت کرد و چیزی نگفت. پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت ایشان را علامت رضای او دانست و مسرور شد و صدای تکبیرش بلند شد.

از انس بن مالک روایت شده است: پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان را گرد

آورد و برای آنان سخن گفت و در ضمن سخنانش فرمود: خداوند به من فرمان داده که دخترم فاطمه را به همسری علی درآورم و من او را به پانصد درهم (و به نقلی چهارصد درهم) نقره به ازدواج علی رضی الله عنه در آوردم. آن گاه به علی فرمود: آیا به این ازدواج راضی هستی؟

علی رضی الله عنه گفت: راضی هستم و سپس به عنوان شکرگزاری به درگاه پروردگار سجده کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند مبارک گرداند و از شما فرزندان بسیار و پاک برویاند.

اربابی سپس اضافه می کند: و به خدا سوگند که چه بسیار و پاک از ایشان برویاند.

از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده که فرمود: اگر خداوند متعال امیرالمؤمنین علیه السلام را نیافریده بود بر روی زمین همسری برازنده ی حضرت فاطمه رضی الله عنها یافت نمی شد.

و در حدیث قدسی، خداوند متعال خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله چنین فرمود: **لَوْ لَمْ أَخْلُقْ عَلِيًّا لَمَا كَانَ لِفَاطِمَةَ ابْنَتِكَ كَفُوَ عَلِيٍّ وَجْهٍ الْأَرْضِ**؛ اگر علی را نمی آفریدم، هرگز برای دخترت فاطمه در زمین هم شأنی نبود.<sup>۱</sup>

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که چیزی، جز یک شمشیر و یک زره و شتری برای آب کشی نداشت، به فرموده ی پیامبر صلی الله علیه و آله زره را به بازار برد و به ۵۰۰ درهم فروخت.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پول ها را در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشت تا وسایل لازم فراهم شود. حضرت رسول صلی الله علیه و آله بدون شمردن، مشتی از آن را به بلال و مشتی دیگر را به سلمان و قدری از آن را به اسماء داد و بقیه را به ام سلمه سپرد تا جهیزه حضرت زهرا رضی الله عنها را آماده کند.

۹ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۲ و ۹۳.



### در جبهه های جنگ

پیامبر اسلام ﷺ پس از هجرت به مدینه ۲۷ غزوه با مشرکان و یهود و شورشیان داشت که علی رضی الله عنه در ۲۶ غزوه از این غزوات شرکت داشت و فقط در غزوه تبوک به فرمان پیامبر ﷺ، برای خنثی کردن فتنه منافقان، در مدینه باقی ماند.

### جنگ بدر

جنگ بدر نخستین جنگ تمام عیار میان مسلمانان و مشرکان بود. این جنگ در سال دوم هجرت رخ داد. پیامبر اکرم ﷺ در این سال آگاهی یافت که کاروان بازرگانی قریش به سرپرستی ابوسفیان، دشمن دیرینه‌ی اسلام، از شام در حال بازگشت به مکه است و چون مسیر کاروان از نزدیکی‌های مدینه رد می‌شد، پیامبر اکرم ﷺ با ۳۱۳ نفر از مهاجران و انصار، به منظور گرفتن کاروان به سوی منطقه‌ی بدر، که مسیر طبیعی کاروان بود، حرکت کرد.

هدف این بود که قریش بدانند خط بازرگانی آنها در دسترس نیروهای اسلام قرار دارد و اگر آنها از نشر اسلام و آزادی مسلمانان جلوگیری کنند، شریان حیات اقتصادی آنان به وسیله‌ی نیروهای اسلام قطع خواهد شد.

از سوی دیگر ابوسفیان چون از حرکت مسلمانان آگاهی یافت، با انتخاب یک راه انحرافی از کناره‌های دریای سرخ، کاروان را به سرعت از منطقه‌ی خطر دور کرد و هم‌زمان، از سران قریش در مکه تقاضای کمک کرد.

به دنبال تقاضای کمک ابوسفیان، تعداد ۹۵۰ تا ۱۰۰۰ نفر از مردان جنگی قریش به سوی مدینه حرکت کردند. در روز ۱۷ ماه رمضان این گروه رو در روی مسلمانان قرار گرفتند، در حالی که

نیروی شرک سه برابر نیروی اسلام بود.

در آغاز نبرد، سه تن از دلاوران قریش به نام‌های «عتبه» پدر هند، برادر بزرگ او «شیهه» و «ولید» (فرزند عتبه) که تا بن دندان مسلح بودند عربده کشان به وسط میدان جنگ آمدند و هم‌اورد خواستند. در این هنگام سه نفر از دلاوران انصار برای نبرد با آنان وارد میدان شدند و خود را معرفی کردند. قهرمانان قریش از جنگ با آنان خودداری نموده فریاد زدند: ای محمد! افرادی که از اقوام ما و هم‌شان ما هستند، برای جنگ با ما بفرست.

در این هنگام پیامبر ﷺ به «عبیده بن حارث بن عبدالمطلب»، «حمزه بن عبدالمطلب» و «علی بن ابیطالب» دستور داد به جنگ این سه تن بروند. آنان هر سه نفر را برای مبارزه پذیرفتند و گفتند: همگی هم‌شان ما هستند.

از این سه تن حمزه با شیهه، عبیده با عتبه، و حضرت امیرالمؤمنین رضی الله عنه که جوان‌ترین آنها بود، با ولید دایی معاویه، روبه‌رو شدند و جنگ تن به تن آغاز گردید. حضرت امیرالمؤمنین رضی الله عنه و حمزه هر دو هم‌اورد خود را به سرعت به قتل رساندند و پس از آن به کمک عبیده شتافتند و عتبه را نیز به هلاکت رساندند.<sup>۱۰</sup>

پس از پیروزی سه قهرمان بزرگ اسلام بر دلاوران قریش، جنگ همگانی آغاز شد و منجر به شکست ارتش شرک گردید و هفتاد نفر اسیر گشتند. در این جنگ بیش از نیمی از کشته شدگان با ضربت شمشیر علی رضی الله عنه از پای در آمدند.

### جنگ احد

پس از شکست قریش در جنگ بدر، آنان برای جبران این شکست بزرگ، یک حمله بزرگ به مدینه را تدارک دیدند.

۱۰ - سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۲۷

پیامبر ﷺ با هزار نفر، مدینه را به سوی کوه احد در سمت شمال شهر ترک گفت. در بین راه سیصد نفر از هواداران عبدالله بن ابی، منافق مشهور، به تحریک وی به مدینه بازگشتند. در بامداد روز هفتم شوال سال سوم هجرت در دامنه‌ی کوه احد دو لشکر در برابر هم صف آرایی کردند.

پیامبر اکرم ﷺ «عبدالله بن جبیر» را با پنجاه تیرانداز روی تپه‌ای مستقر ساخت تا نقطه‌ی احتمالی نفوذ دشمن بسته شود و دستور داد به هیچ وجه نباید آن نقطه‌ی حساس را ترک کنند؛ چه مسلمانان پیروز شوند و چه شکست بخورند.

حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه فرمودند: پرچم‌داران سپاه شرک در جنگ احد ۹ نفر بودند که همه‌ی آنها به دست امیرالمؤمنین رضی الله عنه به هلاکت رسیدند.

همین امر موجب تزلزل روحی سپاه قریش گردید و سپاه قریش پراکنده شد. افراد تحت فرماندهی عبدالله بن جبیر با دیدن این صحنه، به منظور جمع آوری غنایم، تصمیم گرفتند منطقه‌ی استقرار خود را رها کنند. عبدالله فرمان صریح پیامبر ﷺ را به آنان یادآوری کرد، ولی آنان توجهی نکردند و بیش از ۴۰ نفرشان از تپه سرازیر شدند و به دنبال جمع آوری غنایم رفتند و عبدالله بن جبیر با کمتر از ۱۰ نفر همان جا ماند.

در این هنگام خالد بن ولید، که با گروهی سواره نظام در کمین آنان بود، چون این وضع را دید، به آنان حمله کرد و پس از کشتن آنان از پشت جبهه به مسلمانان یورش برد و این کار با بلند شدن پرچم آنان توسط زنی به نام عمره بنت علقمه هم‌زمان بود.

از این لحظه به بعد وضع جنگ به کلی عوض شد و مسلمانان شکست خوردند و حدود هفتاد نفر از مجاهدان اسلام، از جمله «حمزه بن عبدالمطلب» رضی الله عنه و «مصعب بن عمیر»، یکی از



پرچم‌داران ارتش اسلام، به شهادت رسیدند. از سوی دیگر، با شایعه‌ی کشته شدن پیامبر ﷺ و تضعیف روحیه‌ی مسلمانان اکثریت قریب به اتفاق آنان عقب نشینی کرده و پراکنده شدند و در میدان جنگ، جز افرادی انگشت شمار، در کنار پیامبر ﷺ نماندند و لحظات بحرانی فرا رسید.

در این‌جا بود که نقش بزرگ حضرت علی رضی الله عنه نمایان گردید، زیرا آن حضرت با شجاعت و رشادتی بی نظیر در کنار پیامبر ﷺ شمشیر می‌زد و از وجود مقدس پیشوای عظیم الشان اسلام ﷺ در برابر یورش‌های مکرر گروه‌های متعدد مشرکان حراست می‌کرد. ابن ابی الحدید می‌نویسد: جبرئیل به رسول خدا گفت: راستی که علی رضی الله عنه پشتیبانی می‌کند، فرشتگان از پشتیبانی این جوان به شگفت آمده‌اند.

پیامبر ﷺ فرمود: چرا چنین نباشد، او از من است و من از او هستم. جبرئیل گفت: من هم از شما هستم. آن روز صدایی از آسمان شنیده شد که پی در پی می‌گفت: لا فتنی الا علی و لا سنیف الا ذو الفقار. ولی گوینده دیده نمی‌شد. از پیامبر ﷺ سؤال کردند که گوینده کیست؟ فرمود: جبرئیل است.<sup>۱۱</sup>

### جنگ احزاب (خندق)

در این نبرد تمام قبایل و گروه‌های مختلف دشمن اسلام برای کوبیدن اسلام جوان، متحد شده بودند. برخی مورخان شمار سپاه کفر را در این جنگ بیش از ده هزار نفر نوشته‌اند، درحالی که تعداد مسلمانان از سه هزار نفر تجاوز نمی‌کرد.

هنگامی که گزارش تحرک قریش به اطلاع پیامبر ﷺ رسید، آن حضرت شورای نظامی تشکیل داد. در این شورا، سلمان پیشنهاد

۱۱ - شرح النهج، ج ۱۴، ص ۲۵۳.

کرد که در قسمت‌های نفوذپذیر اطراف مدینه خندقی کنده شود که مانع عبور و تهاجم دشمن به شهر گردد. جبرئیل بر پیامبر ﷺ نازل شد و گفت: پیشنهاد سلمان درست است و باید به آن عمل کرد. پیشنهاد پذیرفته شد و ظرف چند روز با همت و تلاش مسلمانان خندق آماده گردید.

سپاه قدرتمند شرک با همکاری یهود از راه رسید، آنان تصور می‌کردند که در بیابان‌های اطراف مدینه با مسلمانان روبه‌رو خواهند شد، ولی این‌بار اثری از آنان در بیرون شهر ندیده و به پیشروی خود ادامه دادند و به دروازه‌ی مدینه رسیدند.

با مشاهده‌ی خندق ژرف و عریض اطراف مدینه حیرت‌زده شدند. ناگزیر از آن سوی خندق شهر را به محاصره درآوردند. حدود یک ماه محاصره‌ی شهر طول کشید.

از سوی دیگر، محاصره‌ی مدینه، روحیه‌ی بسیاری از مسلمانان را به شدت تضعیف کرد. به ویژه آن‌که خبر پیمان شکنی بنی قریظه نیز فاش شد و معلوم گردید که این قبیله به بت پرستان قول داده‌اند که به محض عبور آنان از خندق، اینان نیز از این سوی خندق از پشت به مسلمانان حمله کنند.

با طول کشیدن محاصره کمبود علوفه و آذوقه به کفار فشار آورد و می‌رفت که حماسه و شور جنگ از سرشان بیرون رود و سستی و خستگی در روحیه‌ی آنان رخنه کند. از این رو سران سپاه چاره‌ای جز این ندیدند که قهرمانان خود را از خندق عبور دهند و به گونه‌ای بن بست جنگ را بشکنند. پنج نفر از قهرمانان، اسب‌های خود را در اطراف خندق به تاخت و تاز درآورده و از نقطه‌ی تنگ و باریکی به جانب دیگر خندق پریدند و برای جنگ تن به تن هم‌وارد طلبیدند.

یکی از این قهرمانان «عمرو بن عبدود» بود که او را با هزار مرد

جنگی برابر می‌دانستند و چون در سرزمینی به نام «لیل» به تنهایی بر یک گروه دشمن پیروز شده بود، «فارس لیل» شهرت داشت. عمرو پس از پرش از خندق، فریاد هل من مبارز سر داد و چون کسی از مسلمانان آماده‌ی مقابله با او نشد، جسورتر گشت و به تمسخر گفت: شما که می‌گویید کشتگانان در بهشت هستند و کشته‌های ما در دوزخ، آیا یکی از شما نیست که من او را به بهشت بفرستم و یا او مرا به دوزخ بفرستد؟! سپس رجز خواند و گفت: بس که فریاد کشیدم و در میان جمعیت شما مبارز طلبیدم صدایم گرفت.

نعره‌های پی در پی عمرو، چنان رعب و ترسی در دل‌های مسلمانان افکنده بود که همگی میخ‌کوب شدند و قدرت حرکت از آنان گرفته شده بود.

هر بار که فریاد عمرو برای مبارزه بلند می‌شد، فقط حضرت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه برمی‌خاست و از پیامبر ﷺ اجازه می‌خواست که به میدان برود، ولی پیامبر ﷺ موافقت نمی‌کرد.

این کار سه بار تکرار شد. سرانجام پیامبر اکرم ﷺ موافقت کرد و شمشیر خود را به او داد و عمامه بر سرش بست و برای او دعا کرد. حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه به میدان جنگ رهسپار شد، پیامبر ﷺ فرمود: بَرَزَ الْإِسْلَامُ كُلَّهُ إِلَى الشَّرِكِ كُلِّهِ؛ تمام اسلام در برابر تمام کفر قرار گرفته است.<sup>۱۲</sup>

این کارزار سرنوشت ساز، آینده‌ی اسلام و شرک را مشخص می‌کرد. حضرت علی رضی الله عنه پیاده به طرف عمرو شتافت و چون با او رو در رو قرار گرفت، فرمود: تو با خود عهد کرده بودی که اگر مردی از قریش یکی از سه چیز را از تو بخواهد آن را بپذیری. او گفت: چنین است.

۱۲ - بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۲۱۵.



فرمود: نخستین درخواست من این است که آیین اسلام را بپذیری. گفت: از این درخواست بگذر.

فرمود: بیا از جنگ صرف نظر کن و از این جا برگرد و کار محمد ﷺ را به دیگران واگذار.

اگر او راست گو باشد، تو سعادتمندترین فرد به وسیله‌ی او خواهی بود و اگر غیر از این باشد مقصود تو بدون جنگ حاصل می‌شود. گفت: حتی زنان قریش نیز هرگز از چنین کاری سخن نخواهند گفت.

فرمود: پس برای جنگ از اسب پیاده شو.

گفت: گمان نمی‌کردم هیچ عربی چنین تقاضایی از من بکند. من دوست ندارم تو به دست من کشته شوی، زیرا پدرت دوست من بود. برگرد، تو جوانی!

حضرت فرمود: ولی من دوست دارم تو را بکشم!

عمر و از گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام خشمگین شد و با غرور از اسب پیاده شد و اسب خود را پی کرد و به طرف حضرت حمله کرد. جنگ سختی در گرفت و عمرو ضربت سختی بر سر امیرالمؤمنین علیه السلام فرود آورد. حضرت ضربت او را، با سپر دفع کرد ولی سپر دو نیم گشت و سر مبارک آن حضرت زخمی شد، در همین لحظه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرصت را غنیمت شمرد و ضربتی محکم بر او فرود آورد و او را نقش زمین ساخت. ناگهان صدای **الله اکبر اسد الله الغالب** حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بلند شد. غریو (فریاد) شادی از سپاه اسلام برخاست زیرا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قهرمان بزرگ عرب را کشته بود.<sup>۱۳</sup>

کشته شدن عمرو سبب شد که آن چهار نفر نیز پا به فرار بگذارند! سه نفر از آنان توانستند از خندق به سوی لشکرگاه خود بگذرند،

ولی یکی از آنان به نام نوفل، با اسب خود در خندق افتاد و علی علیه السلام وارد خندق شد و او را نیز به قتل رساند! سپاه کفر روحیه‌ی خود را باختند و قبایل مختلف هر یک به فکر بازگشت افتادند.

آخرین ضربت را خداوند به صورت باد و طوفان شدید بر آنان وارد ساخت و سرانجام با ناکامی کامل راه خانه‌های خود را در پیش گرفتند.

حاکم نیشابوری نقل کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بی تردید پیکار علی بن ابی طالب در جریان جنگ خندق با عمرو بن عبدود از اعمال امت من تا روز قیامت برتر است.<sup>۱۴</sup>

### جنگ خیبر

حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سال هفتم هجرت تصمیم به خلع سلاح یهودیان خیبر گرفت، زیرا خیبر به صورت یک کانون توطئه و فتنه بر ضد مسلمانان در آمده بود و یهودیان این قلعه بارها با دشمنان اسلام همکاری کرده بودند.

از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله با ۱۶۰۰ نفر سرباز رهسپار خیبر شد. در نبرد خیبر پس از آن‌که مجاهدان تمام دژهای خیبر را فتح کردند، آخرین دژ یهودیان یعنی دژ قموص که بزرگ‌ترین دژ و مرکز دلاوران آنها بود، باقی مانده بود. مسلمانان ۸ روز آن را محاصره کردند ولی موفق به فتح آن نشدند. پیامبر صلی الله علیه و آله روزی پرچم را به دست ابوبکر و روز دیگر به عمر داد ولی هر دو بدون این که کاری انجام دهند برگشتند.

این وضع بر پیامبر صلی الله علیه و آله سنگین می‌نمود، از این رو فرمود: **لَا عَظِيْنَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ كَرَارًا لَيْسَ بِفَرَارٍ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ يَدِيَهٗ**؛ فردا این پرچم را به دست کسی خواهم

داد که خدا و رسول خدا را دوست می‌دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند و خداوند این دژ را به دست او می‌گشاید. آن شب همه در این فکر بودند که فردا پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به دست چه کسی خواهد داد؟ هنگامی که آفتاب طلوع کرد سربازان دور خیمه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفتند و هر کدام امیدوار بود که حضرت پرچم را به دست او بدهد.

سعد ابی وقاص می‌گوید: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از خیمه بیرون آمد، همه‌ی گردن‌ها به سوی او کشیده شد و من نیز در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله ایستادم، شاید این افتخار از آن من گردد. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی کجاست؟

عرض کردند: به درد چشم دچار شده و به استراحت مشغول است.

پیامبر صلی الله علیه و آله شخصی را به خیمه‌ی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرستادند و او حضرت علی علیه السلام را به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای شفای چشم ایشان دعا کرد و به برکت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بهبود یافت. آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله زره خود را به او پوشاند و ذوالفقار را به کمر او بست و پرچم را به دست او داد و به او یادآور شد که پیش از آغاز نبرد، دشمن را به آیین اسلام دعوت نماید، اگر نپذیرفتند به آنان بگویند که می‌توانند با پرداخت جزیه (نوعی مالیات) و خلع سلاح، آزادانه زیر پرچم اسلام زندگی کنند و بر آیین خود باقی بمانند، اگر هیچ کدام را نپذیرفتند راه نبرد را پیش گیرد.

سپس فرمود: بدان که هرگاه خداوند فردی را به وسیله‌ی تو راهنمایی و به حق هدایت کند، بهتر از آن است که بهترین شتران، از آن تو باشند و آنها را در راه خدا صرف کنی.

وقتی مجاهدان اسلام به نزدیکی قلعه‌ی دشمن رسیدند، دلاوران



یهود از دژ بیرون آمدند، حارث برادر مرحب، قهرمان معروف یهودیان، نعره زنان به سوی علی علیه السلام شتافت؛ نعره او چنان وحشت آفرین بود که سربازان پشت سر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بی اختیار عقب رفتند. حارث همچون شیر خشمگین بر حضرت حمله برد، ولی لحظاتی بیش نگذشت که جسد مجروح و بی جان او بر زمین افتاد. مرگ حارث، برادرش مرحب را سخت متأثر کرد. او برای گرفتن انتقام برادرش در حالی که غرق در سلاح بود و زره‌هایی بر تن و کلاه خودی (به گفته‌ی برخی از سنگ) بر سر داشت به مصاف حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد. هر دو قهرمان شروع به رجزخوانی کردند. ناگهان شمشیر برنده و کوبنده‌ی قهرمان اسلام بر فرق مرحب فرود آمد و او را به خاک افکند. در این هنگام سایر جنگ‌جویان یهود که پشت سر مرحب بودند پا به فرار گذاشتند و به داخل قلعه پناه بردند و در آن را بستند. اما حضرت حیدر کرار علیه السلام با قدرت الهی در قلعه را - دری که به گفته‌ی برخی چنان عظیم بود که پنجاه نفر نمی‌توانستند آن را حرکت دهند - از جا کند و راه را برای ورود سربازان اسلام به درون قلعه هموار ساخت.<sup>۱۶</sup>

#### سقیفه‌ی بنی ساعده

حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ماه صفر سال یازدهم هجرت به جوار پروردگار شتافت. در حالی که حضرت علی علیه السلام و گروهی از بنی هاشم و برخی از یاران بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول شستن و کفن کردن بدن مطهر او بودند، گروهی از فرصت طلبان در محلی به نام سقیفه‌ی بنی ساعده جمع شدند و برخلاف دستور پیامبر صلی الله علیه و آله، که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را وصی و جانشین خود

۱۶ - حیات القلوب، ج ۴، ص ۱۱۱۷.

معرفی کرده بودند، فرد دیگری را به عنوان جانشین رسول خدا برگزیدند.

مردم با او بیعت کردند، ولی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و گروهی از بزرگان صحابه از بیعت خودداری کردند. آنان سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را در حجة‌الوداع به خاطر داشتند و جز علی علیه السلام کسی را شایسته‌ی خلافت نمی‌دیدند. مدتی از بیعت سقیفه نگذشته بود که دستگاه خلافت تصمیم گرفت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت بگیرد. از طرفی علاقه مندان امام، به عنوان اعتراض به جریان سقیفه، در خانه‌ی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تحصن کرده بودند. تاریخ در این ماجرا اتفاقات تلخی ثبت نموده است.<sup>۱۷</sup>

#### خانه نشینی امیرالمؤمنین علی علیه السلام

چه بسا از افراد ناآگاه و یا دارای غرض، تلاش می‌کنند که حقیقت مظلومیت و خانه نشینی امیرالمؤمنین علی علیه السلام را انکار کنند و تکرار می‌کنند که علی خانه نشین نبوده است و وانمود می‌کنند که حادثه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام در گذر تاریخ اتفاق افتاده ولی بعد از آن امیرالمؤمنین علیه السلام رضایت داد و با آنها همکاری داشت. در جواب می‌گوییم که این تجاهر (خود را به نادانی زدن) نمی‌تواند آن حقیقت را برکسی پوشیده دارد.

زیان‌هایی که در اثر خانه نشینی امیرالمؤمنین علیه السلام پیش آمد عبارتند از: بدعت‌ها - دوری امت از امام و عدم شناخت وی - از بین رفتن معارف نبوت - وارونه جلوه دادن احکام الهی و...

۱۶ - برای مطالعه به کتابهای مرجع مراجعه نمایید.

#### خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

پس از قتل خلیفه‌ی سوم در ذی الحجه سال ۳۵ هجری، مردم به سراغ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند و از ایشان خواستند تا خلافت را بپذیرند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ابتدا از پذیرفتن این کار خودداری کرد و فرمود: به فرد دیگری رجوع کنید؛ چرا که شما طاقت حکومت مرا ندارید. همانا کران تا کران را ابر فتنه پوشانده و راه راست ناشناس گردیده است. بدانید که اگر من درخواست شما را بپذیرم، با شما چنان رفتار می‌کنم که خود می‌دانم و به گفته‌ی گوینده و سرزنش سرزنش کننده گوش نمی‌دهم. من اگر وزیر (راهنمای) شما باشم بهتر است تا امیر باشم.

پس از اصرار و پافشاری مردم فرمود: اگر نبود که حقی را زنده کنم و ظلمی را از بین ببرم، مهار خلافت را رها می‌کردم.

و پس از انجام مراسم بیعت، به بیعت کنندگان فرمود: بدانید! همان گرفتاری‌هایی که در زمان بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله دامن‌گیر شما بود، امروز به سوی شما بازگشته است؛ سوگند به آن کسی که محمّد را برگزید، باید به هم مخلوط شده و زیر و رو شوید و در غربال آزمایش غربال گردید تا صاحبان فضیلت که عقب افتاده‌اند، جلو افتند و آنان که به ناحق پیشی گرفته‌اند، عقب روند. سپس فرمودند: هان ای مردم! گناهان و نافرمانی‌ها همانند اسب‌های سرکشی هستند که سواران خود را، که اهل باطل و گناهند، به دوزخ می‌اندازند و تقوا و پرهیزگاری چون شتران رام و راهواری هستند که مهارشان به دست سواران بوده، آنها را به بهشت می‌رسانند.

تقوا راه حق است و گناه راه باطل و هر یک پیروانی دارند، اگر اهل باطل زیاد است از قدیم چنین بوده است و اگر اهل حق کم



است گاهی کم نیز جلو رفته است.

فرمان آن حضرت به مالک اشتر، هنگامی که او را به حکومت مصر منصوب کرد، نشانگر نهایت مهربانی و دلسوزی آن حضرت است.

به مالک چنین می فرماید: پیوسته قلبت را از مهر مردم آکنده ساز و از لطف و محبت به آنان، سرشار کن. زنها را نسبت به مردم چون جانوری درنده، که برای خوردنشان دنبال فرصت می گردد، مباش؛ چه آنان بر دو دسته اند: یا برادر دینی تو به شمار می روند و یا این که در آفرینش همانند تو می باشند.

خطایی که از آنان سر می زند بپوشان و از کار زشتی که، دانسته یا ندانسته، انجام می دهند درگذر.

#### عدالت امام علی علیه السلام

با آغاز خلافت، آن حضرت، برای اجرای عدالت، دستور دادند اموال شخصی خلیفه سوم را برای فرزندان باقی گذارند و بقیه را، که از بیت المال بود، میان مسلمانان تقسیم نمایند که به هر نفر سه دینار رسید. در این تقسیم حضرت برای هیچ کس امتیازی قائل نشد؛ به غلام آزاد شده همان قدر داد که به اشراف عرب داد.<sup>۱۷</sup>

#### نبرد در سه جبهه

روش عدالت محور حضرت امیر علیه السلام در حکومت و تقسیم اموال، برای بسیاری خوشایند نبود از این رو شروع به اعتراض کردند و سرانجام بیعت را شکستند و مردم را علیه حضرت امیر علیه السلام تحریک نمودند.

۱۷ - بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۱۶ و ۱۸.

از سوی دیگر آن حضرت پس از بیعت تصمیم گرفت در اولین فرصت حکام و فرمانداران نالایق را عزل کند و به جای آنها افراد شایسته و صالحی را بگمارد. این فرمانداران برکنار شده نیز که از حضرت کینه به دل داشتند، لذا با بیعت شکنان هم صدا شدند و فتنه‌ی جنگ جمل را به راه انداختند.

به طور کلی حضرت در طول مدت کوتاه حکومت خود، که کمتر از پنج سال بود با سه گروه ناکثین، قاسطین و مارقین درگیر بودند.

#### جنگ جمل (فتنه‌ی ناکثین)<sup>۱۸</sup>

نخستین گروهی که علیه حضرت طغیان کردند همان کسانی بودند که در زمان عثمان از امتیازات ویژه برخوردار بودند و چون حضرت امیر علیه السلام آنها را با دیگران برابر در نظر گرفت، دست به پیمان شکنی زدند و با اجتماع در بصره، به همراهی حاکمان معزول فتنه‌ی جمل را به راه انداختند و عایشه را با خود همراه کردند. سردسته‌ی این گروه طلحه و زبیر بودند. طلحه از اولین کسانی بود که با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کرده بود، با این تصور که آن حضرت نیز مانند عثمان عمل خواهد کرد و به او امتیاز می دهد، اما وقتی عدالت را دیدند پیمان را شکستند و سر به شورش برداشتند. انگیزه‌ی اینها در واقع استمرار اختلافات طبقاتی بود.

جنگ جمل در سال ۳۶ هجری در نزدیکی بصره رخ داد و عایشه نیز در آن شرکت داشت و مردم را علیه امیرالمؤمنین علیه السلام تحریک می کرد.

این نبرد سه روز بیشتر طول نکشید و حضرت خیلی زود دشمن را شکست داد.

زبیر که گویا قبل از شروع جنگ پشیمان شده بود، از میدان نبرد

۱۸ - ناکثین یعنی پیمان شکنان و مصداق آن همان طلحه و زبیر می باشند.

بیرون رفت و میهمان کسی شد، ولی وقتی خواب بود صاحب خانه او را کشت و سرش را نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد. اما آن حضرت او را سرزنش کرد و فرمود: او میهمان تو بود، نباید او را می کشتی!

طلحه نیز در میدان جنگ کشته شد و بدین طریق جنگ پایان گرفت.

بعد از خاتمه‌ی نبرد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرکز حکومت خود را شهر کوفه قرار داد.

#### جنگ صفین (فتنه‌ی قاسطین)<sup>۱۹</sup>

دسته‌ی دیگری که بر ضد حکومت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به پا خاسته و جنگی را بر آن حضرت تحمیل کردند، معاویه و عمروعاص بودند که با فریب مردم شام و به بهانه‌ی خونخواهی عثمان، جنگ صفین را به راه انداختند. این نبرد در سال ۳۷ هجری آغاز شد و مدت آن ۱۲ ماه (و به نقلی ۱۸ ماه) طول کشید.

در روزهای آخر جنگ که شکست معاویه قطعی به نظر می رسید، عمروعاص حيله‌ای ساخت و بدین طریق خود و معاویه را از خطر نجات داد. او به شامیان گفت: پاره‌های قرآن را بر سر نيزه‌های خود قرار دهند و کوفیان را به داوری قرآن فراخوانند. این حيله کارساز شد و در سپاه کوفه اختلاف ایجاد کرد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مجبور شد داوری را بپذیرد. آن حضرت، ابن عباس یا مالک اشتر را به عنوان نماینده‌ی خود برگزید ولی کوفیان نپذیرفتند و بر نمایندگی ابوموسی اشعری که مردی ساده لوح و نادان بود اصرار کردند. ابوموسی نیز فریب عمروعاص را خورد

۱۹ - منظور از قاسطین همان معاویه و یارانش نظیر عمروعاص می باشد و در مجموع یعنی معاندین و تجاوزکاران.



و حضرت علی علیه السلام را از خلافت بر کنار کرد و پس از آن عمر و عاص بر خلاف توافقی که با ابوموسی اشعری داشت، معاویه را خلیفه‌ی مسلمانان اعلام کرد.

### جنگ نهروان (فتنه ی مارقین)<sup>۲۰</sup>

پس از این که کوفیان حقیقت ماجرای داوری را فهمیدند و متوجه شدند این کار همان طور که حضرت امیر علیه السلام فرموده بود، حيله‌ای بیش نبوده است، عده‌ای از آنان گفتند داوری اشتباه بود و علی نباید آن را می پذیرفت! و با مطرح کردن شعار لا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عمل حضرت امیر علیه السلام را خلاف دانستند. این گروه که «خوارج» نامیده شدند، افرادی به ظاهر عابد و زاهد بودند ولی شعور و درک نداشتند و به فرموده‌ی امیرالمؤمنان علی علیه السلام حق را در ظلمات باطل می جستند. حضرت امیر علیه السلام، این عباس را نزد آنها فرستاد تا آنان را متوجه خطا و اشتباهشان سازد، ولی آنان از رای خود منصرف نشدند. حضرت خود به سوی آنان رفت و آنها را نصیحت کرد. ولی آنها گفتند: ما و تو هر دو کافر شده بودیم، ما توبه کردیم و تو بر همان حال باقی مانده‌ای، تو هم باید توبه کنی!

این عده در منطقه‌ی نهروان اجتماع کرده و موجب ناامنی شده بودند. پس از نصیحت‌ها و نامه‌های بسیار زیاد حضرت علی علیه السلام، بیشتر (تقریباً دو سوم) آنها آگاه شدند و از روش خود دست برداشتند، اما باقی‌مانده بر اعتقاد خود اصرار ورزیدند و بدین طریق جنگ نهروان در گرفت. طولی نکشید که از آن گروه گمراه همگی، جز نه نفر، به قتل رسیدند. از جمله این ۹ نفر که سالم مانده و از صحنه نبرد گریختند، عبدالرحمن بن ملجم مرادی.

لعنه‌الله علیه بود. این نبرد در سال ۳۸ هجری و به گفته‌ی برخی مورخان در سال ۳۹ هجری رخ داد.

### شهادت مولای متقیان امیرمؤمنان علی علیه السلام<sup>۲۱</sup>

گفتم که در جنگ نهروان نه نفر از خوارج زنده ماندند و گریختند. فراریان خوارج در مکه گرد آمده و اوضاع مسلمین را بررسی می کردند، سه تن از آنان به نام‌های ۱- عبدالرحمان بن ملجم ۲- برک بن عبدالله ۳- عمرو بن بکر در ضمن گفت‌گو به این نتیجه رسیدند که تمام خون‌ریزی‌ها و گرفتاری مسلمین به دلیل وجود سه نفر است: معاویه، عمروعاص و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام؛ اگر این سه نفر از میان برداشته شوند، مسلمانان آسوده می شوند، آنها با خود پیمان بستند که هر کدام، یکی از این سه نفر را به قتل برسانند؛ عبدالرحمن ملعون، کشتن امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به عهده گرفت، عمرو بن بکر، کشتن عمروعاص و برک بن عبدالله نیز قتل معاویه را به گردن گرفت. هر یک شمشیر خود را با سم کشنده‌ای زهرآلود نمودند تا ضربشان مؤثر واقع شود. نقشه‌ی آنها این بود که در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان مقصود خود را عملی سازند.

عبدالرحمن بن ملجم ملعون در اواخر شعبان وارد کوفه شد و در منزل «قطام» زنی که پدر و برادرش در جنگ نهروان کشته شده بودند و از این رو کینه‌ی شدیدی نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام داشت، ساکن شد. قطام نیز ابن ملجم را به کشتن علی علیه السلام تشویق کرد.

آن حضرت خود بارها از شهادت خود خبر داده بود و در همان

۲۱ - تنبه العنیه؛ بحار الانوار، ج ۳۲ و ۳۳.

سالی که به شهادت رسید به اصحاب خود فرموده بود: امسال شما به حج خواهید رفت و من در میان شما نخواهم بود.

سحر ۱۹ ماه رمضان، امیرالمؤمنین علیه السلام وارد مسجد شدند، در حالی که قندیل‌ها رو به خاموشی می گذاشت و مسجد تاریک شده بود.

آن حضرت در تاریکی چند رکعت نماز خواندند و لختی مشغول تعقیبات نماز شدند و برخاستند و باز دو رکعت نماز خواندند. آن‌گاه برای گفتن اذان به بام مسجد رفتند و به سپیده‌ی صبح خطاب نمودند و فرمودند: هیچ وقت طلوع نکردی که من خواب باشم.<sup>۲۲</sup> آن‌گاه از مأذنه به زیر آمد، خفتگان را برای نماز از خواب بیدار کرد، حضرت به محراب رفت و به نماز ایستاد، امیرالمؤمنین علی علیه السلام در رکعت اول هنگامی که سر از سجده برداشت، ابن ملجم ملعون شمشیر خود را حرکتی داد و فرق حضرت را تا جای سجده شکافت، آن حضرت فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ؛ فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ»؛ مردم با شنیدن صدای حضرت دگرگون شدند و همه به سوی محراب دویدند و دیدند که حضرت خاک بر محل زخم می ریزد و این آیه را تلاوت می کند: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى؛<sup>۲۳</sup> شما را از خاک آفریدیم و به آن باز خواهیم گرداند و بار دیگر از خاک بیرون خواهیم آورد.

آن‌گاه فرمودند: امر خدا فرا رسید و گفته‌ی رسول خدا رخ داد. پس از آن، وقتی که محاسن شریف‌شان به خون آغشته شد، آن را با دست گرفتند و فرمودند: آیا به شما نگفتم که این محاسن، به زودی رنگین خواهد شد.

۲۲ - شهید تنها، ص ۱۲۴ و ۱۲۶

۲۳ - طه / ۵۵.



### اصحاب و یاران امیر المؤمنین علی علیه السلام

علی علیه السلام اصحاب خاص و شیعیان فداکاری داشت. آنها در همه حال در راه محبت و طاعت او از بذل جان کوتاهی ننموده و همواره مورد لطف و عنایت آن حضرت قرار گرفته بودند که سرآمد آنها عبارتند از: مالک اشتر نخعی - میثم تمار - کمیل بن زیاد - عبدالله بن عباس - قنبر - عمار یاسر  
علی علیه السلام اصحاب دیگری نیز مانند حجر بن عدی و قیس بن سعد و عدی بن حاتم و امثالهم داشته است که در همه حال مورد اطمینان و اعتماد وی بوده‌اند.

### اگر همه شیعی علی بودند آتش جهنم را نمی آفریدم

در روایاتی از طریق شیعه و سنی آمده که «ولایت علی» مانع دخول به آتش جهنم است، و اگر کسی واقعاً شیعه‌ی امام علی علیه السلام باشد هرگز گرفتار آتش جهنم نخواهد بود.  
و در برخی از احادیث آمده است که: اگر تمام مردم، ولایت آن حضرت را می‌پذیرفتند، خداوند آتش جهنم را خلق نمی‌کرد!!  
امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «أَنَا قَسِيمُ النَّارِ، إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ قَلْتُ: هَذَا لَكَ وَ هَذَا لِي»؛<sup>۲۴</sup> من تقسیم‌کننده‌ی اهل دوزخم، هنگامی که رستاخیز برپا می‌گردد خطاب به آتش جهنم می‌گویم: این شخص مال تو، و این دیگری مال من.  
و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به این حقیقت اشاره نموده و می‌فرماید: «يَا عَلِيُّ! إِنَّكَ قَسِيمُ النَّارِ وَ الْجَنَّةِ»؛<sup>۲۵</sup> یا علی! تو مردم را به آتش و بهشت تقسیم می‌کنی.

در حدیث مفصل دیگری حضرت سلمان رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل

۲۴ - فرآورد السمطین ج ۱ ص ۳۲۵ و ۳۲۶ ش ۲۵۴

۲۵ - فرآورد السمطین ج ۱ ص ۳۲۵ ش ۲۵۳

می‌کند که فرمودند: یا علی! اگر تو را اهل زمین همانند اهل آسمان دوست می‌داشتند هیچ‌کس در آتش جهنم گرفتار نمی‌گردید.<sup>۲۶</sup>  
از این احادیث استفاده می‌گردد که «ولایت علی»، «صراط مستقیم» است، و آن در انتها به بهشت می‌رسند، و هر کس از آن منحرف گردد، به نسبت انحرافش از حقیقت دور خواهد افتاد، و چنانچه کسی در بغض و دشمنی آن حضرت قرار بگیرد، بدون شک، گرفتار آتش خواهد گشت.

### زهد امیر المؤمنین علی علیه السلام

امام علی علیه السلام زاهدترین فرد زمان خود بود و خود فرموده که دنیا را سه طلاق کرده است.  
در مناقب خوارزمی آمده است که عدی بن ثابت گفت: در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم، شخصی برای آن حضرت پالوده آورد اما آن سرور از تناول آن خودداری نمود و فرمود: چیزی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آن نخورده باشد، دوست ندارم که از آن بخورم.  
آن حضرت در پاسخ مردی که روش او را در زندگی پیش گرفته بود - ضمن نهی او از این کار - فرمود: خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده که فقیرترین زیردست خود را الگو قرار دهند تا مبدا فقیر از خود خجالت نکشد.<sup>۲۷</sup>  
از آن حضرت نقل شده است که فرمود: دنیا را ترک کردم به دلیل کمی ثباتش و رنج بسیار در جمع آوری‌اش و تنگ چشمی شریکانش.

۲۶ - روضة المتقین ج ۱۳ ص ۱۳۹

۲۷ - زندگی دوازده امام، ترجمه محمد رخشنده ج ۱، ص ۳۲۰.

### دانش امیرالمؤمنین علی علیه السلام

درباره‌ی دانش آن حضرت به این جمله پیامبر صلی الله علیه و آله بسنده می‌کنیم که فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيُّ بَابُهَا»؛ من شهر علم هستم و علی درب آن.

و خود حضرت بر بالای منبر می‌فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»؛ پیش از آن‌که مرا از دست دهید هر چه می‌خواهید از من پرسید. چه کسی را می‌توان یافت که بر بالای منبر و در برابر هزاران تن چنین سخنی بگوید و نگران نباشد که کسی پرسشی کند و او نتواند پاسخ آن را بگوید و در مقابل مردم سرافکنده شود.

معاویه دشمن سرسخت آن حضرت در جمع خصوصی از او ستایش می‌کرد؛ وقتی خبر شهادت امام علیه السلام به او رسید گفت: فقه و علم مُرد<sup>۲۸</sup>

عهدنامه مالک اشتر فرمانی دینی و علمی است که هیچ پیمانی در فراگیری و رسایی و شرح و تفصیل بنیان و اساس حکومت صالح، به پای آن نمی‌رسد. این عهدنامه عناصر اصلی سعادت‌ساز همه‌ی جوامع را در خود دارد.

قضاوت‌های بی‌مانند آن حضرت نیز گواه صادق بر علم کامل و جامع امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. او در قضاوت‌هایش نه تنها بر پایه‌ی احکام اسلامی و قرآن عمل می‌نمود، بلکه با استفاده از روش‌های روان‌شناختی و جامعه‌شناسی، حقایق را آشکار می‌کرد. ماجرای درگیری دو زن بر سر طفلی معروف است، آن حضرت برای یافتن مادر حقیقی، فرمود: شمشیری بیاورید تا طفل را دو نیم کنم؛ و بدین طریق عاطفه مادرش را تحریک کرد و او را باز شناخت.<sup>۲۹</sup>

۲۸ - الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۲۶.

۲۹ - قضاء امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ص ۱۲ و ۱۳.



### بردباری و صبر امیرالمؤمنین علیه السلام

در بردباری و گذشت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گوی سبقت را از همه ربوده بود. برای اثبات حلم او کافی است به رفتار او با سرداران جنگ جمل، به ویژه مروان حکم و عبدالله زبیر نظر افکند. وقتی بر این دو، دست یافت با این که از سرسخت ترین دشمنان او بودند آشکارا به آن حضرت ناسزا می گفتند، اما حضرت از آنان درگذشت و آنان را مورد عفو قرار داد و تنها به این جمله اکتفا کرد که به عبدالله زبیر فرمود: برو! نمی خواهم تو را ببینم و سخنی بیشتر از این بر زبانش جاری نشد.

در نبرد صفین نیز، که شامیان آب را بر روی یاران حضرت بسته بودند، وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به آن دست یافت، به یاران خود فرمود: مانع از دسترسی دشمن به آب نشوید. و فرمود: به خدا سوگند هرگز کردار آنها را در پیش نخواهم گرفت.

در حلم و بردباری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همین بس که مدت بیست و پنج سال با استخوان در گلو و خار در چشم صبر کرد. (صبر در دوران خلافت خلفای سه گانه)

### فصاحت و بلاغت امیرالمؤمنین علیه السلام

او در شیوا و رسا سخن گفتن پیشوای فصیحان و سرور سخنوران است.

در این باره گفته اند: گفتار علی بالاتر از کلام مخلوق (سایر انسان ها) و پایین تر از کلام خالق (خدا) است.

از هیچ یک از صحابه، یک دهم آنچه از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده سخن فصیح و بلیغ ذکر نشده است. نهج البلاغه که بخشی از سخنان حضرت در آن گرد آمده، خود بهترین گواه است.

این کتاب همواره منبع الهام و مرجع اصلی و اساسی فصیحان و سخنوران عرب در همه ی دوران ها بوده است و اساساً برخی از کسانی که شیفته ی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شده اند، به خاطر سخنان زیبا، شیوا و نغز او در نهج البلاغه بوده است.

نهج البلاغه کتابی است که در آن قسمتی از سخنان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام توسط یکی از بزرگان دانش دین یعنی مرحوم سیدرضی جمع آوری شده است. نهج البلاغه به معنای راه روشن بلاغت و زیبایی همه جانبه سخن است. نهج البلاغه را «أخ القرآن» یعنی برادر قرآن نامیده اند.

همان طور که حقیقت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ناشناخته مانده است، حقیقت نهج البلاغه نیز ناشناخته مانده است و همان گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام مظلوم است نهج البلاغه نیز با عظمت بسیارش مظلوم است.

مرحوم سید رضی، که سخنان امام علیه السلام را از کتاب های مختلف جمع آوری کرده است، نهج البلاغه را در سه بخش تنظیم نموده است:

۱- خطبه ها، سخنرانی و فرمان های حضرت به تعداد ۲۴۱

۲- نامه های حضرت به تعداد ۷۹ نامه.

۳- سخنان حکیمانه و کوتاه حضرت به تعداد ۴۸۰ سخن.

مسائل مطرح شده در کتاب شریف نهج البلاغه به طور کلی روی سه محور اساسی استوار است:

محور نخست: مسائل اعتقادی.

محور دوم: مسائل اجتماعی و سیاسی.

محور سوم: اخلاق و مسائل مختلف تربیتی.

### کرامات امیرالمؤمنین علی علیه السلام

کرامات و معجزات آن حضرت، براساس گفته ی جنات الخلود، از هزار بیشتر است، اما آنچه که تاریخ آن را ضبط نموده است، بالغ بر ۶۰۰ معجزه است و علامه مجلسی (رحمة علیه) در بحارالانوار ۱۳۶ معجزه را ذکر کرده است.

برخی در یک تقسیم بندی، کرامات آن حضرت را در پنج دسته قرار داده اند که به شرح ذیل است:

۱- کرامات حضرت که در ارتباط با حیوانات و جنیان، روی داده است: مانند سلام کردن ماهی های فرات به آن حضرت با عنوان امیرالمؤمنین و بیعت گرفتن آن حضرت از جنیان در وادی عقیق.

۲- کراماتی که به جمادات و گیاهان تعلق گرفته است: گواهی نخل های مدینه به فضیلت آن حضرت و پسرعمویش و برادرش حضرت رسول صلی الله علیه و آله.

۳- کراماتی که در بیماران و مردگان به ظهور پیوسته است: مانند التیام یافتن دست قطع شده ی مردی که حضرت برای دزدی آن را قطع نمود و هم چنین قصابی که دست خود را قطع کرد.

۴- کراماتی که درباره ی دشمنان آن حضرت به وقوع پیوست و آنان هلاک و تباہ شدند: مانند کور شدن ابوعبدالله محدث که منکر فضل آن حضرت بود.

۵- خبیرهای غیبی.

### برگی از دفتر آفتاب

۱- زمان دعا

قَالَ الْأَمَامُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: اِغْتَمُوا الدُّعَاءَ عِنْدَ خَمْسَةِ مَوَاطِنَ: عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ، وَ عِنْدَ الْأَذَانِ، وَ عِنْدَ تَزْوِيلِ الْغَيْثِ، وَ عِنْدَ التِّقَاءِ الصَّغِيرِ لِلشَّهَادَةِ، وَ عِنْدَ دَعْوَةِ الْمَظْلُومِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ



## لَهَا حِجَابٌ دُونَ الْعَرْشِ<sup>۳۰</sup>

حضرت امیرالمومنین امام علی علیه السلام فرمود: پنج موقع را برای دعا و حاجت خواستن غنیمت شمارید:  
موقع تلاوت قرآن، موقع اذان، موقع بارش باران، موقع جنگ و جهاد - فی سبیل الله - موقع ناراحتی و آه کشیدن مظلوم. در چنین موقعیت‌ها، مانعی برای استجاب دعا نیست.

## ۲- ارزش علم و ادب

قال عليه السلام: الْعِلْمُ وَرَأْيُهُ كَرِيمَةٌ، وَالْأَدَبُ حُلٌّ حَسَانٌ، وَالْفِكْرَةُ مَرَأَةٌ صَافِيَةٌ، وَالْأَعْتِدَارُ مُنْذِرٌ نَاصِحٌ، وَكَفَى بِكَ أَدْبًا تَرْكُكَ مَا كَرِهْتَهُ مِنْ غَيْرِكَ<sup>۳۱</sup>  
فرمود: علم؛ ارثیه‌ای با ارزش، و ادب؛ زیوری نیکو، و اندیشه؛ آئینه‌ای صاف، و پوزش خواستن؛ هشدار دهنده‌ای دلسوز خواهد بود. و برای با ادب بودن همین بس که آنچه برای خود دوست نداری، در حق دیگران روا نداشته باشی.

## ۳- ارزش حق و بی‌ارزشی باطل

قال عليه السلام: النَّحَقُّ جَدِيدٌ وَإِنْ طَالَتِ الْأَيَّامُ، وَالْبَاطِلُ مَخْذُولٌ وَإِنْ نَصَرَهُ أَقْوَامٌ<sup>۳۲</sup>  
فرمود: حق و حقیقت در تمام حالات جدید و تازه است گرچه مدتی بر آن گذشته باشد. و باطل همیشه پست و بی‌اساس است گرچه افراد بسیاری از آن حمایت کنند.

۳۰ - أمالی صدوق: ص ۹۷

۳۱ - بحار الأنوار: ج ۱، ص ۱۶۹، ح ۲۰.

۳۲ - وسائل الشیعة: ج ۲۵، ص ۴۳۴، ح ۳۲۲۹۲.

## ۴- خردمندترین مردم

قال عليه السلام: أَعْقَلُ النَّاسِ أَنْظَرُهُمْ فِي الْعَوَاقِبِ<sup>۳۳</sup>  
فرمود: خردمندترین مردم کسی است که به عواقب و فرجام کار بیشتر بنگرد.

## ۵- ارزش عمر

قال عليه السلام: مَا مِنْ يَوْمٍ يُمَرُّ عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ: يَا بَنَ آدَمَ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَأَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ.  
فَقُلْ فِي خَيْرًا، وَاعْمَلْ فِي خَيْرًا، أَشْهَدُ لَكَ بِهِ فِي الْقِيَامَةِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَهُ أَبَدًا<sup>۳۴</sup>  
فرمود: هر روزی که بر انسان وارد شود، گوید: من روز جدیدی هستم، من بر اعمال و گفتار تو شاهد می‌باشم. سعی کن سخن خوب و مفید بگویی، کار خوب و نیک انجام دهی. من در روز قیامت شاهد اعمال و گفتار تو خواهم بود. و بدان امروز که پایان یابد دیگر مرا نخواهی دید و قابل جبران نیست.

## ۶- انتخاب رفیق

قال عليه السلام: فِي وَصِيَّتِهِ لِلْحَسَنِ عليه السلام: سَلْ عَنِ الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ، وَعَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ<sup>۳۵</sup>  
ضمن سفارشی به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: پیش از آن‌که بخواهی مسافرت بروی، رفیق مناسب راه را جویا باش، و پیش از آن‌که منزلی را تهیه کنی همسایگان را بررسی کن که چگونه هستند.

۳۳ - غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۸۴

۳۴ - أمالی صدوق: ص ۹۵.

۳۵ - بحار الأنوار: ج ۷۶، ص ۱۵۵، ح ۳۶، و ص ۲۲۹، ح ۱۰.

## ۷- آثار غذاها

قال عليه السلام: الرَّبِيبُ يَشُدُّ الْقَلْبَ، وَيُذْهِبُ بِالْمَرَضِ، وَيُطْفِئُ الْحَرَارَةَ، وَيُطَيِّبُ النَّفْسَ<sup>۳۶</sup>  
فرمود: خوردن مویز - کشمش سیاه - قلب را تقویت، مرض‌ها را برطرف، و حرارت بدن را خاموش، و روان را پاک می‌گرداند.

## ۸- دل نیستن به سلامتی و ثروت

قال عليه السلام: لَا يَنْبَغِي لِلْعَبْدِ أَنْ يَتَّقِيَ بَخَصَلَتَيْنِ: الْعَافِيَةَ وَالْغِنَى، بَيْنَا تَرَاهُ مُعَاوَاً إِذْ سَقَمَ، وَبَيْنَا تَرَاهُ غَنِيًّا إِذْ افْتَقَرَ<sup>۳۷</sup>  
فرمود: سزاوار نیست که بنده‌ی خدا، در دوران زندگی به دو خصوصیت اعتماد کند و به آن دل بسته باشد: یکی عافیت و تندرستی و دیگری ثروت و بی‌نیازی است. زیرا چه بسا در حال صحت و سلامتی می‌باشد ولی ناگهان انواع مریضی‌ها بر او عارض می‌گردد و یا آن‌که در موقعیت و امکانات خوبی است، ناگهان فقیر و بیچاره می‌شود، - پس بدانیم که دنیا و تمام امکانات آن بی‌ارزش و بی‌وفا خواهد بود و تنها عمل صالح مفید و سودبخش می‌باشد.

## ۹- فضیلت حضور در نزد علماء

قال عليه السلام: جُلُوسُ سَاعَةٍ عِنْدَ الْعُلَمَاءِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ عِبَادَةِ أَلْفِ سَنَةٍ، وَالنَّظَرُ إِلَى الْعَالَمِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ إِعْتِكَافِ سَنَةٍ فِي بَيْتِ اللَّهِ، وَزِيَارَةُ الْعُلَمَاءِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ سَبْعِينَ طَوَافًا حَوْلَ الْبَيْتِ، وَأَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ حَجَّةً وَ عُمْرَةً مَبْرُورَةً مَقْبُولَةً، وَرَفَعَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ سَبْعِينَ دَرَجَةً، وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ الرَّحْمَةَ، وَشَهِدَتْ لَهُ الْمَلَائِكَةُ: أَنَّ الْجَنَّةَ

۳۶ - أمالی طوسی: ج ۱، ص ۳۷۲.

۳۷ - بحار الأنوار: ج ۶۹، ص ۶۸، ح ۲، ضمن ح ۲۸.



فرمود: یک ساعت در محضر علماء نشستن - که انسان را به مبدأ و معاد آشنا سازند - از هزار سال عبادت نزد خداوند محبوب تر خواهد بود. توجه و نگاه به عالم از اعتکاف و یک سال عبادت - مستحبی - در خانه‌ی خدا بهتر است. زیارت و دیدار علماء، نزد خداوند از هفتاد مرتبه طواف اطراف کعبه محبوب تر خواهد بود، و نیز افضل از هفتاد حج و عمره قبول شده می باشد. هم چنین خداوند او را هفتاد مرحله ترفیع درجه می دهد و رحمت و برکت خود را بر او نازل می گرداند، و ملائکه شهادت می دهند به این که او اهل بهشت است.

۱۰- خدا، رازق است

قَالَ النَّبِيُّ: يَا ابْنَ آدَمَ، لَا تَحْمَلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِكَ عَلَيَّ يَوْمِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ، فَإِنْ يَكُنْ بَقِيَ مِنْ أَجْلِكَ، فَإِنَّ اللَّهَ فِيهِ يَرْزُقُكَ.<sup>٣٩</sup>  
فرمود: ای فرزند آدم، غصه رزق و آذوقه‌ی آن روزی که در پیش داری و هنوز نیامده است نخور، زیرا چنانچه زنده بمانی و عمرت باقی باشد خداوند متعال روزی آن روز را هم می رساند.

۱۱- ارزش های انسانی

قَالَ النَّبِيُّ: قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ، وَ شُجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ نَفَقَتِهِ، وَ صِدْقَتُهُ عَلَى قَدْرِ مَرْؤِيَّتِهِ، وَ عِفَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ.<sup>٤٠</sup>  
فرمود: ارزش هر انسانی به قدر همت اوست، و شجاعت و توان هر شخصی به مقدار گذشت و احسان اوست، و درست کاری و

٣٨ - بحار الأنوار: ج ١، ص ٢٠٥، ح ٣٣.

٣٩ - نزهه الناظر و تنبيه الخاطر حلوانی: ص ٥٢، ح ٢٦.

٤٠ - نزهه الناظر و تنبيه الخاطر حلوانی: ص ٤٦، ح ١٢.

صداقت او به قدر جوان مردی اوست، و پاک دامنی و عفت هر فرد به اندازه‌ی غیرت او خواهد بود.

۱۲- تشویق به نیکی و توبه

قَالَ النَّبِيُّ: لَا خَيْرَ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِرَجُلَيْنِ: رَجُلٌ يَزِدَادُ فِي كُلِّ يَوْمٍ إِحْسَانًا، وَ رَجُلٌ يَتَذَكَّرُ ذَنْبَهُ بِالتَّوْبَةِ، وَ أَنَّى لَهُ بِالتَّوْبَةِ، وَاللَّهُ لَوْ سَجَدَ حَتَّى يَنْقَطِعَ عُنُقُهُ مَا قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ إِلَّا بِوَلَايَتِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ.<sup>٤١</sup>

فرمود: خیر و خوبی در دنیا وجود ندارد مگر برای دو دسته: دسته‌ی اول آنان که سعی نمایند در هر روز، نسبت به گذشته کار بهتری انجام دهند. دسته‌ی دوم آنان که نسبت به خطاها و گناهان گذشته‌ی خود پشیمان و سرافکنده گردند و توبه نمایند، و توبه‌ی کسی پذیرفته نیست مگر آن که با اعتقاد بر ولایت ما اهل بیت عصمت و طهارت باشد.

۱۳- دوستی و معاشرت

قَالَ النَّبِيُّ: يَا كَمِيلُ، قُلِ الْحَقَّ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَوَادِدِ الْمُتَّقِينَ، وَاهْبُجِرِ الْفَاسِقِينَ، وَجَانِبِ الْمُنَافِقِينَ، وَلَا تُصَاحِبِ الْخَائِنِينَ.<sup>٤٢</sup>

فرمود: در هر حالتی حق را بگو و مدافع آن باش، دوستی و معاشرت با پرهیزگاران را ادامه ده، و از فاسقین و معصیت کاران کناره گیری کن، و از منافقان دوری و فرار کن، و با خیانت کاران همراهی و هم نشینی منما.

٤١ - وسائل الشیعه: ج ١٦ ص ٧٦ ح ٥.

٤٢ - تحف العقول: ص ١٢٠، بحار الأنوار: ج ٧٧، ص ٢٧١، ح ١.

فصل دوم  
خطبه های نهج البلاغه





حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، شَهِيدًا وَبَشِيرًا، وَنَذِيرًا، خَيْرَ الْبَرِيَّةِ طِفْلاً، وَأَنْجَبَهَا كَهْلًا، وَأَطْهَرَ الْمُطَهَّرِينَ شَيْمَةً، وَأَجْوَدَ الْمُسْتَمْطَرِينَ دِيمَةً.  
(مردم جهان سخت در گمراهی بودند) تا اینکه خداوند محمد ﷺ را مبعوث ساخت که گواه بر اعمال آن‌ها و بشارت‌دهنده (به پادشاه‌های الهی در برابر نیکی‌ها) و بیم‌دهنده (از کیفر الهی در برابر زشتی‌ها) بود. در کودکی شایسته‌ترین مخلوق و در بزرگسالی نجیب‌ترین و شایسته‌ترین آنان بود. اخلاقی از همه پاکان، پاک‌تر و باران‌جود و سخایش، از همه با دوام‌تر بود.

شرح و تفسیر

اوصاف برجسته پیامبر ﷺ

امام علیؓ در بخش اول این خطبه، اشاره به نعمت پر فیض ظهور پیامبر اسلام ﷺ کرده و او را به هفت وصف از اوصاف برجسته‌اش می‌ستاید. می‌فرماید: «مردم جهان سخت در گمراهی بودند) تا اینکه خداوند محمد ﷺ را مبعوث ساخت، که گواه بر اعمال آنها و بشارت‌دهنده (به پادشاه‌های الهی، در برابر نیکی‌ها) و بیم‌دهنده (از کیفر الهی، در برابر زشتی‌ها) بود. در کودکی شایسته‌ترین مخلوق و در بزرگسالی نجیب‌ترین و شایسته‌ترین آنان بود. اخلاقی از همه پاکان، پاک‌تر و باران‌جود و سخایش از همه با دوام‌تر بود». (حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، شَهِيدًا، وَبَشِيرًا، وَنَذِيرًا، خَيْرَ الْبَرِيَّةِ طِفْلاً، وَأَنْجَبَهَا كَهْلًا، وَأَطْهَرَ الْمُطَهَّرِينَ

۱- «کهل» به معنای فرد میانسال است و بعضی گفته‌اند این واژه به کسی که سی سال به بالا داشته باشد، اطلاق می‌شود و به معنای پیر نیست.

توصیف اول (شهِيداً) اشاره به چیزی است که در قرآن مجید آمده: «وَيَوْمَ نُبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ» (به یاد آورید!) روزی را که از هر امتی گواهی از خودشان بر آنان برمی‌انگیزیم و تو را گواه بر آنان قرار می‌دهیم».<sup>۱</sup>  
و توصیف دوم و سوم اشاره به همان است که در چندین آیه از قرآن مجید به آن اشاره شده است؛ مانند: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا؛ ما تو را به حق فرستادیم در حالی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای».<sup>۲</sup>

در توصیف چهارم سخن از دوران طفولیت آن بزرگوار است که حتی از نظر ظاهر و باطن ممتاز بود؛ به گونه‌ای که طبق نقل «مناقب ابن شهر آشوب» «ابن عباس» می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ در آن زمان با کودکان (هم سن و سال خود) دوستی و رفاقت داشت. آن‌ها از روی نادانی گاه آلوده سرقت چیزی می‌شدند، ولی آن حضرت هرگز دست به سوی اموال مردم دراز نمی‌کرد؛ آن‌ها از نظر ظاهر گاه آلوده بودند، ولی آن حضرت همواره پاک و تمیز بود.

و نیز در همان کتاب از حضرت «ابوطالب» نقل شده است: «من هرگز دروغی از او نشنیدم و آثار جاهلیت در او نمایان نبود؛ بی‌جهت نمی‌خندید و همراه کودکان بازی نمی‌کرد».

باز در همان کتاب آمده است که گاهی برای «عبدالمطلب» در سایه کعبه فرشی می‌گستراندند و هیچ‌کس به احترام او بر آن

۲- «شیمه» به معنای اخلاقی است و جمع آن «شیم» (بر وزن ستم) است.

۳- «دیمه» به معنای بارانی است که به صورت طولانی و نرم نرم و بدون رعد و برق می‌بارد.

۴- سوره نحل، آیه ۸۹.

۵- سوره بقره، آیه ۱۱۹.

فرش نمی‌نشست؛ فرزندان در اطراف فرش می‌نشستند، تا او خارج شود؛ ولی پیامبر اکرم ﷺ در همان زمان می‌آمد و روی فرش «عبدالمطلب» می‌نشست! عموهایش می‌خواستند او را دور کنند؛ «عبدالمطلب» می‌گفت فرزندم را رها کنید! «فَوَاللَّهِ إِنَّ لَهُ لَشَأْنَا عَظِيمًا» به خدا سوگند! او مقام الایی دارد» و نیز از «ابوطالب» در مورد خلق و خوی پیامبر ﷺ در زمان طفولیت و نوجوانی این دو بیت نقل شده است. می‌گوید:

وَلَقَدْ عَهَدْتُكَ صَادِقًا فِي الْقَوْلِ لَا تَتَزَيَّدُ  
مَا زَلْتَ تَنْطِقُ بِالصَّوَابِ وَأَنْتَ طِفْلٌ أَمْرُدُ

«من همواره تو را راستگو دیدم که سخنی به گزاف نمی‌گویی. تو همواره سخن به صواب می‌گفتی، در حالی که هنوز در سن نوجوانی بودی.»<sup>۶</sup>

و از عجایب اینکه در حالات شیرخوارگی پیامبر ﷺ نوشته‌اند: هنگامی که او را به دایه‌اش «حلیمه» سپردند، او تنها از پستان راست وی شیر می‌نوشید و اصلاً تمایلی به پستان چپ نشان نمی‌داد! گویی می‌خواست عدالت را رعایت کند و سهم فرزند «حلیمه» را نیز در نظر بگیرد.<sup>۷</sup>

و در پنجمین و ششمین و هفتمین توصیف اشاره به نجابت و کرامت پیامبر ﷺ در بزرگسالی می‌کند چیزی که بر کسی پوشیده نیست و تاریخ شاهد صدق آن است. تواضع، محبت، هوش و درایت آن حضرت، عفو و گذشت او زبازرد خاص و عام بود؛ هر چه داشت بی‌دریغ در اختیار نیازمندان قرار می‌داد و باران جود و بخشش او، پردوام بود.

۶- مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۱، صفحه ۲۴ تا ۲۷. (مطابق نقل شرح نهج البلاغه شوشتری، جلد ۲، صفحه ۲۰۴) و سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۱۷۸.

۷- همان مدرک.

۸- این حدیث را ابن شهر آشوب، طبق نقل بحار الانوار،



او از همه سخاوتمندتر بود، به گونه‌ای که هرگز درهم و دیناری نزد او باقی نمی‌ماند و اگر چیزی اضافه می‌آورد و به نیازمندی برخورد نمی‌کرد که به او ببخشد، آرام نمی‌گرفت و در منزل نمی‌آسود، تا آن را به نیازمندی برساند. او افراد با فضیلت را گرامی می‌داشت و در صلح‌رحم کوشا بود. عذر خطاکاران را می‌پذیرفت و در لباس و غذا بر غلامان پیشی نمی‌گرفت.

**بخش دوم:** فَمَا اخْلَوْلْتُ لَكُمْ الدُّنْيَا فِي لَذَّتِهَا، وَلَا تَمَكَّنْتُمْ مِنْ رِضَاعِ اخْلَافِهَا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا صَادَفْتُمُوهَا جَانِلًا خَطَامُهَا، فَلَقَا وَضِيئَهَا، قَدْ صَارَ حَرَامُهَا عِنْدَ اقْوَامٍ بِمَنْزِلَةِ السِّدْرِ الْمَخْضُودِ، وَحَلَالُهَا بَعِيدًا غَيْرَ مَوْجُودٍ، وَصَادَفْتُمُوهَا، وَاللَّهِ، ظِلًّا مَمْدُودًا إِلَى اجْلِ مَعْدُودٍ. فَلَا رِضْ لَكُمْ شَاغِرَةً، وَ اَيُّدِيكُمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ؛ وَ اَيُّدِي الْقَادَةِ عَنْكُمْ مَكْفُوفَةٌ، وَ سَيُوفُكُمْ عَلَيْهِمْ مَسْلُطَةٌ، وَ سَيُوفُهُمْ عَنْكُمْ مَقْبُوضَةٌ. اَلَا وَ اِنَّ لِكُلِّ دَمٍ ثَأْرًا، وَ لِكُلِّ حَقٍّ طَالِبًا وَ اِنَّ الثَّأْرَ فِي دِمَانِنَا كَالْحَاكِمِ فِي حَقِّ نَفْسِهِ، وَ هُوَ اللهُ الَّذِي لَا يَعْزِزُهُ مِنْ طَلَبٍ، وَ لَا يَفْوِتُهُ مِنْ هَرَبٍ. فَاقْسِمُ بِاللَّهِ، يَا بَنِي اُمِيَّةَ، عَمَّا قَلِيلٍ لَتَعْرِفْنَهَا فِي اَيُّدِي غَيْرِكُمْ وَ فِي دَارِ عَدُوِّكُمْ! اَلَا اِنَّ ابْصَرَ الْاَبْصَارِ مَا نَفَذَ فِي الْخَيْرِ طَرْفَهُ! اَلَا اِنَّ اَسْمَعَ الْاَسْمَاعِ مَا وَعَى التَّذْكَيرَ وَ قَبْلَهُ!

شما (ای افراد ضعیف الایمان) زمانی از لذت و زرق و برق دنیا بهره بردید و از پستان آن شیر نوشیدید، که افسارش رها، و تنگ جهازش گشوده بود. (و کار شما به جایی رسید که) حرام دنیا در نظر گروهی، همچون درخت سدر بی‌خار بود و حلالش دوردست بلکه غیر موجود! به خدا سوگند! دنیایی که شما با آن روبه‌رو هستید، همچون سایه‌ای است گسترده، تا سرآمدی معین. امروز زمین برای شما آزاد و بی‌مانع و دست‌هایتان باز است، در حالی که دست رهبران (الهی شما) نسبت به شما بسته است؛

شمشیرهای شما بر آنان مسلط، و شمشیرهای آنان از شما باز گرفته شده است؛ ولی آگاه باشید! هر خونی خونخواهی دارد. و هر حقی صاحب و طالبی و انتقام‌گیرنده خون‌های ما، مانند کسی است که داور خویش است (که چیزی را فرو گذار نخواهد کرد)، و او خداوندی است که از گرفتن و مجازات کسی ناتوان نگردد و هیچ‌کس از پنجه عدالتش نگریزد. ای بنی‌امیه! به خدا سوگند! به زودی این خلافت را در دست دیگران و در خانه دشمنان خود خواهید دید. آگاه باشید! بیناترین چشم‌ها آن است که شعاعش در دل نیکی‌ها نفوذ کند، و شنواترین گوش‌ها آن است که اندرزها را در خود جای دهد و پذیرا گردد!

### شرح و تفسیر

#### از شما انتظار نداشتم!

این بخش از خطبه - که به نظر می‌رسد با بخش اول فاصله‌ای داشته که مرحوم «سید رضی» آن قسمت را نقل نکرده - چون بنای آن بزرگوار، بر گزینش بخش‌های خاصی از خطبه‌ها و گلچینی از عبارات مولا علیه السلام بوده است - به گفته بسیاری از شارحان نهج‌البلاغه، خطاب به بنی‌امیه است و شاهد آن اینکه در اواخر این بخش، نام بنی‌امیه به صراحت آمده است؛ در حالی که جمعی دیگر از شارحان نهج‌البلاغه معتقدند مخاطب در قسمت اول این بخش، باقی‌مانده صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و تابعین هستند و ذیل آن خطاب به بنی‌امیه است و تعبیراتی که در آغاز این بخش است، معنای دوم را تأیید می‌کند؛ زیرا تعبیرات نشان می‌دهد که امام علیه السلام کسانی را مورد سرزنش قرار داده که انحراف از جاده حق درباره آن‌ها غیرمنتظره بوده است و می‌دانیم بنی‌امیه در طول

تاریخ گروهی ستم‌پیشه، مخالف اسلام و منحرف بودند. به هر حال، امام علیه السلام در این بخش می‌فرماید: «شما (ای مسلمانان ضعیف‌الایمان) زمانی از لذت و زرق و برق دنیا بهره بردید و از پستان آن شیر نوشیدید، که افسارش رها و تنگ جهازش گشوده بود!». (فَمَا اخْلَوْلْتُ لَكُمْ الدُّنْيَا فِي لَذَّتِهَا وَ لَا تَمَكَّنْتُمْ مِنْ رِضَاعِ اخْلَافِهَا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا صَادَفْتُمُوهَا جَانِلًا خَطَامُهَا<sup>۹</sup>، فَلَقَا<sup>۱۰</sup>، وَ ضِيئَهَا<sup>۱۱</sup>).

اشاره به اینکه در زمان حکومت عثمان و بعد از فتوحات اسلامی و ریخت و پاش در بیت‌المال، شما به لذت دنیا و زرق و برق آن دست یافتید و همین امر، شما را از خدا دور ساخت؛ حاکمان مشغول ثروت‌اندوزی بودند و توده‌های مردم مشغول عیش و نوش. لذا در ادامه سخن می‌افزاید: «(کار به جایی رسید که) حرام دنیا در نظر گروهی همچون درخت سدر بی‌خار بود و حلالش دوردست و غیر موجود!». (قَدْ صَارَ حَرَامُهَا عِنْدَ اقْوَامٍ بِمَنْزِلَةِ السِّدْرِ الْمَخْضُودِ، وَ حَلَالُهَا بَعِيدًا غَيْرَ مَوْجُودٍ).

گروهی بر بیت‌المال افتاده بودند و با کمک دستیاران خود آن را غارت می‌کردند و این اموال حرام در میان مردم گسترده می‌شد. تعبیر به «السِّدْرُ الْمَخْضُودِ» (درخت سدر بی‌خار) اشاره به این است که نهی پروردگار و تحریم او همچون خارهایی است، در برابر لذات نامشروع دنیا؛ ولی افراد بی‌تقوا و لایبالی نواهی الهی

۹- «اخْلَوْلْتُ» یعنی شیرین شد؛ از ماده «خلو» به معنای شیرینی گرفته شده است.

۱۰- «اخْلَاف» جمع «خلف» (بر وزن جلف) به معنای نوک پستان شتر است.

۱۱- «جائل» از ماده «جولان» در اصل به معنای زائل شدن چیزی از مکانش می‌باشد. این تعبیر در مورد حیوانی که مهارش را رها می‌کنند و به هر سو می‌رود، اطلاق می‌شود.

۱۲- «خطام» به معنای مهار و افسار است.

۱۳- «فلق» از ماده «فلق» (بر وزن ضرب) به معنای اضطراب و حرکت دادن چیزی است.

۱۴- «وضین» نوار پهنی است که دو طرف آن را از زیر شکم حیوان به چهار شتر می‌بندند، تا سقوط نکند و در فارسی به آن تنگ (بر وزن سنگ) می‌گویند.



را نادیده می‌گیرند و حرام نزد آن‌ها همچون سدر بی‌خار است. ارباب لغت می‌گویند: درخت سدر انواعی دارد بعضی از آن‌ها میوه بسیار شیرین و معطری دارد که دست و لباس کسی که آن را می‌خورد، آغشته به عطر آن می‌شود.<sup>۱۵</sup>

آری، دنیاپرستان اموال حرام را همچون میوه شیرین سدر بی‌خار می‌بلعند و اعتنا به اوامر و نواهی پروردگار ندارند و در چنین فضایی حرام همه جا را پر می‌کند و حلال از دسترس مردم بیرون می‌رود.

سپس می‌افزاید: «به خدا سوگند! دنیایی که شما با آن روبه‌رو هستید، همچون سایه‌ای است گسترده تا سرآمدی معین؛ امروز زمین برای شما آزاد و بی‌مانع و دست‌هایتان باز است، در حالی که دست رهبران (واقعی و الهی) نسبت به شما بسته است! شمشیرهای شما بر آنان مسلط، و شمشیرهای آنان از شما باز گرفته شده است!». (وَ صَادَقْتُمُوهَا، وَاللّٰهُ، ظَلَا مَمْدُودًا اِلٰی اَجَلٍ مَّعْدُودٍ، فَلَا رِضْ لَكُمْ شَاغِرَةً<sup>۱۶</sup> اَيْدِيكُمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ؛ وَ اَيْدِي الْقَادَةِ عَنْكُمْ مَكْفُوفَةٌ، وَ سَيُوفُكُمْ عَلَيْهِمْ مَسْلُطَةٌ، وَ سَيُوفُهُمْ عَنْكُمْ مَقْبُوضَةٌ).

این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که در این بخش از خطبه، روی سخن به گروهی از مؤمنان، از بازماندگان صحابه و تابعین است؛ که آنها به هنگام وزش تندبادهای آزمایش الهی، نتوانستند خود را حفظ کنند و همراه تندباد به هر سو حرکت کردند.

دنیا آن‌ها را به خود مشغول داشت و فریفته زرق و برق خود نمود. این در حالی بود که حتی برای امام علی (علیه السلام) در دوران حکومتش امکان بازداشتن آنها نبود؛ چرا که در عصر عثمان چنان غرق در زخارف دنیا شدند، که نجات آنها به آسانی ممکن نبود.

۱۵- لسان العرب، ماده «سدر».

۱۶- «شاغره» از ماده «شغور» به معنای خالی شدن و آزاد و بی‌مانع گشتن است.

سپس آن‌ها را به شدت تهدید می‌کند که بدانند اوضاع چنین نمی‌ماند و حساب و کتابی در کار است. می‌فرماید: «آگاه باشید! هر خونی خونخواهی دارد و هر حقی صاحب و طالبی، و انتقام گیرنده خون‌های ما مانند کسی است که داور خویش است (که چیزی را فروگذار نخواهد کرد)، و او خداوندی است که از گرفتن کسی ناتوان نگردد و هیچ‌کس از پنجه عدالتش نگریزد!». (اَلَا وَ اِنَّ لِكُلِّ دَمٍ نَّائِرًا<sup>۱۷</sup> وَ لِكُلِّ حَقٍّ طَالِبًا وَ اِنَّ النَّائِرَ فِي دِمَانِنَا كَالْحَاكِمِ فِي حَقِّ نَفْسِهِ، وَ هُوَ اللّٰهُ الَّذِي لَا يُعْجِزُهُ مَنْ طَلَبَ، وَ لَا يَفُوتُهُ مَنْ هَرَبَ).

اشاره به اینکه، اگر عذاب و انتقام الهی در برابر این خلاف‌کاری ظاهر و آشکار، به تأخیر افتد، بدین معنا نیست که این اعمال به فراموشی سپرده شده است و یا کسی را توان و یاری فرار از چنگال عدل الهی است.

جمله «اِنَّ النَّائِرَ فِي دِمَانِنَا...» (با توجه به اینکه «نائیر» از ماده «نار» که به معنای خونبها، یا خونخواهی است، گرفته شده) اشاره به این است که خون‌هایی که به ناحق از ما خاندان پیامبر ریخته می‌شود، خون خواهش خداست؛ چرا که در راه او و برای او ریخته شده و جنبه شخصی و قبیله‌ای ندارد و به یقین چنین خونخواهی، در کار خود عاجز نمی‌ماند.

در پایان این بخش روی سخن را به بنی‌امیه کرده و با تعبیرات پر معنایی به آن‌ها هشدار می‌دهد. می‌فرماید: جالب اینکه از یکی از سران بنی‌امیه بعد از زوال حکومت آن‌ها پرسیدند سبب زوال ملک شما چه بود؟ او در پاسخ گفت: «عمال ما بر رعایا ظلم

۱۷- «نائیر» از ماده «نار» (بر وزن قمر) (که همزه آن تبدیل به الف شده و «نار» (بر وزن غار) خوانده می‌شود). در اصل به معنای خونخواهی و خونبهاست و گاهی به معنای خون گفته شده که آن هم کنایه از همین است و تعبیر به «نارالله» که درباره امام حسین و امیرمؤمنان آمده است: (اِنَّا نَارُ اللّٰهِ وَ اِنَّ نَارَهُ). اشاره به این است که خونبها و خونخواهی آن دو بزرگوار، تعلق به خانواده، یا قبیله‌ای ندارد؛ بلکه تعلق به خدا دارد و مربوط به تمام جهان انسانیت است.

کردند و انتظار داشتند ما عکس‌العملی نشان ندهیم. مالیات‌های سنگین بر مردم تحمیل کردیم و آن‌ها از اطراف ما پراکنده شدند. باغ‌ها و زراعت‌های ما ویران شد و خانه‌های ما خالی گشت. ما به وزرای خود اعتماد کردیم، ولی آن‌ها منافع خویش را بر منافع ما مقدم داشتند و کارها را بدون اطلاع ما انجام دادند و نتیجه را از ما پنهان داشتند. حقوق لشکریان را به موقع به آن‌ها ندادیم و آن‌ها از اطاعت ما سر پیچیدند و دست در دست دشمنان ما گذاشتند. ما از مقابله دشمنان ناتوان شدیم، چون یار و یاورى نداشتیم و پنهان ماندن اخبار و حقایق از ما، از مهم‌ترین اسباب زوال حکومت ما بود.<sup>۱۸</sup> (دقت کنید، این درست همان چیزی است که امام علی (علیه السلام) در خطبه بالا پیش‌بینی فرمود!)

در پایان این بخش روی سخن را به بنی‌امیه کرده و با تعبیرات پر معنایی به آن‌ها هشدار می‌دهد. می‌فرماید:

«ای بنی‌امیه! به خدا سوگند! به زودی این خلافت را در دست دیگران و در خانه دشمنان خود خواهید دید». (فَأَقْسِمُ بِاللّٰهِ، يَا بَنِي أُمَيَّةَ، عَمَّا قَلِيلٍ لَتَتَعْرِفَنَهَا فِيْ اَيْدِي غَيْرِكُمْ وَ فِيْ دَارِ عَدُوِّكُمْ!)

مبادا گمان کنید اگر خون‌های بی‌گناهان را ریختید و بر صغیر و کبیر رحم نکردید و پایه‌های حکومت خود را با ظلم و ستم و نهب اموال و سفک دما، محکم کردید، این قدرت و حکومت، مدت زیادی برای شما باقی می‌ماند! تصور نکنید اگر خون من و فرزندانم در این راه ریخته شود، دنیا به کام شما خواهد بود! به زودی دشمنان شما از هر سو برمی‌خیزند و ضربات خود را با قیام‌های پی‌درپی، بر سر شما وارد می‌کنند و سرانجام کاخ حکومت شما فرو می‌ریزد و دودمان شما بر باد می‌رود و دشمنانتان همه شما را از دم شمشیر می‌گذرانند و حتی بر مردگان

۱۸- پیام امام، جلد ۳، صفحه ۵۹۱ تا ۶۰۰ و جلد ۴، بخش پایانی خطبه ۹۳.



شما نیز رحم نمی‌کنند؛ استخوان‌های مردگان را از قبر درآورده، آتش می‌زنند.

تاریخ می‌گوید: آنچه را امام علیه السلام درباره آن‌ها پیش‌بینی کرده بود، دقیقاً واقع شد که بخشی از آن در شرح خطبه ۸۷ ذکر شده است.<sup>۱۹</sup>

در پایان این سخن می‌فرماید: «آگاه باشید! بیناترین چشم‌ها آن است که شعایش در دل نیکی‌ها نفوذ کند و شنواترین گوش‌ها آن است که یادآوری‌ها را در خود جای دهد و پذیرا گردد!»  
(أَلَا إِنَّ أَبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَا نَفَذَ فِي الْخَيْرِ طَرْفُهُ! أَلَا إِنَّ أَسْمَعَ الْأَسْمَاعِ مَا وَعَى التَّذْكَيرَ وَقِيلَهُ).

اشاره به اینکه اگر شما و سایر مردم، چشم و گوش باز داشته باشید؛ پیدا کردن راه خیر و سعادت، مخفی و پیچیده نیست؛ ولی افسوس! که هوای نفس و هوس‌های سرکش، چنان پرده ظلمانی بر چشم و گوش انسان می‌اندازد، که حقایق واضح را نمی‌بیند و دوستانه‌ترین اندرز را نمی‌شنوند.

بخش سوم: أَيُّهَا النَّاسُ، اسْتَضْبِحُوا مِنْ شُعْلَةٍ مِصْبَاحٍ وَأَعْظِمْ مَتَّعِظْ، وَ امْتَاخُوا مِنْ صَفْوِ عَيْنٍ قَدْ رُوِّقَتْ مِنَ الْكَدْرِ.

عِبَادَ اللَّهِ، لَا تَرْكَنُوا إِلَى جِهَاتِكُمْ، وَلَا تَتَّقَادُوا لِأَهْوَائِكُمْ، فَإِنَّ النَّازِلَ بِهَذَا الْمَنْزِلِ نَازِلٌ بِشَفَا جُرْفٍ هَارٍ، يَنْقُلُ الرِّدَى عَلَى ظَهْرِهِ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ، لِرَأْيِ يُجِدُّهُ بَعْدَ رَأْيٍ؛ يُرِيدُ أَنْ يُلْصِقَ مَا لَا يَلْتَصِقُ، وَيُقَرِّبَ مَا لَا يَتَقَارَبُ! فَاللَّهُ اللَّهُ أَنْ تَشْكُوا إِلَيَّ مَنْ لَا يُشْكِي شُجُوكُمْ، وَلَا يَنْقُضُ بَرَأْيَهُ مَا قَدْ أُبْرِمَ لَكُمْ. اِي مَرَدَم! چِراغِ قَلْبِ خُودِ رَا، اَز شُعْلَه (پَر فِرُوعِ) وَاَعِظْ بِاَعْمَلِ، رُوشِنِ سَازِيدِ وَ ظَرْفِ وَجُودِ خُوشِ رَا، اَز اَبِ زَلَالِ چِشمه‌ای که از آلودگی‌ها پاک است، پُر کنید. اِي بندگان

۱۹- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۷، صفحه ۱۲۶

خدا! بر نادانی‌های خود تکیه نکنید و تسلیم هوس‌های خویش نشوید! زیرا آن کس که در این مقام برآید (و تکیه بر جهالت و هوا و هوس‌ها کند) همچون کسی است که بر لب پرتگاهی که در شُرُف فرو ریختن است قرار گرفته. او بار هلاکت را بر دوش می‌کشد و از جایی به جای دیگر می‌برد و برای توجیه آرای ناپخته و ضدّ و نقیض خویش، مطالب نامتناسب را به هم پیوند می‌دهد. از (نافرمانی) خدا بپرهیزید! و شکایت خویش را نزد کسی که نمی‌تواند مشکل شما را حل کند و توان ندارد که با فکر خود گره از کار شما بگشاید، مبرید.

### شرح و تفسیر

#### دست از دامن رهبر الهی خود بردارید

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام به پند و اندرز مردم پرداخته و با مواظبت شایسته و نکات پرمعنا، آن‌ها را اندرز می‌دهد و در آغاز برای آماده ساختن روح و جان آن‌ها می‌فرماید: «ای مردم! چراغ دل خود را از شعله (پر فروغ فکر) واعظ با عمل، روشن سازید و ظرف وجود خویش را از آب زلال چشمه‌ای که از آلودگی‌ها پاک است پر کنید!» (أَيُّهَا النَّاسُ، اسْتَضْبِحُوا مِنْ شُعْلَةٍ مِصْبَاحٍ وَأَعْظِمْ مَتَّعِظْ، وَ امْتَاخُوا<sup>۲۰</sup> مِنْ صَفْوِ عَيْنٍ قَدْ رُوِّقَتْ<sup>۲۱</sup> مِنَ الْكَدْرِ).

همانگونه که چراغ‌های پرنور، مسیر انسان را در تاریکی‌ها روشن می‌سازد و از سقوط در پرتگاه، یا رفتن به بی‌راهه حفظ می‌کند؛ بهره‌گیری از اندرزهای «واعظِ مَتَّعِظْ» نیز، در سیر و سلوک معنوی و

۲۰- «امتاخوا» از ماده «متخ» به معنای بالا کشیدن دلو، از جاه آب است.

۲۱- «رُوِّقَتْ» از ماده «روق» (بر وزن فوق) به معنای صاف بودن است و هنگامی که به باب تفعیل برده می‌شود، به معنای تصفیه کردن می‌آید و «رُوِّقَتْ» به صورت فعل مجهول به معنای تصفیه شده است.

فکری و اخلاقی، انسان را از انحرافات عقیدتی و اخلاقی نگاه می‌دارد و همان‌گونه که آب صاف و خالی از هرگونه کدورت و آلودگی، مایه حیات جسم انسان و همه موجودات زنده است؛ اندرزهای شایسته رهروان راه حق، مایه حیات جان و روح آدمی است. روشن است که منظور از این چراغ هدایت و چشمه آب حیات، وجود خود امام علیه السلام است که مردم حق‌شناس می‌بایست تا زمانی که دسترسی دارند نهایت استفاده را از آن حضرت بکنند: افسوس و صد افسوس! که نکردند و ما امروز بر سر سفره هدایت او نشستیم و از گوشه‌ای از کلمات آن حضرت که به ما رسیده است، چراغ دل را روشن می‌سازیم و از چشمه زلالش سیراب می‌شویم.

در ادامه این سخن، بندگان خدا را به طور عام مخاطب قرار داده و از تکیه بر جهل و نادانی و هوا و هوس و افکار باطل بر حذر می‌دارد. می‌فرماید: «ای بندگان خدا! بر نادانی‌های خود تکیه نکنید و تسلیم هوس‌های خویش نشوید!» (عِبَادَ اللَّهِ، لَا تَرْكَنُوا إِلَى جِهَاتِكُمْ، وَلَا تَتَّقَادُوا لِأَهْوَائِكُمْ).

سپس دلیل روشنی برای این دستور بیان می‌کند و می‌فرماید: «زیرا آن کس که در این مقام برآید (و تکیه بر جهالت و هوا و هوس‌ها کند) همچون کسی است که بر لب پرتگاهی که در شُرُف فرو ریختن است، قرار گرفته». (فَإِنَّ النَّازِلَ بِهَذَا الْمَنْزِلِ نَازِلٌ بِشَفَا جُرْفٍ هَارٍ).<sup>۲۲</sup>

«آری او بار هلاکت و فساد را بر دوش می‌کشد و از جایی به

۲۲- «شفا» به معنای لبه چیزی است و در اصل به معنای لبه چاه و رودخانه می‌باشد. و واژه «شفه» به معنای لب نیز از همین ریشه است. «جرف» به معنای حاشیه رودخانه و یا چاه است. ولی «شفا» لبه آن چیز می‌باشد. «هار» از ماده «هور» (بر وزن غور) به معنای فرو ریختن و بران شدن و شکست برداشتن است. بنابراین، مجموع سه کلمه چنین معنا می‌دهد: لبه حاشیه پرتگاهی که در حال فرو ریختن است.



جای دیگر می برد!) «نَنْقُلُ الرَّذَى عَلَى ظَهْرِهِ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ». او برای توجیه آرای ناپخته و ضد و نقیض خویش، مطالب نامتناسب را به هم پیوند می دهد! (لِرَأْيِ يُحْدِثُهُ بَعْدَ رَأْيٍ يُرِيدُ أَنْ يُلْصِقَ مَا لَا يَلْتَصِقُ، وَيُقَرِّبَ مَا لَا يَتَقَارَبُ!).

امام علیه السلام در این عبارات، با تشبیهات زیبا و رسایی که فرموده، یک حقیقت مهم را بیان می کند که یکی از سرچشمه های گمراهی، تکیه کردن بر پندارهای بی اساس و گمان های باطل و آرای فاسد و غیر مستدل است. اینها گاه ظاهر فریبنده ای دارد! همچون لب رودخانه ها، یا پرتگاه هایی که ظاهرش محکم، اما زیر آن خالی شده است! افراد بی خبر، پای بر آن می نهند و ناگهان در درون رودخانه، یا قعر دره سقوط می کنند. اینها با اصرار بر پندارهای جاهلانه خود، همانند کسانی هستند که اسباب مرگ و سقوط خویش را بر دوش گرفته، به هر سو می برند و یکی از ناهنجاری ها و بدبختی های آنان این است که برای توجیه افکار باطل خود به امور باطل دیگری استناد می کنند و به این ترتیب، روز به روز و لحظه به لحظه، در گمراهی عمیق تری فرو می روند. اینها نقطه مقابل کسانی هستند که در آغاز این بخش، به آنان اشاره شد: کسانی که از چراغ هدایت رهروان راستین، نور می گیرند و از چشمه های زلال علم آنها سیراب می شوند.

سپس امام علیه السلام در یک نتیجه گیری می فرماید: «از (نافرمانی) خدا بهره یزید و شکایت خویش را نزد کسی که نمی تواند مشکل شما را حل کند تو ان ندارد که با فکر خود گره از کار شما بگشاید. مَبْرِدًا!» (فَاللَّهِ اللَّهُ أَنْ تَشْكُوا إِلَيْ مَنْ لَا يُشْكِي شَجْوَكُمْ<sup>۲۳</sup> لَا يَنْقُضُ بِرَأْيِهِ مَا قَدْ أُبْرِمَ لَكُمْ).

این جمله ممکن است اشاره به یکی از سرچشمه های جهالت

۲۳- «شجو» به معنای غم و اندوه است.

و گرفتاری در چنگال پندارهای باطل باشد و آن، مشورت نزد ناهلان بردن است! کسانی که از فکر سلیم و رأی قاطع و آگاهی کافی برای حل مشکلات بی بهره اند و مشورت کنندگان را همراه خود به وادی ضلالت می کشانند.

این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به مطلب تازه ای باشد و آن اینکه مردم فریب قدرت های کاذب و جبار را که جز به منافع خویش نمی اندیشند (همچون بنی امیه) نخورند و حل مشکلات خویش را از آن ها نخواهند. که نه تنها مشکلی را حل نمی کنند، بلکه در بسیاری از اوقات بر مشکلات نیز می افزایند.

**بخش چهارم:** إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ: الْإِبْلَاحُ فِي الْمَوْعِظَةِ، وَالْإِجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ، وَالْإِحْيَاءُ لِلسُّنَّةِ، وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحَقِّهَا، وَإِضْدَارُ السُّهْمَانَ عَلَى أَهْلِهَا. فَبَادِرُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِ تَصَوُّحِ نَبْتِهِ، وَمِنْ قَبْلِ أَنْ تُشْعَلُوا بِأَنْفُسِكُمْ عَنْ مُسْتَشَارِ الْعِلْمِ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ، وَ أَنْهُوا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَنَاهَوْا عَنْهُ، فَإِنَّمَا أَمْرُكُمْ بِاللَّهِ بَعْدَ التَّنَاهِي!

به یقین امام و پیشوا جز وظایفی که به امر خداوند برعهده او نهاده شده، وظیفه ای ندارد؛ یعنی ابلاغ مواعظ به همه مردم و تلاش و کوشش در خیرخواهی در تمام زمینه ها، احیای سنت پیامبر صلی الله علیه و آله (و اجرای تمام قوانین الهی) و اجرای حدود الهی نسبت به تمام مستحقین، بدون تبعیض و بی کم و کاست، و احقاق حقوق و پرداختن سهم همگان (از بیت المال). (اما وظیفه شما این است که: در فرا گرفتن علم بکوشید، پیش از آنکه درخت آن بخشکد و قبل از آنکه به خود مشغول گردید علم و دانش را از معدن آن که نزد اهلش می باشد استخراج کنید.

مردم را از منکرات باز دارید، و خودتان نیز مرتکب نشوید! چرا که شما موظف هستید خود، ترک گناه کنید؛ آنگاه مردم را از آن نهی نمایید!

## شرح و تفسیر

### وظایف امام و مردم

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام به وظایف پنج گانه پیشوای مسلمین و وظایف مسلمانان در میان خود پرداخته و نکات مهمی را در این زمینه یاد آور می شود؛ گویی بحث های پیشین امام علیه السلام که در بخش قبل آمده، این سؤال و ایراد را در اذهان بعضی برانگیخته که اگر ما در وادی جهالت افتادیم و یا شکایت مشکلات خویش به ناهل برده ایم، به خاطر آن است که امام دست ما را نگرفته و پا به پا نبرده و شیوه راه رفتن را به ما نیاموخته است.

در پاسخ این سؤال مقدر، امام علیه السلام می فرماید: من تمام وظایف خویش را که در پنج امر خلاصه می شود، در برابر شما انجام داده ام. این شما هستید که در انجام وظیفه کوتاهی کرده اید. می فرماید: «امام و پیشوا غیر از آنچه به فرمان خدا برعهده او نهاده شده است وظیفه ای ندارد». (إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ).

وظایف او از این قرار است:

- ۰۱ مواعظ الهی را به همه ابلاغ کند (و آموزش های لازم را در تمام زمینه ها به مردم بدهد). «(الْإِبْلَاحُ فِي الْمَوْعِظَةِ)».
- ۰۲ «تلاش و کوشش در خیرخواهی (در تمام زمینه ها)».
- ۰۳ «احیای سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (و اجرای تمام قوانین الهی)».
- ۰۴ «اجرای حدود الهی نسبت به تمام مستحقین (بدون تبعیض و بی کم و کاست)».
- ۰۵ «پرداختن حقوق و سهم همگان (از بیت المال)».



و به این ترتیب، وظایف اصلی پیشوای مسلمین مشخص شده است. از یکسو: باید نسبت به احکام اسلام اطلاع رسانی کامل کند، به گونه‌ای که طالبان حق، از جهل و نادانی بدرآیند و بی‌اطلاعی از احکام بدون دلیل، عذر شناخته نشود.

از سوی دیگر: در خیرخواهی مسلمین و اصلاح وضع دینی و دنیوی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مردم نهایت تلاش و کوشش را به کار بندد.

و از سوی سوم: برای احیای احکام الهی و سنت پیغمبر ﷺ از طریق امر به معروف و نهی از منکر، یا هر وسیله دیگری کوشش کند.

و از سوی چهارم: برای پیشگیری از جرایم، حدود الهی را در مورد مستحقین، بدون هیچ گونه تبعیض و تسامح اجرا کند.

و از سوی پنجم: حقوق مستحقین و نیازمندان را از بیت المال، بی کم و کاست بپردازد.

هنگامی که پیشوای مسلمین این امور را انجام دهد، دین خود را به بندگان خدا ادا کرده است و اگر نابسامانی پیش آید، در اثر کوتاهی مردم است.

سپس امام علیؑ به وظایف مردم پرداخته و سه وظیفه عمده برای آن‌ها بیان می‌کند.

نخست می‌فرماید: «در فرا گرفتن علم بکوشید پیش از آن که درخت آن بخشکد!»

و قبل از آن که به خود مشغول گردید (و به دنیا آلوده شوید). علم و دانش را از نزد اهلش استخراج کنید!». (فَبَادِرُوا الْعِلْمَ مِنْ

۲۴- «سُهْمَانِ» (بر وزن لثمان) جمع «سهم» به معنای بهره و نصیب است.

قَبْلِ تَضْوِيحِ<sup>۲۵</sup> نَبْتِهِ، وَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُشْعَلُوا بِأَنْفُسِكُمْ عَنْ مُسْتَبَارِ<sup>۲۶</sup> الْعِلْمِ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ.

منظور از خشکیدن درخت علم، ممکن است شهادت آن حضرت باشد و منظور از مرکز جوشش علم نیز وجود مبارک خود او باشد. به این ترتیب، به آنها هشدار می‌دهد پیش از آنکه از میان شما بروم آنچه می‌خواهید پرسید و فرا گیرید.

این سخن همانند چیزی است که در اواخر عمر مبارکش می‌فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي؛ از من پرسید پیش از اینکه مرا نیابید».<sup>۲۷</sup>

این احتمال نیز وجود دارد که مراد حضرت از این جمله، خشکیدن درخت وجود انسان باشد؛ چون انسان در هر سن و سالی آماده فراگیری علوم نیست. و این تفسیر با جمله بعدی هماهنگ است؛ زیرا هر چه عمر انسان بالاتر رود، هم گرفتاری او بیشتر می‌شود و هم استعداد فراگیری او کمتر می‌شود. جمع بین این دو تفسیر نیز کاملاً ممکن است.

در بیان دومین و سومین وظیفه مردم چنین می‌گوید: «مردم را از منکرات بازدارید، و خودتان نیز مرتکب نشوید، چرا که شما موظف هستید اول خودتان ترک گناه کنید، و آنگاه مردم را از آن نهی نمایید».

(وَ أَنْهُوا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَنَاهَا عَنْهُ، فَإِنَّمَا أَمْرُهُمُ بِالنَّهْيِ بَعْدَ التَّنَاهِي!)

به این ترتیب، وظیفه مردم این است که اولاً: سطح معرفت و علم و آگاهی خود را بالا ببرند؛ چرا که جهل یکی از عوامل ناهنجاری‌هاست و ثانیاً: در عمل به دستورات خداوند بکوشند و وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را که یک وظیفه عمومی

۲۵- «تضویح» به معنای خشک شدن گیاه و جوب و مانند آن است. به حدی که شکاف بردارد.

۲۶- «استبار» از ماده «استبَار» گرفته شده، و در اینجا به معنای به هیجان درآوردن و منتشر ساختن است.

۲۷- نهج البلاغه، خطبه ۹۳.

است، فراموش نکنند و به یقین اگر حکومت وظایف پنج‌گانه خود را انجام دهد، و مردم به این وظایف سه‌گانه عمل کنند، صلاح و سعادت جامعه را فرا خواهد گرفت.

در اینجا میان «شارحان نهج البلاغه» سؤالی مطرح شده، سؤالی که به ذهن هر خواننده دقیقی می‌آید و آن این است: چگونه امام علیؑ نهی از منکر را مشروط به خودداری شخص خود نهی کننده از منکرات شمرده و فرموده: «فَإِنَّمَا أَمْرُهُمُ بِالنَّهْيِ بَعْدَ التَّنَاهِي!»

«ابن ابی الحدید» در پاسخ این اشکال می‌گوید: «منظور این نیست که نهی از منکر مشروط به خودداری شخص نهی کننده باشد؛ بلکه منظور این است که من نخست شما را به خودداری از منکرات امر کردم و سپس نهی کردن دیگران».<sup>۲۸</sup>

مرحوم «شارح خوبی» این پاسخ را نوعی تکلف شمرده، سپس افزوده: «بهتر این است که در پاسخ این سؤال گفته شود، امام علیؑ در ابتدا هر دو را واجب شمرده (بی‌آنکه هیچ کدام مشروط به دیگری باشد) و جمله اخیر اشاره به این است که وجوب خویشتن داری از منکرات و موکدتر از وجوب نهی از منکر است! چرا که اصلاح خویشتن، مقدم بر اصلاح دیگران است».<sup>۲۹</sup>

ولی بهتر این است که گفته شود: خویشتن داری از گناه، شرط کمال نهی از منکر است، نه شرط وجوب. زیرا، به یقین انسان وقتی خود مرتکب گناهی شود و بخواهد دیگران را از آن نهی کند، سخن او تأثیر چندانی نخواهد داشت و اگر مردم جریان را بدانند او را مورد تمسخر قرار می‌دهند و می‌گویند:

ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند  
بانک و فریاد برآری که مسلمانی نیست!

۲۸- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۷، صفحه ۱۷۰.

۲۹- شرح نهج البلاغه مرحوم خوبی، جلد ۷، صفحه ۲۵۱.



لذا پیشوایان اسلام بر این معنا تأکید داشتند که: ما شما را از هر کاری نهی می‌کنیم، نخست خودمان از آن پرهیز داریم. داستان نهی کردن پیامبر ﷺ کودکی را از خرما معروف است، که در آن روز که حضرت خرما خورده بود او را نهی نکرد و در ادبیات فارسی نیز آمده است: رطب خورده منع رطب چون کند! امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز سوگند یاد می‌کند که: «والله! شما را از هر چیز نهی کردم، قبلا خودم آن را ترک گفتم».<sup>۳۰</sup>

### خطبه ۳۷

**بخش اول:** فَقُمْتُ بِالْأَمْرِ حِينَ فَسَلُوا وَ تَطَلَعْتُ حِينَ تَقْبَعُوا وَ نَطَقْتُ حِينَ تَعْتَعُوا وَ مَضَيْتُ بِنُورِ اللَّهِ حِينَ وَقَفُوا. وَ كُنْتُ أَخْفَضُهُمْ صَوْتًا وَ أَعْلَاهُمْ فَوْتًا فَطَرْتُ بِعَيْنَانِهَا وَ اسْتَبَدَّدْتُ بِرَهَانِهَا، كَالْجَبَلِ لِاتِّحْرَكِهِ الْقَوَاصِفُ وَ لِاتِّزِيلِهِ الْعَوَاصِفُ. لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِيَّ مَهْمَزٌ وَ لِأَلْقَائِلِ فِيَّ مَعْمَرٌ. «آن زمان که دیگران به سستی گراییده بودند، من (برای دفاع از اسلام) قیام کردم و آنگاه که همگی خود را پنهان کرده بودند، من آشکارا به میدان آمدم و آن روز که دیگران لب فرو بسته بودند، من سخن گفتم.»

و هنگامی که همگان از ترس سکون اختیار کرده بودند، من با نور الهی به راه افتادم، (لیکن فریاد نمی‌زدم و جنجال به راه نمی‌انداختم) صدایم از همه آهسته‌تر بود، ولی از همه پیشگام‌تر بودم، لذا بر مرکب پیروزی سوار شدم، زمامش را به دست گرفته، به پرواز درآمدم و در این میدان مسابقه بر دیگران پیشی گرفتم، مانند کوهی که تندبادها قدرت شکستن آن را ندارند و طوفان‌ها نمی‌توانند آن را از جای برکنند، پابرجا ایستادم، این در حالی بود که هیچ کس نمی‌توانست عیبی بر من بگیرد و هیچ سخن چینی

۳۰- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵.

جای طعنه در من نمی‌یافت. در برابر طوفان‌ها پابرجا ایستادم! گرچه بعضی از شارحان نهج البلاغه جمله‌های آغاز این خطبه را ناظر به حوادث عصر عثمان دانسته‌اند که امام بارها او را از کارهای نادرستش نهی کرد، در حالی که دیگران سکوت اختیار کرده بودند، ولی لحن کلام مولا نشان می‌دهد که ناظر به حوادث عصر پیامبر مخصوصاً آغاز اسلام است. می‌فرماید: «آن زمان که دیگران به سستی گراییده بودند، من (برای دفاع از اسلام) قیام کردم و آنگاه که همگی خود را پنهان کرده بودند، من آشکارا به میدان آمدم و آن روز که دیگران لب فرو بسته بودند، من سخن گفتم؛ «فَقُمْتُ بِالْأَمْرِ حِينَ فَسَلُوا وَ تَطَلَعْتُ حِينَ تَقْبَعُوا»<sup>۳۱</sup> وَ نَطَقْتُ حِينَ تَعْتَعُوا»<sup>۳۲</sup>.

«و هنگامی که همگان از ترس سکون اختیار کرده بودند، من با نور الهی، به راه افتادم، (لیکن فریاد نمی‌زدم و جنجال به راه نمی‌انداختم) صدایم، از همه، آهسته‌تر بود، ولی از همه، پیشگام‌تر بودم.» «وَ مَضَيْتُ بِنُورِ اللَّهِ حِينَ وَقَفُوا، وَ كُنْتُ أَخْفَضُهُمْ صَوْتًا وَ أَعْلَاهُمْ فَوْتًا»<sup>۳۳</sup>. سپس می‌افزاید: «من در آن زمان بر مرکب پیروزی سوار شدم، زمامش را به دست گرفتم و به پرواز درآمدم و در این میدان

۳۱- «تَطَلَعْتُ» از ماده «طلع» به معنای «گردن کشیدن برای جستجوی چیزی» است، و در اصل از ماده «طلوع» گرفته شده که به معنای «ظهور و بروز» است.

۳۲- «تَقْبَعُوا» از ماده «قبع» به معنای «داخل کردن سر در چیزی مانند لباس و پیراهن» آمده و در اصل از «قبوع» گرفته شده است و در اینجا به معنای «سر در لاک خود فرو بردن و خویشتن را از صحنه حوادث دور داشتن» است.

۳۳- «تَعْتَعُوا» از ماده «عتع» گرفته شده که به معنای «لکنت زبان» است و به «حرکات شدید» نیز اطلاق می‌شود؛ چرا که افرادی که دارای لکنت زبان هستند با فشار و حرکات شدید سعی می‌کنند منظور خود را ادا کنند.

۳۴- «فوت» در اصل به معنای «از دست رفتن چیزی» است، این واژه به تفاوت میان دو چیز و دوری آنها از هم به گونه‌ای که یکی آن دیگری را درک نکند، گفته می‌شود و از همین رو این واژه در مورد کسی که بر دیگری سبقت بگیرد و او را پشت سر بگذارد، به کار می‌رود، و در جمله بالا منظور همین معنا است.

مسابقه بر دیگران پیشی گرفتم.» «فَطَرْتُ بِعَيْنَانِهَا وَ اسْتَبَدَّدْتُ بِرَهَانِهَا»<sup>۳۵</sup>.

«من مانند کوهی که تندبادها قدرت شکستن آن را ندارد و طوفان‌ها نمی‌توانند آن را از جای برکنند پابرجا ایستادم.» «كَالْجَبَلِ لِاتِّحْرَكِهِ الْقَوَاصِفُ وَ لِاتِّزِيلِهِ الْعَوَاصِفُ»<sup>۳۶</sup>.

«این در حالی بود که هیچ کس نمی‌توانست عیبی بر من بگیرد و هیچ سخن چینی جای طعنه در من نمی‌یافت.» «لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِيَّ مَهْمَزٌ»<sup>۳۷</sup> وَ لِأَلْقَائِلِ فِيَّ مَعْمَرٌ»<sup>۳۸</sup>.

در آغاز این فراز، امام علیه السلام به چهار نکته اشاره می‌کند: نخست: این که در آن زمان که دیگران سُست و ناتوان شدند، من دامن همت به کمر زدم و قیام کردم و وظیفه خود را انجام دادم.

**دوم این که:** آن زمان که دیگران از ترس یا ضعف سر در لاک خود فرو برده بودند، من گردن کشیدم و دشمن را در همه جا زیر نظر گرفتم.

۳۵- «رهان» از ماده «رهن» به معنای «گذاشتن چیزی نزد دیگری» است و به همین جهت وثیقه بدهکاری را رهن می‌گویند. و از همین رو به جوائز مسابقات و برد و باخت‌ها نیز «رهان» گفته می‌شود. و در جمله بالا نیز «اِسْتَبَدَّدْتُ بِرِهَانِهَا» منظور این است که جایزه این مسابقه الهی را من به تنهایی بردم.

۳۶- «القواصِف» و «العواصِف» جمع «قاصف و عاصف». هر دو به معنای «تندباد» است، ولی در مفهوم کلمه نخست، شکنندگی افتاده است و در مفهوم دومی «تکان دادن و بردن اشیاء» را همراه خود راه یافته. بنابراین به تندبادهایی که شاخه‌های درختان را بشکنند، قاصف، گویند. و به بادهای سریع‌تری که درخت را از جای بکنند و با خود ببرد، عاصف گویند.

۳۷- «مهمز» از ماده «همز» در اصل به معنای «فشردن و فشار دادن» است و در مورد عیب جویی که طرف را تحت فشار قرار می‌دهد، به کار رفته است. و منظور از این کلمه، در جمله بالا نیز همین معنا است، یعنی جایی برای عیب جویی در من نبود.

۳۸- «معمز» از ماده «غمز» نیز در اصل، به معنای «فشردن و یا گاز گرفتن» است. این واژه در مورد فشاری که با شیء نوک تیزی بر مرکب سواری برای حرکت سریع‌تر وارد می‌شود، اطلاق می‌گردد، و به همین مناسبت در بسیاری از موارد به معنای «عیب جویی» به کار رفته است و «غماز» به معنای «شخص عیبجو و غیبت کننده» است و در کلام امام منظور همین معنا است.



**سوم این که:** و هنگامی که دیگران زبانشان کند شده بود و از اظهار نظر در مسایل مهم اسلامی و بیان حقایق علمی بازمانده بودند، من به سخن آمدم و حقایق را بیان کردم.

**چهارم این که:** در آن زمان که دیگران بر اثر شک و تردید و حیرت و سرگردانی از راه رفتن باز ماندند، من در پرتو نور پروردگار (نور ایمان و یقین یا نور قرآن و وحی) به راه خود ادامه دادم و پیش رفتم.

ولی با این همه افتخارات ادعایی نداشتم و جار و جنجال و سر و صدایی به راه نینداختم و این همان چیزی است که در جمله «كُنْتُ أَحْفَظُهُمْ صَوْتًا» به آن اشاره فرموده است.

سپس در نتیجه گیری می فرماید، بازده این امور آن شد که من زمام کار را به دست گرفتم و به پرواز درآمدم و جایزه سبقت در فضایل را بردم.

در جمله بعد بر مسایل گذشته تأکید کرده و می گوید: مانند کوه ایستادم و هیچ حادثه‌ای قدرت جابجایی مرا نداشت.

و با این همه پاک زیستم و پاک ماندم و هیچ کس نتوانست بر من عیبی بگیرد.

این جمله‌ها چنانکه گفته شد ممکن است اشاره به آغاز ظهور اسلام باشد؛ زیرا می دانیم نخستین کسی که از مردان ایمان آورد، علی علیه السلام بود و در آن ایام که اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله کاملاً غریب بودند و مؤمنان اندک و دشمنان قوی و نیرومند، کسی که در همه جا و در تمام صحنه‌ها حاضر بود و با تمام وجودش، از اسلام و قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کرد، علی علیه السلام بود.

این معنا همچنان ادامه یافت؛ در یوم الدار که آغاز تبلیغ آشکار برای اسلام، بعد از سه سال تبلیغ پنهانی، بود تنها کسی که دعوت پیامبر را برای حمایت اجابت نمود آن حضرت بود. و در لیله

المیبت، او بود که جانش را در طَبَقِ اخلاص گذاشت و در مقابل خطرهای جدی، که جان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را تهدید می کرد، مردانه دفاع کرد.

داستان جنگ خیبر و ناتوانی دیگران از فتح آن دژهای مستحکم و گشوده شدن آن‌ها به دست علی علیه السلام و نیز داستان احزاب و مبارزه آن حضرت با عمرو بن عَبْدُودُ، در حالی که هیچ کس حاضر نشد به نبرد با او برود و امثال آن را، تاریخ فراموش نکرده و نمی کند.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از قیام به امر و بقیه جمله‌های چهارگانه دفاع از اسلام، در ایام خلفا باشد؛ چرا که همه مورخان اسلامی نوشته‌اند، وقتی که مشکل مهمی برای مسلمانان پیدا می شد، کسی که برای گشودن مشکل قیام می کرد علی علیه السلام بود.

جمله معروف خلیفه دوم، عمر بن الخطاب، «اللَّهُمَّ لَا تَبْقِنِي لِمُعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ»<sup>۳۹</sup> خداوند! آن روز که مشکلی پیش آید و ابوالحسن، علی بن ابی طالب، برای حل آن حاضر نباشد، مرا زنده نگذار، یا جمله‌های مشابه آن - که در کتب شیعه و اهل سنت، به طور گسترده نقل شده - گواه زنده این مدعا است. این مطلب، به قدری شایع و مشهور است که بعضی از ارباب لغت، جمله «مُشْكَلَةٌ لَيْسَ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ»، را به عنوان یک ضرب المثل معروف عرب ذکر کرده‌اند.

در اینجا احتمال سومی نیز وجود دارد و آن این که ممکن است جمله‌ها، اشاره به قیام آن حضرت در امر خلافت، بعد از شکست برنامه‌های خلیفه سوم و آن طوفان‌های مرگباری که جهان اسلام

۳۹- این حدیث، با تعبیرات متفاوتی، در بسیاری از کتب معروف اهل سنت نقل شده است. برای آگاهی از این منابع وسیع و گسترده، می توانید به کتاب العدیر، جلد ۳، صفحه ۹۷، مراجعه کنید.

را در اواخر زمان او و بعد از کشته شدنش فراگرفت بوده باشد. آری، در آن زمان به تمام معنا شیرازه جامعه اسلامی از هم گسسته بود و در آن آشفته بازار، منافقان و بازماندگان عصر جاهلیت و مشرکان عرب به تکاپو درآمده بودند.

مسلمانان راستین، تنها نقطه امیدشان علی علیه السلام بود. آری او بود که در آن هنگام قیام به امر کرد و اسلام و مسلمانان را از خطر پراکندگی و بازگشت به عقب، رهایی بخشید.

البته، منافاتی بین تفسیرهای سه گانه بالا نیست، و ممکن است همه آن‌ها در تعبیرهای جامع و پرمحتوی بالا جمع باشد.

تعبیر به «كُنْتُ أَحْفَظُهُمْ صَوْتًا»، ممکن است اشاره به تواضع امام علیه السلام با آن همه پیروزی و موفقیت بوده باشد، و با اشاره به این که من هرگز اهل تظاهر و جار و جنجال نبوده‌ام و یا اشاره به این که من در همه حال ثابت قدم بوده‌ام؛ زیرا سر و صدا و جار و جنجال از آن افراد ضعیف و ناتوان است.

به همین دلیل، به دنبال آن جمله «وَأَعْلَاهُمْ قَوْلًا» آمده است که به معنای «پیشی گرفتن بر دیگران» است؛ پیشی گرفتن در ایمان و هجرت، پیشی گرفتن در مبارزه و جهاد، و پیشی گرفتن در همه فضایل اخلاقی.

جمله «فَطَرْتُ بَعِينَاهَا وَ اسْتَبَدَّدْتُ بِرَهَانِهَا»، نیز تأکیدی بر همین مطلب است، به ویژه این که «فَاء تَفْرِيعٌ» در ابتدا به صورت نتیجه برنامه‌های پیشین آمده است، یعنی این که من بر مرکب پیروزی سوار شدم و گوی سبقت را از دیگران ربوادم، و این به خاطر آن بود که لحظه‌ای سستی به خود راه ندادم، از حوادث بزرگ نهراسیدم فرصت‌ها را از دست ندادم و در عین حال جار و جنجال به راه نینداختم.

حضرت در جمله بعد خود را به کوه عظیمی تشبیه می کند که



هرگز تندبادهای و طوفانها نمی‌توانند آن را از جا حرکت دهند. جالب این‌که نخست می‌گوید «قواصف آن را حرکت نمی‌دهد» سپس می‌افزاید: که «عواصف آن را ریشه کن نمی‌سازد».

و این به خاطر آن است که قواصف به معنای «تندبادهای شکننده» است و عواصف به معنای «بادهای بسیار سریعی است که اشیاء را با خود می‌برد» و این به دلیل آن است که گاه حادثه در حدی است که انسان را در جای خود می‌شکند و از کار می‌اندازد و گاه از آن هم شدیدتر است که او را مانند برگی با خود می‌برد و در نقطه ای دور دست پرتاب می‌کند.

امام علیه السلام می‌فرماید: هیچ یک از این حوادث تأثیری در پایداری و پایداری من نداشت.

در آخرین جمله‌های این فراز به نکته مهم دیگری اشاره می‌فرماید که: با این همه فعالیت اجتماعی کسی نمی‌توانست بر من خرده گیری کند و یا عیبی بگذارد.

می‌دانیم که افراد وقتی در صحنه اجتماع گام می‌گذارند و به کارهای مهم دست می‌زنند، به هر حال از گوشه و کنار مورد انتقادهایی قرار می‌گیرند، اما اگر کسی بتواند در تمام صحنه‌های مهم ظاهر گردد و بزرگ‌ترین خدمت را انجام دهد، بی آن که گرد و غبار عیب و تهمتی بر دامانش بنشیند، کار بسیار مهمی انجام داده است. این در حالی است که نسبت به دیگران که کمتر از آن حضرت در صحنه بوده‌اند، گفت و گوهای بسیاری است.

**بخش دوم:** **الدَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّىٰ أَخَذَ الْحَقُّ لَهُ وَ الْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّىٰ أَخَذَ الْحَقُّ مِنْهُ، رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءَهُ وَ سَلَّمْنَا لَهُ أَمْرَهُ.**  
 ناتوان ستمدیده در نظر من عزیز است تا حقیقت را بگیرم و زورمند ستمگر نزد من حقیر و ضعیف است تا حق دیگران را از او بستانم. ما در برابر فرمان خدا راضی هستیم و در مقابل امر او

تسلیم می‌باشیم.

**شرح و تفسیر**

**زورمندان ستمگر نزد من ضعیف هستند!**

از آنجا که بسیاری از حوادث دردناک و جنگ‌های خونین در عصر امام علیه السلام از عدالت آن بزرگوار سرچشمه می‌گرفت، مردمی که سال‌ها، به ظلم و ستم و تبعیض‌های ناروا در عصر خلفای پیشین، مخصوصاً در عصر خلیفه سوم، عادت کرده بودند، به آسانی حاضر به قبول مساوات در برابر قانون و بیت المال نبودند.

امام در این فراز از خطبه تأکید می‌کند که من این روش را هرگز از دست نخواهم داد، و من برای اجرای حق و عدالت و گرفتن حق ضعیفان از زورمندان قبول خلافت کردم، به همین دلیل، ناتوان ستمدیده در نظر من عزیز است تا حقیقت را بگیرم و زورمند ستمگر نزد من حقیر و ضعیف است تا حق دیگران را از او بستانم؛ **«الدَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّىٰ أَخَذَ الْحَقُّ لَهُ وَ الْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّىٰ أَخَذَ الْحَقُّ مِنْهُ».**

امام همواره گفتار معروف پیامبر را که در فرمان مالک اشتر به آن اشاره فرموده، مد نظر و مورد توجه داشته است، به همین دلیل به مالک اشتر صریحاً توصیه می‌کند که بخشی از وقت خود را در اختیار نیازمندان بگذارد و بار عام بده، درهای دارالاماره را بگشاید و پاسبانان را کنار بزن تا مردم آزادانه با تو تماس بگیرند و نیازها و مشکلات خود را، بی‌واسطه با تو در میان بگذارند.

سپس می‌افزاید: «این به خاطر آن است که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها این سخن را شنیدم که می‌فرمود: **«لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤَخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَّعِعٍ»**؛ امتی که حق ضعیفان را از

زورمندان با صراحت نگیرد، هرگز پاک نمی‌شود و روی سعادت را نمی‌بیند».<sup>۴۰</sup>

امام علیه السلام در تمام امور، خود نسبت به این اصل اساسی وفادار ماند و این اصل در تمام زندگانش ظهور و بروز داشت و تنها ایرادی که دشمنان بر او می‌گرفتند، همین بود. که او عدالت را فدای مصلحت شخصی و حکومتش نمی‌کند و افراد دنیاپرست خودخواه را که همیشه عادت به تبعیض‌های ناروا کرده‌اند، از خود می‌رانند.

در این زمینه حکایات و احادیث زیادی نقل شده، از جمله این‌که در کتاب روضه کافی آمده است که امام علیه السلام روزی عطایای بیت المال (خراج و مانند آن) را تقسیم می‌کرد، مرد سرشناسی از انصار پیش آمد و امام علیه السلام سه دینار به او داد و بعد از او غلام سیاهی آمد، امام علیه السلام به او هم سه دینار داد.

مرد انصاری عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! این غلام من بود که دیروز آزادش کردم، تو او را با من یکسان قرار می‌دهی؟»

امام علیه السلام فرمود: «من در کتاب خدا نظر کردم، هیچ برتری ای برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق ندیدم.

**«إِنَّ آدَمَ لَمْ يَلِدْ عَبْدًا وَلَا أُمَّةً إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَحْرَارٌ؛** از آدم غلام و کنیزی متولد نشد، همه مردم آزادند (و اگر در برهه‌ای از زمان طوق بندگی بر گردن بعضی بیفتند، سرانجام باید آزاد شوند و به اصل خود باز گردند)».<sup>۴۱</sup>

این تعبیر امام علیه السلام شاید ناظر به این باشد که اگر بنا شود گروهی بر گروه دیگری برتری یابند، باید فرزندان اسماعیل ذبیح الله بر دیگران پیشی گیرند در حالی که آنان نیز با دیگران یکسانند.

۴۰- تهج البلاغه، نامه ۵۳، فرمان به مالک اشتر.  
 ۴۱- روضه کافی، صفحه ۶۹، حدیث ۲۶.



سپس به دنبال این کلام می‌افزاید: «ما در برابر فرمان خدا راضی هستیم و در مقابل امر او تسلیم می‌باشیم: رَضِينَا مِنْ أَمْرِ اللَّهِ قَضَاءً وَ سَلْمًا لَهُ أَمْرَهُ».

این تعبیر، ممکن است که اشاره به یکی از دو معنا باشد: نخست این که فرمان خدا این است که حمایت از مظلوم و مبارزه با ظالم کنیم و ما تسلیم این فرمان هستیم و باید تسلیم باشیم، خواه دیگران پسندند یا نپسندند.

دیگر این که حمایت از ضعیف مظلوم و مبارزه با قوی ظالم، مشکلاتی در زندگی انسان می‌آفریند و من آگاهانه در این راه گام برمی‌دارم و مشکلاتش را به جان می‌پذیرم و راضی به قضای الهی هستم.

شایان توجه این که بسیاری از مفسران نهج البلاغه این جمله را مقدمه‌ای برای فراز بعد و مربوط به آن دانسته‌اند، ولی همان گونه که در تفسیر بالا ذکر شد، ظاهر این است که این جمله ادامه بحث گذشته است و نشان می‌دهد که امام علیه السلام در حمایت از مظلوم و مبارزه با ظالم کمترین تردیدی به خود راه نمی‌دهد و هر مشکلی را در این راه به جان می‌خرد و تسلیم امر و فرمان خدا است.

#### نکته

#### حمایت از مظلوم و مبارزه با ظالم

این مسأله که حکومت اسلامی باید مدافع مظلومان و یار و یاور آنها باشد و در برابر هجوم ستمگران از آنان حمایت و دفاع کند، در عبارات متعددی از نهج البلاغه منعکس است که یک نمونه روشن آن خطبه ششقیه بود که در پایان آن، امام علیه السلام با صراحت می‌فرماید: «من طالب خلافت و حکومت بر شما

نبودم؛ آنچه مرا وادار به پذیرش می‌کند، پیمانی است که خداوند از علمای هر امتی گرفته که در برابر شکمبارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند و به یاری گروه نخست قیام کنند و با گروه دوم به مبارزه پردازند؛ «وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقْرَأُوا عَلَى كَيْفَةِ ظَالِمٍ وَلَا سَغَبٍ مَظْلُومٍ».

در آخرین وصایای امام علیه السلام در بستر شهادت نیز به فرزندانش تأکید می‌کند که همواره، دشمن ظالمان و یاور مظلومان باشند، (کونا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا).<sup>۴۲</sup>

سراسر زندگی امام علیه السلام و حوادث جالبی که در حیات آن حضرت واقع شد، نشان می‌دهد که در عمل نیز همیشه به این اصل اساسی وفادار بود و لحظه‌ای در انجام دادن آن کوتاهی نفرمود.

در خطبه دیگری از نهج البلاغه همین معنا با تعبیر داغ و پرجوش دیگری آمده است می‌فرماید: «وَ أَيْمُ اللَّهِ! لَا نُصَفِّنَ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ وَ لَا قَوْدِنَ الظَّالِمِ بِخِرَامَتِهِ حَتَّى أوردَهُ مَنَهْلَ الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ كَارِهًا»<sup>۴۳</sup> به خدا سوگند! داد مظلوم را از ظالم می‌گیرم و افسار ظالم را می‌کشم تا وی را به آب‌شخور حق وارد سازم، هر چند کراهت داشته باشد. اساساً، این یک اصل مهم اسلامی است که در قرآن مجید بر آن تأکید شده است و با صراحت، به مؤمنان دستور می‌دهد که برای نجات مظلومان به پا خیزند و حتی اگر لازم باشد، دست به اسلحه ببرند و با ظالمان پیکار کنند.

و می‌فرماید: (وَ مَا لَكُمْ لَا تَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوَالِدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَايَةً وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا)؛ چرا در راه خدا و (در راه) مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران)

۴۲- نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۴۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۶.

تضعیف شده اند پیکار نمی‌کنید؟! همان افراد (ستم‌دیده‌ای) که می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهر (مکه) - که اهلش ستمگرند - بیرون ببر! و از طرف خود برای ما سرپرستی قرار ده و از جانب خود یار و یآوری برای ما تعیین فرما!<sup>۴۴</sup>

این نکته را نباید فراموش کرد که فلسفه اصلی تشکیل حکومت‌ها و تشریح قوانین، (اعم از قانون‌های الهی و قوانین ناقصی که به وسیله بشر تشریح شده است) حفظ حقوق ضعیفان و حمایت از آنها بوده است، چرا که اقویا و زورمندان با تکیه بر قدرت و زور خود نه تنها حق خویش را می‌گیرند، بلکه افزون بر آن را نیز می‌طلبند، بنابراین اگر حکومت و قانون حامی مظلومان و مستضعفان نباشد، فلسفه وجودی خود را به کلی از دست می‌دهد و گاه به بازیچه‌ای در دست ظالمان، برای توجیه ظلم و ستم‌هایشان تبدیل می‌شود.

به همین جهت علی علیه السلام در همان خطبه ششقیه، دلیل قبول حکومت را مسأله حمایت از مظلومان و مبارزه با ظالمان بیان می‌دارد. و نیز به همین دلیل در جوامعی که با رشوه می‌توان مسیر قوانین را تغییر داد، قانون نتیجه معکوس می‌دهد؛ چرا که دست دهنده رشوه را، ظالمان دارند نه ضعیفان و مظلومان. در چنین جوامعی قانون مبدل به منبع درآمد نامشروعی برای گروهی از ظالمان و وسیله توجیهی برای ظلم گروه دیگر می‌شود. ولی باید تصدیق کرد که تحمل عدالت و پیکار با ظالمان به خاطر حمایت از مظلومان، برای بسیاری ناخوشایند است.

کسانی که رعایت این اصل را مزاحم منافع نامشروع خویش می‌بینند و یا از آن بدتر، کسانی که برای خود - به خاطر زور و قدرتشان - حقوق زیادتری در اجتماع قائلند و کلمه مساوات در

۴۴- سوره نساء، آیه ۷۵.



برابر قانون را توهین و تحقیری نسبت به خویش می‌پندارند، بستختی می‌توانند پذیرای عدل و داد باشند و آن‌ها هستند که همیشه در راه حکومت‌های عدل الهی سنگ می‌اندازند و ایجاد مانع می‌کنند و از هیچ عمل زشت و غیر اخلاقی رویگردان نیستند و همانها بودند که آن همه مشکلات را در درون حکومت علی علیه السلام ایجاد کردند و فضای جامعه اسلامی را تیره و تار ساختند.

این سخن را با جمله‌ای که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار از کتاب دعوات راوندی نقل کرده است پایان می‌دهیم، او از علی بن جعد نقل می‌کند که می‌گوید: «مهمترین چیزی که سبب شد عرب از حمایت امیرمؤمنان علی علیه السلام خودداری کند، امور مالی بود؛ چراکه آن حضرت هرگز شریفی را بر غیر شریف و عربی را بر عجم ترجیح نمی‌داد و برای رُوسا و امرای قبایل حساب خاصی - آنچنان که سیره سلاطین بود - نمی‌گشود و هیچ کس را به وسیله مال، به سوی خودش متوجه نمی‌ساخت، در حالی که معاویه کاملاً به عکس این معنا عمل می‌کرد.»<sup>۴۵</sup>

**بخش سوم:** اَتْرَانِي اَكْذَبُ عَلَي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ وَ اللَّهُ لَنَا اَوَّلُ مَنْ صَدَقَهُ! فَلَا اَكُونُ اَوَّلُ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ. فَتَنْظَرْتُ فِي اَمْرِي، فَاِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بَيْعَتِي وَ اِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لَغَيْرِي.

«آیا گمان می‌کنید که من بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می‌بندم؟ به خدا سوگند من نخستین کسی هستم که او را تصدیق کردم! بنابراین نخستین کسی نخواهم بود که او را تکذیب می‌کند. من در کار خود اندیشه کردم، دیدم لزوم اطاعت (فرمان پیامبر) بر من بر بیعتم (با خلفا) پیشی گرفته است و در این حال (برای حفظ

۴۵- بحارالانوار، جلد ۴۱، صفحه ۱۳۳.

موجودیت اسلام) پیمان بیعت دیگران بر گردن من است.

**شرح و تفسیر**

**من نخستین مسلمانم**

همان گونه که قبلاً اشاره شد، به نظر می‌رسد که آنچه در خطبه آمده بخش‌های مختلفی از یک خطبه بلند بوده است که مرحوم سید رضی، آن‌ها را از بقیه جدا کرد.

به همین دلیل گاه رابطه نزدیکی بین بخش‌های خطبه دیده نمی‌شود؛ هر چند که می‌توان با تقدیرها و تکلفاتی قسمت‌های مختلف خطبه را به هم پیوند داد.

به هر حال این بخش از خطبه - که آخرین بخش محسوب می‌شود - ناظر به دو چیز است:

نخست این که امام پیوسته خبرهایی از حوادث آینده می‌داد و گاه می‌فرمود: «اینها مسائلی است که پیغمبر اکرم به من خبر داده است».

از جمله پیکار با اهل جمل و صفین و نهروان بود و از آنجا که بعضی از افراد ضعیف‌الایمان و بی‌خبر گاه در صحت نقل امام از پیغمبر اکرم تردید می‌کردند، امام در پاسخ به آن‌ها می‌فرماید: «آیا گمان می‌کنید که ممکن است من بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ ببندم (و ممکن است اخبار غیبی و پیشگویی‌هایی را که از آن حضرت نقل می‌کنم، خلاف واقع باشد)؟

به خدا سوگند! من نخستین کسی هستم که او را تصدیق کردم، بنابراین نخستین کسی نخواهم بود که او را تکذیب می‌کند؛

«اَتْرَانِي اَكْذَبُ عَلَي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ وَ اللَّهُ لَنَا اَوَّلُ مَنْ صَدَقَهُ! فَلَا اَكُونُ اَوَّلُ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ».

آن روز که همه با او مخالف بودند و حضرتش را تکذیب می‌کردند، من سخنش را تصدیق کردم و به صدق کلامش یقین داشتم و

نخستین فردی از مردان بودم که به او ایمان آوردم و هر چه داشتم در طبق اخلاص گذاشتم و تقدیم او کردم. در جنگ‌ها سپر او بودم و در تمام حوادث سخت و سنگین سر بر فرمانش داشتم. آیا با این حال ممکن است که از مسیر او منحرف شوم یا سخنی را به دروغ بر او ببندم؟ محال است، محال!

احتمال دیگری در تفسیر این جمله وجود دارد و آن این‌که، امام می‌فرماید: اگر من با خلفا بیعت کردم، نه به خاطر این بود که آن‌ها را سزاوارتر می‌دانستم، بلکه به خاطر دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای جلوگیری از بروز اختلاف و تفرقه در میان مسلمانان بود. آیا فکر می‌کنید که من این سخن را به دروغ بر پیغمبر بسته‌ام و یا فکر کنید من دستور او را پشت سر بیندازم؟! بنابراین من با خلفا بیعت کردم و از احقاق حق خود موقتاً صرف نظر کردم تا از فرمان آن حضرت اطاعت کنم.

این تفسیر با جمله‌های بعد سازگاری بیشتری دارد و به همین دلیل مناسبتر به نظر می‌رسد.

حضرت سپس به این نکته اشاره می‌فرماید که: «من در کار خود اندیشه کردم، دیدم لزوم اطاعت (فرمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) بر بیعتم (با خلفا) پیشی گرفته است و در این حال (برای حفظ موجودیت اسلام) پیمان بیعت دیگران بر گردن من است: «فَتَنْظَرْتُ فِي اَمْرِي، فَاِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بَيْعَتِي وَ اِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لَغَيْرِي».

گرچه در تفسیر جمله بالا - که از جمله‌های پیچیده نهج البلاغه است - نظرات مختلفی از سوی شارحان نهج البلاغه ابراز شده، ولی آنچه در بالا گفتیم، از همه مناسب تر به نظر می‌رسد. گویا این جمله جواب سؤالی است که در اذهان مطرح می‌شده که اگر امام خود را از همه لایق‌تر برای خلافت می‌داند و حتی با صراحت می‌گوید: «از سوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای این مقام منصوب شده‌ام.»



چرا در زمان خلفای سه گانه تسلیم آنان شد و با آنان بیعت کرد؟! امام در جواب می گوید که پیغمبر اکرم به من دستور داده بود که اگر با من مخالفت کنند به خاطر حفظ اسلام با آن‌ها درگیر نشوم، بلکه برای مصالح مهم تری که حفظ آن‌ها بر من واجب است، تن به بیعت بدهم. بنابراین پیش از بیعت اطاعت فرمان پیامبر را مد نظر داشتیم و بعد از بیعت، این میثاق و پیمان بر گردن من بود و ناچار بودم به آن وفادار باشم.

اینها همه نشان می دهد که خطبه بالا مرکب از جمله های مختلفی است که از خطبه بسیار مشروح تری گرفته شده است و هر بخش آن ناظر به مطلب خاصی است.

بعضی از شارحان جمله نخست را همان گونه که در بالا گفته ایم، تفسیر کرده اند و گفته اند که وجوب اطاعت پیامبر ﷺ بر من، پیش از بیعت با خلفا بود.

او دستور داده بود که (در چنان شرایطی) من تسلیم شوم، ولی در تفسیر جمله دوم گفته اند که منظور از میثاقی که در گردن امام برای غیرش بود، همان پیمان پیامبر است که به امام دستور داده بود که با آن گروه مبارزه و منازعه نکند و مخالفت با این پیمان جایز نبود.<sup>۴۶</sup> چیزی که این تفسیر را از ذهن دور می کند، این است که تعبیر به «غیری» درباره پیامبر اکرم، تعبیر مناسبی نیست.

تفسیر دیگری که شارح بحرانی، به عنوان یک احتمال ذکر کرده، این است که امام می فرماید: پیش از آن که مردم با من بیعت کنند، اعلان اطاعت کردند و این به صورت میثاقی از آن‌ها بر گردن من بود. بنابراین من راهی نداشتم جز این که برخیزم و به دعوت آنان

۴۶- شرح نهج البلاغه، ابن ابی العدید، جلد ۲، صفحه ۲۹۶، محمد عبده، شارح معروف مصری و علامه خوبی نیز تقریباً همین معنا را برگزیده اند.

پاسخ گویم و بیعتشان را بپذیرم و به امر حکومت قیام کنم.<sup>۴۷</sup> بنابراین جمله مزبور هماهنگ با جمله ای است که در خطبه شفشقیه آمد: «أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ! لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ... لَأَقْبَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا.» «به خدایی که دانه را شکافته و انسان را آفریده سوگند یاد می کنم! اگر به خاطر حضور حاضران (توده های مشتاق بیعت) نبود ... مهار شتر خلافت را بر پشتش می افکندم و رهایش می کردم.»

این تفسیر نیز بعید به نظر می رسد، زیرا مردم قبل از بیعت از فرمان آن حضرت اطاعت نکرده بودند، بلکه اعلان آمادگی برای بیعت داشتند و میثاقی در آنجا وجود نداشت، مگر این که به سراغ معنای مجازی میثاق برویم.

#### نکته

#### پیمانی که پیامبر ﷺ با علی علیه السلام داشت

در خطبه بالا امام علیه السلام به پیمانی اشاره می کند که میان او و پیامبر ﷺ بوده و از تعبیرات خطبه، اجمالاً برمی آید که پیامبر اکرم ﷺ از آن حضرت پیمانی مبنی بر مدارا با حاکمان وقت بعد از خودش گرفته است، هر چند که حکومت آن‌ها برخلاف موازین بود. در بعضی از منابع حدیثی، روایتی از آن حضرت نقل شده که بیانگر مضمون این پیمان است.

مرحوم سید ابن طاووس، در کشف المحجّة، ضمن روایتی از علی علیه السلام چنین نقل می کند: «وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، عَهْدَ إِلَيَّ عَهْدًا، فَقَالَ: «يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ! لَكَ وِلَايَةُ أُمَّتِي. فَإِنَّ وَلُوكَ فِي عَاقِبَةِ وَاجْتَمَعُوا عَلَيْكَ بِالرِّضَا فَمِمَّا بَأْمَرِهِمْ وَإِنْ اِخْتَلَفُوا عَلَيْكَ فَدَعُهُمْ وَمَا هُمْ فِيهِ»

۴۷- شرح نهج البلاغه، ابن میثم بحرانی، جلد ۲، صفحه ۹۷.

فَإِنَّ اللَّهَ سَيَجْعَلُ لَكَ مَخْرَجًا؛ پیامبر اکرم ﷺ با من عهدی بسته است! او فرموده: «ای فرزند ابوطالب! تو سرپرست امت من هستی (و از سوی خدا تعیین شده ای) اگر مردم ولایت تو را به طور مسالمت آمیز پذیرفتند و همگی به آن رضایت دادند، بر امور آنان قیام کن! ولی اگر درباره تو اختلاف کردند، آن‌ها را به حال خود واگذار که خداوند راه چاره و نجاتی برای تو قرار خواهد داد.»

حقیقت این است که گاه انسان بر سر دو راهی قرار می گیرد که هر دو ناخوشایند است، ولی یکی از دیگری ناخوشایندتر است. در چنین مواردی، عقل حکم می کند که برای پرهیز از امر ناخوشایندتر، انسان به استقبال امری که ناخوشایند است برود و این همان چیزی است که به عنوان «قاعده اهم و مهم» معروف است و گاه از آن تعبیر به «دفع افسد به فاسد» می شود. برنامه امیرمؤمنان، علی علیه السلام بعد از پیامبر ﷺ، مصداق همین معنا بود.

امام علیه السلام بر سر دو راهی قرار گرفته بود، یا حکومت را که حق مسلم او است و برای تداوم اسلام و مصالح مسلمانان بسیار کار ساز است رها سازد، و یا اصل اسلام به خطر بیفتد، چراکه احزاب جاهلیت که در عصر ظهور اسلام گرفتار شکست شده بودند در کمین نشسته و منتظر فرصت بودند که بعد از پیامبر اکرم ﷺ، بر سر جانشینی او اختلافی روی دهد و مسلمانان به جان هم بیفتند و آن‌ها از کمینگاه خارج شده، طومار اسلام را در هم بیچند و حکومت را در اختیار خود بگیرند. به همین دلیل پیامبر ﷺ که این امر را از قبل پیش بینی کرده بود، سفارش بالا را به علی علیه السلام کرد و آن حضرت که با تمام وجودش به اسلام عشق می ورزید، سفارش پیامبر اکرم ﷺ را مو به مو اجرا کرد.



بخش اول: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحًا لِذِكْرِهِ، وَ سَبَبًا لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ، وَ دَلِيلًا عَلَى آلَانِهِ وَ عَظَمَتِهِ.

عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِيْنَ كَجَرْيِهِ بِالْمَاضِيْنَ؛ لَا يَعُودُ مَا قَدْ وَلَّى مِنْهُ، وَ لَا يَبْقَى سِرْمَدًا مَا فِيهِ.

أَخْرَجَ فَعَالَهُ، كَأَوَّلِهِ، مُتَشَابِهَةً أُمُورُهُ، مُتَظَاهِرَةً أَعْلَامُهُ. فَكَانَكُمْ بِالسَّاعَةِ تَخْدُوكُمْ حَدْوُ الزَّاجِرِ بِشَوْئِهِ: فَمَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحَيَّرَ فِي الظُّلُمَاتِ، وَ ارْتَبِكَ فِي الْهَلَكَاتِ، وَ مَدَّتْ بِهِ شَيْطَانِيَهُ فِي طُغْيَانِهِ، وَ زَيَّنَتْ لَهُ سَيِّئَةَ أَعْمَالِهِ. فَالْجَنَّةُ غَايَةُ السَّابِقِينَ، وَ النَّارُ غَايَةُ الْمُفْرَطِينَ.

حمد و ستایش، مخصوص خداوندی است که «حمد» را کلید ذکر و یاد خود قرار داده و آن را سبب فزونی فضل و رحمتش و دلیل بر نعمت‌ها و عظمتش ساخته است.

بندگان خدا! روزگار بر بازماندگان، آن سان می‌گذرد که بر پیشینیان گذشت. آن چه از زندگی دنیا گذشته است باز نمی‌گردد و آن چه در آن هستیم جاودان نمی‌ماند. آخرین کار این جهان، همچون نخستین کار اوست. آموزش شبیه به یکدیگر و نشانه‌هایش روشن و آشکار است. گویا ساعت (پایان زندگی) شما را با سرعت به پیش می‌راند؛ همان گونه که ساریان، شتران سبکبار را، آن کس که به غیر خویش پردازد و از خود غافل شود، در تاریکی‌ها سرگردان می‌ماند و در مهلکه‌ها گرفتار می‌شود. شیاطین او را در طغیانش به پیش می‌رانند و اعمال بدش را در نظرش نیک جلوه می‌دهند. بهشت سرمنزل پیش تازان (در طاعت خدا) و آتش دوزخ پایان کار کوتاهی کنندگان و تقصیرکاران است.

شرح و تفسیر

توجهی دیگر به مبدأ و معاد

امام علیه السلام: خطبه را با حمد خداوند اما با تعبیرات تازه ای آغاز می‌کند و می‌فرماید: «حمد و ستایش، مخصوص خداوندی است که «حمد» را کلید ذکر و یاد خود قرار داده و آن را سبب فزونی فضل و رحمتش و دلیل بر نعمت‌ها و عظمتش ساخته است» (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحًا لِذِكْرِهِ، وَ سَبَبًا لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ، وَ دَلِيلًا عَلَى آلَانِهِ وَ عَظَمَتِهِ).

در این که منظور از «ذکر» در این جا چیست؟ گاه گفته شده: قرآن مجید است که در بعضی از آیات قرآن از آن به ذکر تعبیر شده؛ چرا که سوره حمد سرآغاز آن می‌باشد (بنابراین که سوره حمد، نخستین سوره‌ای باشد که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده یا قرآن به صورت کنونی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به دستور حضرتش گردآوری شده و سوره حمد سرآغاز آن بوده باشد)<sup>۴۹</sup>.

و یا این که به چندین سوره از قرآن اشاره است که با حمد خدا آغاز می‌شود (سوره‌های حمد، انعام، کهف، سبأ و فاطر).

یا این که ذکر، اشاره به هرگونه یاد خداست و در احادیث اسلامی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده که «كُلُّ كَلَامٍ لَا يُبْدَأُ فِيهِ بِحَمْدِ اللَّهِ فَهُوَ أَجْذَمٌ؛ هر سخنی که با حمد خدا شروع نشود بریده است»<sup>۵۰</sup>.

به همین دلیل، سرآغاز غالب خطبه‌های پیامبر اکرم و معصومین علیهم السلام

۴۸- «حمد» در لغت به معنای ستایش کردن در مقابل کار یا صفت نیک اختیاری است و از آن جا که یکی از کارهای بسیار نیک، بخشیدن نعمت به نیازمندان است. این واژه به معنای شکر نیز به کار می‌رود.

۴۹- این احتمال را در تفسیر نمونه در بحث سوره حمد تقویت کرده‌ایم و نام گذاری این سوره به «فاتحة الكتاب» را در روایات نبوی دلیل بر آن می‌دانیم.

۵۰- فقه السنه، جلد ۲، صفحه ۲۳۰. (در این زمینه روایات دیگری در کتاب «معنی این قدامه» و «نیل الأوطار شوکانی» نیز نقل شده است).

را حمد و ستایش پروردگار مشاهده می‌کنیم و جمله «سَبَبًا لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ» اشاره به آیه شریفه (لَنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ) می‌باشد که شکر و حمد خدا را مایه فزونی نعمت قرار داده است.<sup>۵۱</sup> توجه داشته باشید که در بسیاری از آیات قرآن، حمد به معنای شکر به کار رفته است.

و جمله «دَلِيلًا عَلَى آلَانِهِ وَ عَظَمَتِهِ» اشاره به این است که هنگامی که حمد و ستایش و شکر خدا را به جا می‌آوریم هم به نعمت‌های گوناگون او توجه می‌کنیم و هم به مقام عظمتش.

سپس امام علیه السلام؛ بندگان خدا را مخاطب قرار داده و نسبت به ناپایداری دنیا هشدار می‌دهد و به عبرت گرفتن از پیشینیان توصیه می‌کند و می‌فرماید: «بندگان خدا! روزگار بر بازماندگان، آن سان می‌گذرد که بر پیشینیان گذشت!» (عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِيْنَ كَجَرْيِهِ بِالْمَاضِيْنَ).

این سخن، اشاره به مطلب معروفی است که می‌گوییم تاریخ همواره تکرار می‌شود و حوادث امروز - با تفاوت مختصری - همچون حوادث دیروز است. و بعد در توضیح آن می‌فرماید: «آن چه از زندگی دنیا گذشته است باز نمی‌گردد و آن چه در آن هستیم جاودان نمی‌ماند. آخرین کار این جهان، همچون نخستین کار اوست؛ آموزش شبیه به یکدیگر و نشانه‌هایش روشن و آشکار است» (لَا يَعُودُ مَا قَدْ وَلَّى مِنْهُ، وَ لَا يَبْقَى سِرْمَدًا مَا فِيهِ. أَخْرَجَ فَعَالَهُ، كَأَوَّلِهِ، مُتَشَابِهَةً أُمُورُهُ، مُتَظَاهِرَةً أَعْلَامُهُ).

آری، اگر دقت کنیم سلسله‌ای از اصول کلی را بر تاریخ بشر

۵۱- این جمله، نشان می‌دهد که از میان احتمالات سه گانه مزبور در مورد حمد، احتمال سوم مناسب‌تر است.

۵۲- «دهر» به گفته راغب در مفردات، در اصل اسمی است برای مجموع عمر جهان؛ سپس به معنای وسیع‌تری که عبارت از روزگار و زمان و تاریخ زندگی بشر است اطلاق شده؛ گاه به معنای مردم زمانه و گاه به معنای خالق زمان نیز به کار می‌رود.



حاکم می‌بینیم که هر روز در چهره جدیدی خود را نشان می‌دهد و به همین دلیل، هر کس می‌تواند به آینده خود با دقت در تاریخ گذشتگان، آگاه شود؛ چراکه تاریخ دیروز آینه تمام نمای امروز است. پیوسته گروهی به قدرت می‌رسند و همه چیز را در قبضه خود می‌گیرند؛ چیزی نمی‌گذرد که ناتوان می‌شوند و قدرت را به اختیار یا به اجبار به دیگران می‌سپارند. هنگامی که سرآمد حکومت آن‌ها فرا رسید به حکیم قطعی پروردگار باید جای خود را به دیگران دهند: (فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ).

همواره گروهی متولد می‌شوند؛ سپس به جوانی می‌رسند بعد وارد مرحله پیری و ناتوانی می‌شوند و همچون برگ خشکیده‌ای در برابر تندباد اجل قرار می‌گیرند و به مردگان می‌پیوندند و در زیر خاک‌های تیره و تاریک می‌شوند.

زادن و کشتن و پنهان کردن

چرخ را رسم و ره دیرین است!

سپس امام علی (علیه السلام) با ذکر این مقدمه به چند نصیحت و اندرز پر معنا پرداخته، می‌فرماید: گویا ساعت (پایان زندگی) شما را با سرعت به پیش می‌راند؛ همان‌گونه که ساریان شتران سبکبار را! (فَكَأَنَّكُمْ بِالسَّاعَةِ تَخْدُوكُمْ<sup>۵۳</sup> حُدُو الزَّاجِرِ يَسْوُلُهُ).

با توجه به این که زاجر به ساریانی گفته می‌شود که با شدت، شتران را می‌راند و «سؤل» (جمع شانله) به شترانی گفته می‌شود که سبکبار باشند؛ یعنی مدتی از وضع حملشان گذشته و پستانشان خشکیده است و طبیعتاً ساریان ملاحظه حال آن‌ها را نمی‌کند، چنین نتیجه می‌گیریم که روزگار و سرآمد عمر با شدت هر چه

۵۳- «تحدو» از ماده «خدو» و «سؤل» به معنای راندن شتر همراه با آواز مخصوصی است که ساریان‌ها می‌خوانند؛ ولی سپس به هر گونه راندن و سوق دادن اطلاق شده است.

بیش تر مردم را به سوی فنا می‌راند.

شب‌ها و روزها به سرعت می‌گذرد. سال و ماه‌ها طی می‌شود. حوادث غیر منتظره، بیماری‌ها، بلاها، جنگ‌ها و امور دیگری از این قبیل همه و همه، انسان‌ها را هدف گرفته‌اند.

بعد از این هشدار، همگان را به این حقیقت متوجه می‌سازد و می‌فرماید: «آن کس که به غیر خویش پردازد و از خود غافل شود، در تاریکی‌ها سرگردان می‌ماند و در مهلکه‌ها گرفتار می‌شود. شیاطین او را در طغیان‌ش به پیش می‌رانند و اعمال بدش را در نظرش جلوه می‌دهند!» (فَمَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحَيَّرَ فِي الظُّلُمَاتِ، وَ ارْتَبِكَ<sup>۵۴</sup> فِي الْهَلَكَاتِ، وَ مَدَّتْ بِهِ شَيْطَانُهُ فِي طُغْيَانِهِ، وَ زَيَّنَتْ لَهُ سَبِيءَ أَعْمَالِهِ).

هر انسانی مجموعه‌ای از عیوب و نقصان‌ها و نقاط ضعف را در خود دارد و تنها راه نجات او پرداختن به اصلاح آنهاست تا به تدریج به صورت انسان کاملی درآید و شایسته قرب خدا و نام والای خلیفه الله شود؛ ولی کسی که به بیرون خویش یعنی به انسان‌های دیگر یا مسایلی از قبیل: مال و مقام و ثروت و جاه بپردازد، سرگردانی و گرفتاری او یقینی است و از آن اسفبارتر این که شیاطین، چنین انسان غافلی را در طغیان‌ش تشویق می‌کنند و اعمال زشت او را چنان زینت می‌دهند که جزو نقاط قوت خود می‌شمرد و به آن افتخار می‌کند. بدیهی است چنین انسان گرفتاری راه نجاتی نخواهد داشت.

قرآن مجید درباره این گونه افراد می‌فرماید: «كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زِينٌ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» آن‌ها همچون کسی‌اند که در ظلمت‌ها گرفتار شده و از آن خارج نمی‌گردد.

۵۴- «ارتبک» از ماده «ربک» (بر وزن ربط) به معنای بریشان و درهم شدن کار است؛ به گونه‌ای که نجات برای انسان مشکل شود.

آری، این گونه برای کافران، اعمال زشتی را که انجام می‌دادند، تزیین شده است.<sup>۵۵</sup>

و در پایان این بخش به سرنوشت نهایی و سرانجام کار اشاره کرده، می‌فرماید: «بهشت، سرمنزل پیش تازان و آتش دوزخ پایان کار تقصیرکاران است» (فَالْجَنَّةُ غَايَةُ السَّابِقِينَ، وَ النَّارُ غَايَةُ الْمُفْرَطِينَ). منظور از «سابقین» سبقت گیرندگان در مسیر طاعت خداست؛ که سرمنزل مقصودشان بهشت است؛ همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: (سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَعَدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا...)<sup>۵۶</sup>

و جمله «وَ النَّارُ غَايَةُ الْمُفْرَطِينَ» اشاره به کسانی است که به علت کوتاهی و تقصیر و از دست دادن فرصت‌ها گرفتار خسران و زیان شده و سرانجام شان دوزخ است؛ همان‌گونه که قرآن درباره این افراد می‌گوید: «روز قیامت می‌گویند: ای افسوس بر ما که درباره قیامت کوتاهی کردیم!» (قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَى مَا فَرَّطْنَا فِيهَا).<sup>۵۷</sup>

### نکته

#### چگونه تاریخ تکرار می‌شود؟

تاریخ بشر مجموعه‌ای است از حوادث بی‌شمار و بسیار متنوع و گوناگون؛ ولی هنگامی که درست در آن دقت می‌کنیم می‌توانیم ویژگی‌هایی برای حوادث گوناگون آن پیدا کنیم و همه را در گروه‌های معین و عناوین خاصی بگنجانیم، بخشی از آن ویژگی‌ها چنین است:

۱- زوال سریع نعمت‌ها و قدرت‌ها: آری نعمت‌ها و قدرت‌ها

۵۵- انعام، آیه ۱۲۲.

۵۶- حدید، آیه ۲۱.

۵۷- انعام، آیه ۳۱.



به سرعت می آیند و می روند و جای خود را به دیگری می سپارند.  
۲- ناپایداری: از ویژگی های حوادث این جهان، ناپایداری است. تا انسان به چیزی دل خوش می کند، آن را از دست می دهد و تا به کسی دل می بندد، جای خالی او را مشاهده می کند.

۳- بی وفایی در مردم دنیا و حوادث این جهان، یکی دیگر از صفات چشمگیر است؛ تا آن جا که به صورت ضرب المثل درآمده، می گویند: «دنیا به چه کسی وفا کرده که به ما کند؟».

۴- غرورها و شکست های ناشی از آن: تاریخ جهان، افراد و گروه های زیادی را به خاطر دارد که روزی پیروز شدند و در پی پیروزی مغرور گشتند؛ ولی سرانجام غرورشان آن ها را بر خاک ذلت نشاند و بینی آن ها را به خاک مالید.

۵- تغییر حالات و روحیات: نزدیک ترین دوستان انسان، گاه خطرناک ترین دشمن او می شوند. گاهی دوستان دیروز، دشمنان امروزند. این ویژگی مخصوصاً در میان حاکمان و سیاستمداران جهان کاملاً به چشم می خورد.

۶- زمینه های محبت و نفرت: آن چه باقی می ماند و مایه یاد نیک مردم جهان است نیکی ها، محبت ها، جوانمردی ها و اخلاص هاست و آن چه مایه نفرین و لعنت و بدنامی می شود، ظلم و ستم ها و ناجوانمردی هاست.

بخش دوم: اَعْلَمُوا، عِبَادَ اللَّهِ، أَنَّ التَّقْوَى دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ، وَالْفُجُورُ دَارُ حِصْنٍ ذَلِيلٍ، لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ، وَلَا يُحْرِزُ مِنْ لَجَأِ إِلَيْهِ. أَلَا وَبِالتَّقْوَى تُقَطَّعُ حُمَةُ الْخَطَايَا، وَبِالْيَقِينِ تُدْرِكُ الْغَايَةَ الْقَصْوَى.

عِبَادَ اللَّهِ، اللَّهُ فِي أَعْرَ الْأَنْفُسِ عَلَيْكُمْ، وَ أَحَبُّهَا إِلَيْكُمْ: فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْضَحَ لَكُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ وَ أَنْارَ طَرَفَهُ. فَشَقْوَةٌ لَازِمَةٌ، أَوْ سَعَادَةٌ دَائِمَةٌ! فَتَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ الْفَنَاءِ لِأَيَّامِ الْبَقَاءِ. قَدْ دَلَّلْتُمْ عَلَى الرَّادِّ، وَ أَمَرْتُمْ بِالطَّعْنِ، وَ حَسَبْتُمْ عَلَى الْمَسِيرِ؛ فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَرَكِبٌ وَقُوفٌ، لَا يَدْرُونَ مَتَى يُؤْمَرُونَ بِالسَّبْرِ. أَلَا فَمَا

يَصْنَعُ بِالدُّنْيَا مِنْ خُلُقٍ لِلْآخِرَةِ! وَ مَا يَصْنَعُ بِالنَّمَالِ مِنْ عَمَّا قَلِيلٍ يُسْبِلُهُ، وَ تَبْقَى عَلَيْهِ تَبِعَتُهُ وَ حَسَابُهُ عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّهُ لَيْسَ لِمَا وَعَدَ اللَّهُ مِنَ الْخَيْرِ مَثْرَكٌ، وَ لَا فِيمَا نَهَى عَنْهُ مِنَ الشَّرِّ مَرْغَبٌ. عِبَادَ اللَّهِ، اخْدُرُوا يَوْمًا تُفْخَصُ فِيهِ الْأَعْمَالُ، وَ يَكْثُرُ فِيهِ الزَّلْزَالُ وَ تَشِيْبُ فِيهِ الْأَطْفَالُ.

بندگان خدا بدانند که تقوا دژی است محکم و استوار (که ساکنان خود را از گزند عذاب دنیا و آخرت حفظ می کند) و فجور و بی تقوایی، حصارى است سُست و بی دفاع که ساکنانش را (از خطرها) باز نمی دارد و کسی را که به آن پناه برد حفظ نمی کند. آگاه باشید با تقوا می توان نیش زهرآلود گناهان را قطع کرد و با یقین به برترین مرحله مقصود رسید. بندگان خدا! خدا را خدا را؛ مراقب عزیزترین و محبوب ترین نفوس نسبت به خویش باشید (دست کم بر خود رحم کنید؛ چرا که خداوند راه حق را برای شما آشکار ساخته و طرق آن را روشن نموده است و سرانجام کار (از دو حال خارج نیست) یا بدبختی دایمی است و یا نیکبختی همیشگی؛ حال که چنین است در این ایام فانی برای ایام باقی زاد و توشه فراهم سازید، زاد و توشه لازم به شما معرفی شده و فرمان کوچ داده شده است و با سرعت شما را به حرکت درآورده اند. شما همچون کاروانی هستید که در منزلگاهی توقف کرده و نمی دانید چه وقت دستور حرکت به او داده می شود. بدانید آن کس که برای آخرت آفریده شده با دنیا (و دنیاپرستی) چه کار دارد؟ و آن کس که به زودی ثروتش را از او می گیرند، با اموال و ثروت دنیا چه می کند؟ ثروتی که (سودش برای دیگران است و) مؤاخذه و حسابش بر او. ای بندگان خدا! آن چه را خداوند وعده نیک نسبت به آن داده است جای ترک نیست و آن چه را از بدی ها نهی کرده قابل دوست داشتن نمی باشد. ای بندگان خدا! از روزی که اعمال بررسی دقیق می شود، برحذر باشید؛ روزی که تزلزل و اضطراب در

آن بسیار است و کودکان در آن پیر می شوند!

### شرح و تفسیر

#### ناپایداری دنیا

در این بخش از خطبه امام علیه السلام بعد از بیانات گذشته پیرامون ناپایداری دنیا و آماده ساختن مخاطبان خود برای شنیدن اندرزهای نافع و سودمند می فرماید: «بندگان خدا بدانید که تقوا دژی است محکم و استوار (که ساکنان خود را از گزند عذاب دنیا و آخرت حفظ می کند) و فجور و بی تقوایی، حصارى سُست و بی دفاع که ساکنانش را (از خطرها) باز نمی دارد و کسی را که به آن پناه برد حفظ نمی کند» (اعْلَمُوا، عِبَادَ اللَّهِ، أَنَّ التَّقْوَى دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ، وَالْفُجُورُ دَارُ حِصْنٍ ذَلِيلٍ، لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ، وَلَا يُحْرِزُ مِنْ لَجَأِ إِلَيْهِ).

اشاره به این که تقوا که یک ملکه نیرومند بازدارنده باطنی است، انسان را از آلودگی به گناهان باز می دارد و همین امر سبب می شود از پیامدهای نامطلوب گناه در دنیا و آخرت در امان بماند؛ به عکس افراد بی تقوا در برابر وسوسه های نفس و شیاطین جن و انس نفوذپذیرند و به آسانی در پرتگاه گناه می لغزند و سقوط آن ها سبب رسوایی در دنیا و عذاب الهی در آخرت می شود.

سپس دوّمین اثر مهم تقوا را چنین بیان می فرماید: «آگاه باشید با تقوا می توان نیش زهرآلود گناهان را قطع کرد و با یقین به برترین مرحله مقصود رسید» (أَلَا وَبِالتَّقْوَى تُقَطَّعُ حُمَةُ الْخَطَايَا، وَ بِالْيَقِينِ تُدْرِكُ الْغَايَةَ الْقَصْوَى).

امام علیه السلام در اینجا گناهان را به حیوانات گزنده سمی همچون مار و عقرب تشبیه کرده که تقوا نیش زهرآلود آن ها را قطع می کند.

۵۸- «حمة» که گاه «حُمَةُ» (بر وزن قَوْه) نیز تعبیر شده به معنای نیش حشرات و مار و عقرب و مانند آن است و گاه به سمّ آن ها اطلاق شده است.



آری! تقوا پادزهری است مؤثر و حیات بخش و از آنجا که تقوا و یقین، لازم و ملزوم یکدیگرند می‌فرماید: کسی که بر مرکب یقین سوار شود به سر منزل مقصود خواهد رسید. یقین، عامل حرکت است و تقوا برطرف کننده موانع راه. همیشه بی‌تقوایی‌ها از ضعف یقین سرچشمه می‌گیرد.

آیا کسی که به این آیه یقین دارد که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالِ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا»؛ به یقین کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می‌خورند (در حقیقت) تنها آتش می‌خورند»<sup>۵۹</sup>، می‌تواند مال یتیم بخورد؟

آیا کسی را پیدا می‌کنید که قطعه‌ای از آتش سوزان را بردارد و در دهان بگذارد؟!!

آن‌گاه امام علیه السلام برای تحریک مخاطبان و تشویق آن‌ها به برگرفتن زاد و توشه از این دنیای فانی می‌فرماید: «ای بندگان خدا، خدا را خدا را؛ مراقب عزیزترین و محبوب‌ترین نفوس نسبت به خویش باشید» (عِبَادَ اللَّهِ، اللَّهُ اللَّهُ فِي أَعْرَ الْأَنْفُسِ عَلَيْكُمْ، وَ أَحَبَّهَا إِلَيْكُمْ).

به یقین منظور از عزیزترین نفوس در این عبارت، خود انسان است؛ چرا که حبّ ذات، طبیعی هر انسانی است و اگر به اشخاص و اشیای دیگر علاقه دارد از پرتو حبّ ذات است؛ چرا که آن‌ها را در سرنوشت خود مؤثر می‌داند (بگذریم از گروه بسیار اندکی که خویشتن خویش را به کلی فراموش می‌کنند؛ جز خدا نمی‌بینند و جز خدا نمی‌جویند و جز خدا نمی‌خواهند).

به هر حال، مقصود این است که شما اگر به هیچ کس رحم نمی‌کنید دست کم به خود رحم کنید و اگر منافع هیچ کس را در نظر نمی‌گیرید، حداقل منافع خود را در نظر بگیرید که این علاقه به خویشتن، جزء فطرت شماست.

و به دنبال آن، هشدار می‌دهد: «خداوند راه حق را برای شما آشکار ساخته و طرق آن را روشن نموده است، و سرانجام کار (از دو حال خارج نیست) یا بدبختی دایمی است و یا نیکبختی همیشگی» (فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْضَحَ لَكُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ وَ أَنْارَ طَرَفَهُ. فَشِقْوَةٌ لِأَزْمَةٍ، أَوْ سَعَادَةٌ دَائِمَةٌ!).

آن‌گاه امام علیه السلام به بیان اسباب رسیدن به سعادت دایمی و پرهیز از شقاوت همیشگی پرداخته، چنین می‌فرماید: «حال که چنین است در این ایام فانی برای ایام باقی زاد و توشه تهیه کنید. زاد و توشه لازم به شما معرفی شده و فرمان کوچ داده شده است، و با سرعت شما را به حرکت درآورده‌اند» (فَتَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ الْفَنَاءِ لِأَيَّامِ الْبَقَاءِ. قَدْ دَلَلْتُمْ عَلَى الرَّزَادِ، وَ أَمَرْتُمْ بِالظُّغْنِ<sup>۶۰</sup>، وَ حُنْتُمْ<sup>۶۱</sup> عَلَى الْمَسِيرِ). ناگفته پیداست که منظور از تهیه زاد و توشه همان زاد و توشه تقوا و اعمال صالح است که در قرآن مجید به آن اشاره شده: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»؛ زاد و توشه بیندوزید که بهترین زاد و توشه، تقواست»<sup>۶۲</sup>.

جمله «أَمَرْتُمْ بِالظُّغْنِ...» می‌تواند اشاره به امر تشریحی الهی باشد که در آیات مربوط به فناء دنیا و این که هر کسی سرانجام طعم مرگ را می‌چشد به دلالت التزامی آمده است و می‌تواند اشاره به امر تکوینی باشد؛ زیرا خداوند اسباب و عوامل حرکت را چنان آفریده که کودکان به سرعت جوان و جوانان پیر و پیران به سوی دیار بقا می‌شتابند و با جمله (وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ)<sup>۶۳</sup> دستور سیر سریع را به سوی اسباب آمرزش و مغفرت صادر

۶۰- «ظغن» به معنای کوچ کردن از مکانی به مکان دیگر است.

۶۱- «حنتم» از ماده «حنت» (بر وزن صف) به معنای برانگیختن و با شتاب بردن است.

۶۲- بقره، آیه ۱۹۷.

۶۳- آل عمران، آیه ۱۲۳.

فرموده است.

در نامه ۳۱ نهج البلاغه نیز می‌خوانیم که امام علیه السلام خطاب به فرزندش (امام حسن علیه السلام) می‌فرماید: «يَا بَنِيَّ أَنْ مَنْ كَانَتْ مَطِيئَتُهُ اللَّيْلُ وَ النَّهَارَ، فَإِنَّهُ يُسَارُ بِهِ وَ إِنْ كَانَ وَاقِفًا، وَ يَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَ إِنْ كَانَ مُقِيمًا وَادِعًا؛

پسر! آن کس که مرکبش شب و روز است، همواره در حرکت خواهد بود؛ هر چند ظاهراً ساکن است و قطع مسافت می‌کند؛ گرچه در جای خود ایستاده و راحت است».

و در ادامه سخن تشبیه گویایی برای مردم دنیا ذکر کرده، می‌فرماید: «شما همچون کاروانی هستید که در منزلگاهی توقف کرده، و نمی‌دانید چه وقت دستور حرکت به شما داده می‌شود» (فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَرَكِبٌ<sup>۶۴</sup> وَقُوفٌ، لَا يَدْرُونَ مَتَىٰ يُؤْمَرُونَ بِالسَّيْرِ).

ممکن است این سؤال مطرح شود که امام علیه السلام در جمله «أَمَرْتُمْ بِالظُّغْنِ...» می‌فرماید: فرمان حرکت صادر شده، در حالی که در جمله «لَا يَدْرُونَ مَتَىٰ يُؤْمَرُونَ بِالسَّيْرِ» (نمی‌دانند چه وقت دستور حرکت داده می‌شود) می‌فرماید: هنوز دستور حرکت صادر نشده؛ این دو تعبیر چگونه با یکدیگر سازگار است؟ با قدری توجه درمی‌یابیم که اولی اشاره به حرکت در دنیا به سوی کمال و سرعت و شتاب در فراهم کردن اسباب مغفرت و دومی اشاره به کوچ کردن از دنیا به سوی آخرت می‌باشد و ابهام برطرف می‌گردد.

به هر حال، این تشبیه به صورت دیگری در کلمات قصار آمده است؛ آن جا که می‌فرماید: «أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكِبٌ يُسَارُ بِهِمْ وَ هُمْ نِيَامٌ؛ اهل دنیا همچون قافله‌ای‌اند که آن‌ها را به پیش می‌رانند، در

۶۴- «رکب» جمع راکب در اصل به معنای شترسوار است؛ ولی معمولاً این واژه به معنای کاروان به کار می‌رود.



حالی که در خوابند»<sup>۶۵</sup> این خواب، همان حالت غفلتی است که برای بسیاری از مردم حاصل است. سپس برای روشن تر شدن این حقیقت، چنین می‌فرماید: «آگاه باشید! آن کس که برای آخرت آفریده شده با دنیا (و دنیاپرستی) چه کار دارد؟! و آن کس که به زودی ثروتش را از او می‌گیرند دیگران با اموال و ثروت دنیا چه می‌کنند؟! ثروتی که (سودش برای او است) مؤاخذه و حسابش بر او است!»

﴿أَلَا فَمَا يَصْنَعُ بِالْدُّنْيَا مَنْ خُلِقَ لِلْآخِرَةِ! وَمَا يَصْنَعُ بِالْمَالِ مَنْ عَمَّا قَلِيلٍ يُسَلَّبُهُ، وَتَبْقَى عَلَيْهِ تَبَعُهُۥٓ وَحِسَابُهُ﴾.

اگر منزلگاه اصلی ما آخرت است و دنیا گذرگاهی بیش نیست، چرا این قدر به دنیا دل بسته‌ایم؟ و اموالی که چند روزی به رسم امانت در دست ما سپرده شده و سرانجام آن را به دیگران می‌سپاریم و در قیامت حساب و کتابش را باید پس دهیم چرا این همه برای به دست آوردنش جانفشانی می‌کنیم و حلال و حرام را به هم می‌آمیزیم؟

امام علی (علیه السلام) در ادامه این سخن برای ترغیب و تشویق مردم به خیرات و نیکی‌ها و پرهیز از بدی‌ها از دو منطبق مؤثر دیگر بهره می‌گیرد: نخست می‌گوید: «ای بندگان خدا! آن چه را خداوند وعده نیک بر آن داده است جای ترک نیست و آن چه را از بدی‌ها نهی کرده قابل دوست داشتن نمی‌باشد!» (عَبَادَ اللَّهِ، إِنَّهُ لَيْسَ لِمَا وَعَدَ اللَّهُ مِنَ الْخَيْرِ مَمْتَرِكٌ، وَلَا فِيمَا نَهَى عَنْهُ مِنَ الشَّرِّ مَرْعَبٌ). اشاره به این که آن کس که امر و نهی کرده و وعده پاداش و کیفر داده یک فرد عادی نیست که جای گفتگو و تردید در آن باشد؛ خداوند قادر

۶۵- کلمات قصار، شماره ۶۴.

۶۶- «تبعه» از ماده تبع (بر وزن خیر) به معنای متابعت کردن است و «تبعه عمل» به کیفرهایی گفته می‌شود که پس از ارتکاب گناه، دامان انسان را می‌گیرد.

قهار چنین فرموده است.

و در تعبیر دوم می‌فرماید: «ای بندگان خدا! از روزی که اعمال بررسی دقیق می‌شود، برحذر باشید؛ روزی که تزلزل و اضطراب در آن بسیار است و کودکان در آن پیر می‌شوند» (عَبَادَ اللَّهِ، اخْذَرُوا يَوْمًا تَفْحَصُ فِيهِ الْأَعْمَالُ، وَيَكْثُرُ فِيهِ الزَّلْزَالُ، وَتَشْيِبُ فِيهِ الْأَطْفَالُ).

در آن روز، تمام اعمال، هر چند ظاهراً کوچک و ناچیز باشد با دقت و سخت‌گیری بررسی خواهد شد؛ همان گونه که قرآن مجید می‌گوید: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنَّا جَعَلْنَا لَكُمُ الْفُلْكَانَ حُرَدِلَ فِتْنِكُمْ فِي صَعْرَةِ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ؛ اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا در (گوشه‌ای از) آسمان‌ها و زمین قرار گیرد خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می‌آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است»<sup>۶۷</sup>.

و منظور از فزونی زلزله در آن روز، تزلزل افکار و لرزیدن دل‌ها از هول محشر و وحشت از نتیجه اعمال است. درست است که در پایان این جهان، زلزله به معنای حقیقی، تمام جهان را به لرزه در می‌آورد و همه چیز زیر و رو می‌شود؛ ولی آن چه در بالا آمده مربوط به صحنه محشر است که در آن جا زلزله به معنای حقیقی آن وجود دارد؛ بلکه هر چه هست اضطراب است و وحشت و تزلزل خاطرها.

تعبیر به «تَشْيِبُ فِيهِ الْأَطْفَالُ» کنایه از شدت و عمق وحشت آن صحنه است که در تعبیرات روزمره نیز به کار می‌رود. می‌گوییم حادثه به اندازه‌ای سنگین است که انسان را پیر می‌کند؛ همان

۶۷- «تشیب» از ماده «شیب» (بر وزن عیب) در اصل به معنای سفید شدن مو است و معمولاً به پیری اطلاق می‌شود و «شیب» (بر وزن سبب) جمع «شئیب» به معنای پیران یا سپیدمویان است در مقابل «شباب» و «شبیبه» که به معنای جوانی است.

۶۸- لقمان، آیه ۱۶.

گونه که در قرآن مجید می‌فرماید: «فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا» اگر کافر شوید، چگونه خود را (از عذاب الهی) برکنار می‌دارید، در آن روز که کودکان را پیر می‌کند؟!<sup>۶۸</sup> بعضی چنین پنداشته‌اند که پیرشدن اطفال در آن جا به معنای حقیقی آن است؛ نه معنای کنایی؛ ولی این احتمال بسیار بعید است؛ زیرا در آن روز طفلی که محکوم به مجازات الهی باشد و بر اثر وحشت گرفتار پیری زودرس شود، وجود ندارد.

بخش سوم: يَذْهَبُ الْيَوْمَ بِمَا فِيهِ، وَ يَجِيءُ الْغَدَ لَاحِقًا بِهِ، فَكَأَنَّ كُلَّ أَمْرٍ مِنْكُمْ قَدْ بَلَغَ مِنَ الْأَرْضِ مَنْزِلَ وَحْدَتِهِ، وَ مَخَطَّ حَفْرَتِهِ، فَيَأْتِي لَهُ مِنْ بَيْتٍ وَحَدَّةٍ، وَ مَنْزِلَ وَحْشَةٍ، وَ مُفْرَدَ غَرْبَةٍ! وَ كَانَ الصَّبِيحَةَ قَدْ أَنْتَكُمُ، وَالسَّاعَةَ قَدْ غَشَيْتِكُمْ، وَ بَرَزْتُمْ لِفَضْلِ الْقَضَاءِ، قَدْ زَاوَحَتْ عَنْكُمْ الْأَبَاطِيلُ، وَأَضْمَحَلَّتْ عَنْكُمْ الْعُلَلُ، وَاسْتَحَقَّتْ بِكُمْ الْحَقَائِقُ، وَ صَدَرَتْ بِكُمْ الْأُمُورُ مَصَادِرَهَا، فَاتَعَطَّوْا بِالْعَيْبِ، وَاعْتَبِرُوا بِالْغَيْرِ، وَانْتَفَعُوا بِالذُّرِّ.

ای بندگان خدا بدانید که مراقبتی از خودتان بر شما گماشته شده و دیده بانانی از اعضای پیکرتان، و نیز حسابدارانی راستگو مراقب شما هستند که اعمالتان و حتی شماره نفس‌هایتان را ثبت می‌کنند. نه ظلمت شب تاریک شما را از آن‌ها پنهان می‌دارد و نه درهای محکم و فرو بسته، فردا به امروز نزدیک است، امروز آن چه را در آن است با خود می‌برد و فردا پشت سر آن فرا می‌رسد (و به این ترتیب، عمر به سرعت سپری می‌شود). گویی هر یک از شما به سر منزل تنهایی و حفره گور خویش رسیده است. ای وای از آن خانه تنهایی و منزلگاه وحشت و جایگاه غربت. گویی نفخه صور و صیحه قیامت فرا رسیده، رستاخیز، شما را دربر گرفته و در صحنه دادگاه الهی حاضر شده‌اید. باطل از شما رخت بر بسته؛ عذر تراشی‌ها از میان رفته؛ حقایق برای تان مسلم شده و حوادث،

۶۹- مزمل، آیه ۱۷.



شما را به سرچشمه اصلی رسانده است (و نتایج اعمال خود را آشکارا می بینید). حال که چنین است از عبرت ها پند بگیرید، از دگرگونی نعمت ها اندرز پذیرید و از هشدار هشداردهندگان بهره گیرید.

### شرح و تفسیر

#### حضور در دادگاه الهی

امام علی (علیه السلام) در این بخش از خطبه برای تکمیل نصایح گذشته به سه نکته مهم اشاره می فرماید: نخست درباره مراقبان و کاتبان و حافظان اعمال و سپس درباره مرگ و قبر و مشکلات آن و سرانجام درباره حساب و کتاب قیامت که در مجموع، روح خفتگان را بیدار و غافلان را هشیار می کند.

در قسمت اول می فرماید: «ای بندگان خدا بدانید که مراقبانی از خودتان بر شما گماشته شده و دیده بانانی از اعضای پیکرتان، و نیز حسابدارانی راستگو که مراقب شمایند که اعمالتان و حتی شماره نفس هایتان را ثبت می کنند» (اعلموا، عباد الله، ان علیکم رصداً من انفسکم، و عیوناً من جوارحکم، و حفاظ صدق یحفظون اعمالکم، و عدد انفسکم).

و در ادامه در وصف این مراقبان اعمال می فرماید: «نه ظلمت شب تاریک شما را از آن ها پنهان می دارد و نه درهای محکم و فرو بسته!» (لا تسترون منهن ظلمة لیل داج<sup>۷۰</sup>، و لا یکتمن<sup>۷۱</sup> منهنم باب

۷۰ - «داج» از ماده «دَجُو» (بر وزن هجو) به معنای تاریک شدن است و «لیل داج» به معنای شب تاریکی است که حتی ماه و ستارگان در آن دیده نشوند.

۷۱ - «یکتمن» از ماده «کَن» (بر وزن کن) در اصل به ظرفی می گویند که چیزی در آن محفوظ می دارند (ظرف در دار) سپس این معنا توسعه یافته به هر چیزی که اشیا یا اشخاص را محفوظ و مستور می دارد، اطلاق شده است.

ذو رتاج<sup>۷۲</sup>.

جمله «ان علیکم رصداً من انفسکم...» اشاره به گواهی اعضای پیکر انسان و حتی پوست تن او در قیامت است؛ آن گونه که قرآن می گوید: «یوم تشهد علیهم السننهم و ایدیههم و ارجلهم بما كانوا یعملون»؛ روزی که زبان ها و دست ها و پاهای آن ها بر ضد آن ها گواهی می دهد و اعمالشان را بازگو می کند.<sup>۷۳</sup> و نیز می فرماید: «حتی إذا ما جاءوها شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما كانوا یعملون \* وقالوا لجلودهم لم شهدتم علينا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء»؛ وقتی (کنار آتش دوزخ) می رسند گوش ها و چشم ها و پوست های تنشان به آن چه می کردند گواهی می دهند. به پوست های تنشان می گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید آن ها جواب می دهند: همان خدایی که هر موجودی را به نطق در آورده، ما را گویا ساخته است.<sup>۷۴</sup>

با توجه به این که «رصد» به معنای مراقب است و «عیون» به معنای دیده بان ها، روشن می شود که این دو از قبیل اجمال و تفصیل است؛ یعنی مراقبان اعمال انسان در درجه اول، همان اعضا و جوارح اویند که در قیامت به نطق می آیند و تمام اعمال را گواهی می دهند. این که جمعی از شارحان نهج البلاغه «رصد» را به معنای وجدان اخلاقی انسان گرفته اند که او را بر بدی ها ملامت می کند، اشتباه است؛ زیرا وجدان قاضی درون است؛ نه مراقب و گواه که در مفهوم «رصد» نهفته است.

آیا این گواهی با زبان قال و نطق معمولی است و یا با زبان حال و شهادت آثار است؟ هر دو احتمال ممکن است؛ چرا که انسان

۷۲ - «رتاج» و «رتج» (بر وزن کرج) به درهای بزرگ یا درهای بسته گفته می شود.

۷۳ - نور، آیه ۲۴.

۷۴ - فصلت، آیات ۲۰ و ۲۱.

هر عملی انجام می دهد در تمام اعضای او اثر می گذارد و در قیامت، این آثار بازگو کننده تمام اعمالی است که انسان در طول عمر خود انجام داده و نیز قابل تبدیل به امواج صوتی است که همگان آن را بشنوند.

و جمله «و حفاظ صدق...» اشاره به فرشتگانی است که مأمور ثبت و ضبط اعمال انسان است؛ آن گونه که قرآن کریم می فرماید: «وان علیکم لحافظین کراماً کاتبین یعلمون ما تفعلون»؛ و بی شک، نگاهبانانی بر شما گمارده شده والا مقام و نویسنده (اعمال نیک و بد شما) که می دانند شما چه می کنید.<sup>۷۵</sup>

در این جا سؤال معروفی مطرح است و آن این است که با وجود علم خداوند به همه حقایق جهان هستی و این که به ما از خود ما نزدیک تر است چه نیازی به این مراقبان و گواهان است؟

پاسخ این پرسش با توجه به یک نکته روشن می شود. انسان موجودی است مادی و با جهان ماورای ماده آشنایی زیادی ندارد و نزدیک بودن خداوند را به خود احساس نمی کند؛ اما هنگامی که گفته شود اعضای پیکر و پوست تن شما در قیامت گواه تن شماست این مطلب را به خوبی درک می کند؛ همچنین اگر گفته شود: دو فرشته الهی همیشه با شماست و اعمال و کردار شما را ثبت و ضبط می کنند، این گونه امور او را به موضوع مراقبت توجه بیشتری می دهد و عامل بازدارنده مؤثری در برابر گناهان اوست. خداوند متعال می خواهد به هر وسیله بندگانش را از گناهان باز دارد و گواه قراردادن اعضای پیکر و فرشتگان یکی از این وسائل است.

جالب این که این گواهان همه چیز حتی تعداد نفس کشیدن های ما را ثبت می کنند و برای نوشتن نامه اعمال ما نیازی به روشنایی



چراغ ندارند؛ حتی در ظلمت مطلق نیز می‌نویسند و ثبت می‌کنند؛ اما نوشتن آن‌ها چگونه است؟ به یقین مانند نوشتن ما نیست؛ هر چند جزئیات آن را نمی‌دانیم.

در ادامه بحث حافظان و مراقبان اعمال از مرگ و قبر سخن به میان می‌آید؛ مرگ و قبری که توجه به آن، خفتگان را بیدار و هوسبازان را هشیار می‌کند؛ می‌فرماید: «فردا به امروز نزدیک است، امروز آن چه را در آن است با خود می‌برد و فردا پشت سر آن فرا می‌رسد (و به این ترتیب، عمر به سرعت سپری می‌شود)» (وَ إِنْ غَدَا مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ. يَذْهَبُ الْيَوْمُ بِمَا فِيهِ، وَ يَجِيءُ الْغَدُ لَاحِقًا بِهِ). منظور از «فردا» فردای مرگ و پایان عمر است که اگر انسان آن را دور پندارد، در گرداب غفلت فرو می‌رود و هنگامی که آن را نزدیک ببیند مراقب اعمال خویش و تسویه حساب و ادای حقوق و توبه از گناهان می‌شود.

و به راستی پایان عمر دور نیست، حتی اگر انسان عمر طبیعی طولانی کند؛ چرا که سال و ماه به سرعت می‌گذرد و کودکان، جوان و جوانان پیر می‌شوند؛ ضمن این که حوادث غیرمنتظره توفان بلاها و بیماری‌ها همواره در کمین عمرند و گاه در یک چشم بر هم زدن همه چیز پایان می‌یابد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه «غد» را در عبارت بالا به معنای فردای قیامت تفسیر کرده‌اند؛ گرچه آن هم نزدیک است، ولی با توجه به جمله‌های بعد که سخن از قبر است، معنای اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

سپس همگان را به تنهایی در قبر توجه می‌دهد و می‌فرماید: «گویی هر یک از شما به سر منزل تنهایی و حفره گور خویش رسیده است. ای وای از آن خانه تنهایی و منزلگاه وحشت و جایگاه غربت» (فَكَأَنَّ كُلَّ امْرِئٍ مِنْكُمْ قَدْ بَلَغَ مِنَ الْأَرْضِ مَنْزِلَ وَحْدَتِهِ، وَ

مَخْطٌ<sup>۷۶</sup> حُفْرَتِهِ. فَيَا لَهُ مِنْ بَيْتٍ وَحَدَّةٍ، وَ مَنْزِلٍ وَحَشَّةٍ، وَ مُفْرَدٍ غُرْبَةٍ!) آری، انسانی که یک ساعت تنهایی را به آسانی تحمل نمی‌کرد و همیشه در جمع دوستان و بستگان و یاران می‌زیست، هنگامی که چشم از این دنیا می‌پوشد از همه دوستان و یاران و خویشان برای همیشه فاصله می‌گیرد و در گوری سرد و تاریک و وحشتناک در تنهایی مطلق گرفتار می‌شود و چه سخت و دردناک است؛ مگر این که توفیق یابد یاران جدیدی از میان اعمال صالح خود و فرشتگان پروردگار برگزیند و قبر او روضه‌ای از ریاض جنت و باغی از باغ‌های بهشت شود؛ نه حفره‌ای از حفره‌های جهنم.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «أَنَّ لِلْقَبْرِ كَلَامًا فِي كُلِّ يَوْمٍ يَقُولُ: أَنَا بَيْتُ الْغُرْبَةِ؛ أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ؛ أَنَا بَيْتُ الدُّوْدِ؛ أَنَا الْقَبْرُ؛ أَنَا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ؛ قَبْرٌ هَرُ رَوْزٍ مِنْ رَوْزِ النَّارِ» می‌کند: من خانه غربت، خانه وحشت، خانه حشرات، خانه قبرم. من باغی از باغ‌های بهشت یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخم.<sup>۷۷</sup>

سرانجام امام علیه السلام در آخرین بخش از سخنان خود بعد از بیان پدیده مرگ و داستان قبر به سراغ صحنه قیامت و دادگاه عدل الهی می‌رود و به همگان هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «گویی نغمه‌های صور و صیحه‌های نشور فرا رسیده، و قیامت، شما را دربر گرفته و در آن صحنه دادگاه الهی حاضر شده‌اید. باطل‌ها از شما رخت بر بسته؛ عذر تراشی‌ها از میان رفته؛ حقایق برایتان مسلم شده و حوادث، شما را به سرچشمه اصلی رسانده است (و به نتایج اعمال خود رسیده‌اید)» (وَ كَأَنَّ الصَّيْحَةَ قَدْ أَتَتْكُمْ، وَالسَّاعَةَ قَدْ غَشِيَتْكُمْ، وَ بَرَزْتُمْ لِفِصْلِ الْقَضَاءِ، قَدْ رَأَحَتْ عَنْكُمْ الْأَبَاطِيلُ، وَاضْمَحَلَّتْ عَنْكُمْ

۷۶- «مخط» از ماده «خط» به معنای خط کشیدن و علامت گذاری کردن است؛ بنابراین «مخط» که اسم مکان است در خطبه مزبور به معنای جایگاهی است که خط کشیده‌اند تا برای گور حفر کنند.

۷۷- بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۲۶۷؛ اصول کافی، جلد ۳، صفحه ۲۲۲.

الْعِلَلُ، وَاسْتَحَقَّتْ بِكُمْ الْحَقَائِقُ، وَ صَدَرَتْ بِكُمْ الْأُمُورُ مَصَادِرَهَا). «صیحه» در جمله «وَ كَأَنَّ الصَّيْحَةَ...» اشاره به صیحه رستاخیز است؛ فریاد عظیمی که مردگان را از خواب مرگ بیدار می‌سازد و از قبرها بیرون می‌فرستد و آماده حسابرسی می‌کند.

از آیات و روایات استفاده می‌شود که جهان با صیحه و فریاد عظیمی پایان می‌گیرد که آن را «نغمه صور اول» می‌گویند: سپس با صیحه عظیم دیگری که فرمان حیات است قیامت آغاز می‌گردد و آن را «نغمه صور دوم» می‌نامند و آن چه در خطبه بیان شده به قرینه جمله‌های بعد از آن، اشاره به صیحه دوم است.

تعبیر به ساعت، اشاره به قیامت است؛ زیرا ساعت در اصل به معنای جزئی از زمان یا لحظاتی زودگذر است و از آن جا که قیامت قیامت سریع و حسابرسی بندگان نیز به مقتضای سریع الحساب بودن خداوند به سرعت انجام می‌گیرد از قیامت به ساعت تعبیر شده است. و «فِصْلِ الْقَضَاءِ» به معنای داوری صحیح است که حق را از باطل جدا می‌سازد و زوال باطل و اضمحلال عطل، اشاره به این است که در صحنه قیامت، مطالب دروغین و چهره‌های توخالی و عذر تراشی‌های بی اساس وجود ندارد. هر چه هست حق است و حقیقت است و واقعیت.

و جمله «وَ صَدَرَتْ بِكُمْ الْأُمُورُ مَصَادِرَهَا» اشاره به این است که هر کس به نتیجه اعمال خود می‌رسد و هر چیز جایگاه اصلی خود را در آن جا پیدا می‌کند.

امام علیه السلام در این جا قیامت را چنان نزدیک می‌بیند که می‌فرماید: گویی همه این امور واقع شده است: نغم صور، قیامت، زنده شدن مردگان، تشکیل دادگاه‌های عدل الهی و رسیدن به نتایج اعمال و به راستی با توجه به کوتاهی عمر دنیا در برابر آخرت مطلب همین گونه است.



قرآن مجید درباره قیامت چنین تعبیر می‌کند: «يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ؛ روزی که صیحه رستاخیز را به حق می‌شنوند آن روز، روز خروج (از قبرها) است.»<sup>۷۸</sup> و نیز از قیامت تعبیر به «یوم الفصل» یعنی روز جداسازی حق از باطل و داوری سریع کرده است و در جایی دیگر می‌گوید: «وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَدُونَ!»؛ به آن‌ها اجازه داده نمی‌شود تا عذرخواهی کنند.<sup>۷۹</sup> و نیز از قیامت به «يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ»<sup>۸۰</sup> (روز ظهور) و «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ»<sup>۸۱</sup> (روز آشکار شدن پنهانی‌ها) تعبیر شده است.

و در آخرین جمله بعد از بیان آن همه هشدارها می‌فرماید: «حال که چنین است از عبرت‌ها پند بگیرید، از دگرگونی نعمت‌ها اندرز پذیرید و از هشدار هشداردهندگان بهره بگیرید» (فَاتَعظُوا بِالْأَعْيُرِ، وَاعْتَبِرُوا بِالْغَيْرِ، وَانْتَفِعُوا بِالْأَنْذَرِ).

«عبر» (جمع عبرت) اشاره به حوادث عبرت‌انگیزی است که در طول تاریخ به چشم می‌خورد و در عمر خود نیز فراوان دیده‌ایم و «غیر» (جمع غیره به معنای تغییر) اشاره به انقلاب‌ها و تغییرهای روزگار و دگرگونی نعمت‌ها و نزول بلاهاست و «انذر» (جمع نذیر) به معنای اندازکننده و هشدار دهنده است؛ اعم از: پیامبران و امامان یا آیات الهی و روایات آن‌ها و یا حوادث روزگار.

## نکته‌ها

### الف - خیل گواهان عمل

با این‌که خداوند، شاهد و ناظر اعمال ما در همه حال و در هر

۷۸- ق، آیه ۴۲.

۷۹- مرسلات، آیه ۳۶.

۸۰- مؤمن، آیه ۱۶.

۸۱- طارق، آیه ۹.

زمان و مکان است و علم او به همه چیز برای ثبت و ضبط اعمال به یقین کفایت می‌کند، برای اثبات حجت بیشتر و جلب توجه نیکوکاران و بدکاران، مراقبان مختلفی بر ما گمارده که شاهدان اعمال مایند؛ از جمله:

۱. اعضا و جوارح بدن ما و حتی پوست تن، مطابق آیاتی که نازل شده، گواه اعمال مایند. جالب این که بعد از مطرح شدن موضوع «شبهه سازی» این حقیقت برای همه روشن شده که هر ذره‌ای از ذرات بدن انسان یک انسان کامل را در خود جای داده است! و جالبتر اینکه اخیراً برای شبهه سازی از پوست تن استفاده کرده‌اند.

۲. «حفظه» و «کتاب» یعنی فرشتگان مأمور ثبت اعمال.

۳. زمینی که در آن زندگی می‌کنیم نیز شاهد و گواه دیگری است؛ قرآن مجید می‌فرماید: «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا!»؛ در آن روز، زمین تمام خبرهایش را بازگو می‌کند؛ چرا که پروردگارش به آن وحی کرده و آن را به نطق درآورده است.<sup>۸۲</sup>

۴. زمانی که در آن زندگی می‌کنیم نیز از گواهان روز قیامت است؛ چنان‌که امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «مَا مِنْ يَوْمٍ يَمُرُّ عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ: يَا بْنَ آدَمَ أَنَا يَوْمَ جَدِيدٌ وَ أَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ، فَقُلْ فِي خَيْرٍ وَ أَعْمَلْ فِي خَيْرٍ أَشْهَدُ لَكَ بِهَذَا الْيَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ روزی بر انسان نمی‌گذرد مگر این که آن روز به انسان می‌گوید: ای فرزند آدم!

من روز تازه‌ای هستم و بر اعمالت گواهم، در من سخنان خوب بگو و اعمال خوب بجا آور تا روز قیامت برای تو شهادت دهم.»<sup>۸۳</sup>

۵. و از همه فراتر گواهی پیامبران است؛ چرا که به گواهی قرآن مجید، پیامبر هر امتی روز قیامت گواه اعمال امت خویش است و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گواه بر همه آنهاست: (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ

۸۲- زلزال، آیات ۴ و ۵.

۸۳- بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۳۷۹.

بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا).<sup>۸۴</sup>

به این ترتیب هرانسانی در تمام عمر خود در میان این گواهان و مراقباتی که از شش جهت، متوجه اعمال اویند قرار گرفته و کسی که ایمان به حقیقت و حقانیت این گواهان داشته باشد سزاوار است که کم‌ترین خطایی از او سر نزنند.

### ب - سه جمله پر معنا

عبارت (فَاتَعظُوا بِالْأَعْيُرِ، وَاعْتَبِرُوا بِالْغَيْرِ، وَانْتَفِعُوا بِالْأَنْذَرِ) دارای سه جمله کوتاه و بسیار پرمعناست که برای بیدار ساختن غافلان بهترین عامل است و در هر یک از این سه جمله به حقیقتی جداگانه اشاره شده است.

در جمله اول، عبرت‌ها را اندرز دهنده می‌شمارد. این واژه، شامل تمام حوادث تکان دهنده‌ای که در گذشته و حال بوده است و تاریخ پیشین و معاصر آن را در بر گرفته است، می‌شود و حتی طبق آیات قرآن حوادث طبیعی مانند رفت و آمد شب و روز می‌تواند عبرت باشد: «يَقُلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ»<sup>۸۵</sup>؛ خداوند، شب و روز را دگرگون و جانشین یکدیگر می‌سازد در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت.

در دومین جمله، تغییراتی که در زندگی انسان‌ها و در مجموعه جهان پیدا می‌شود وسیله دیگری برای پند گرفتن شمرده است. عزیزان دیروز ذلیلان امروزند و ذلیلان دیروز، عزیزان امروز، حاکمان به سرعت محکوم و محکومان به سرعت حاکم می‌شوند. جوانان رعنا پیران خمیده می‌شوند و کودکان ضعیف و ناتوان، جوانانی نیرومند و قوی بنیه. همه چیز در حال تغییر است و

۸۴- نساء، آیه ۴۱.

۸۵- نور، آیه ۲۴.



چیزی پایدار نیست. از اجتماع پرشور و پرهیاهوی یک قرن قبل، امروز چیزی جز یک قبرستان خاموش باقی نمانده و از این شور و غوغایی که امروز برپاست یکصد سال بعد خبری نیست که نیست. چه پند و اندرز از این بهتر؟

در سومین جمله، اشاره به این می‌فرماید که فریاد انذارکنندگان و هشداردهندگان از هر سو بلند است. انبیا و اولیا، بزرگان و صلحا، آیات و روایات هر یک با زبان حال یا قال هشدار می‌دهند. می‌فرماید از این هشدارها بهره‌مند شوید.

#### خطبه ۴

بخش اول: **بِنَا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظُّلُمَاءِ، وَ تَسْتَمْتُمْ ذُرْوَةَ الْعُلْيَاءِ، وَ بِنَا اَفْجَرْتُمْ عَنِ السَّرَارِ، وَ قَرَّ سَمْعٌ لَمْ يَفْقَهِ الْوَاعِيَةَ، وَ كَيْفَ يُرَاعِي النَّبَاةَ مَنْ اصْمَتَهُ الصَّيْحَةَ؟ رِبْطٌ جَنَانٍ لَمْ يَفَارِقَهُ الْخَفَقَانُ.**

به وسیله ما در تاریکی‌های (جهل و گمراهی) هدایت یافتید و به کمک ما به اوج ترقی رسیدید و در پرتو شعاع ما (خاندان پیامبر ﷺ) صبح سعادت شما درخشیدن گرفت و تاریکی‌ها پایان یافت، کر باد! گوش‌های که ندای پند و اندرز را نشنود و چگونه، کسی که صبیحه و فریاد، او را «کر» کرده است می‌تواند صدای ملایم (مرا) بشنود؟ (آن کس که فرمان خدا و پیامبر را زیر پا گذارده، آیا فرمان مرا پذیرا می‌شود؟) و مطمئن باد! قلبی که از خوف خدا جدایی نپذیرد (و آماده پذیرش حق باشد).

#### شرح و تفسیر

#### چشم و گوش خود را باز کنید

امام علیه السلام در آغاز این خطبه به نعمت‌های فراوان و چشمگیری

که در سایه اسلام نصیب مسلمانان - مخصوصاً مسلمانان آغاز اسلام - شد اشاره کرده و در سه جمله کوتاه که با تشبیهات زیبایی همراه است این مطلب را چنین توضیح می‌دهد: «به وسیله ما در تاریکی‌های (جهل و گمراهی و جاهلیت) هدایت یافتید و به کمک ما به اوج ترقی رسیدید و در پرتو شعاع ما (خاندان پیامبر ﷺ) صبح (سعادت) شما درخشیدن گرفت و تاریکی‌ها پایان یافت.»

**(بِنَا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظُّلُمَاءِ، وَ تَسْتَمْتُمْ ذُرْوَةَ الْعُلْيَاءِ، وَ بِنَا اَفْجَرْتُمْ عَنِ السَّرَارِ).**

در جمله اول، امام به شرایط زمان جاهلیت که تاریکی جهل و فساد و جنایت همه جا را فرا گرفته بود اشاره می‌فرماید که در پرتو وجود پیامبر ﷺ، مردم صراط مستقیم را پیدا کردند و با سرعت به سوی مقصد حرکت نمودند.

در جمله دوم، ترقی و تکامل را به شتری تشبیه می‌کند که دارای کوهان است (با توجه به این که «تستمتم» از ماده سنام به معنای

۸۶- «اهْتَدَيْتُمْ» از «اهتدأ» به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه و ارباب لغت در جایی به کار می‌رود که انسان با میل و اراده خود هدایت را بپذیرد و در عبارت بالا نیز منظور همین است.

۸۷- «ظُلُمَاءٌ» (بر وزن صحراء) به گفته بعضی از محققان به معنای تاریکی آغاز شب است یا به تعبیر دیگر تاریکی بعد از نور، برخلاف ظلمت که مفهوم عامی دارد و به کار گرفتن این واژه در کلام امام علیه السلام شاید اشاره به این نکته باشد که دوران جاهلیت عرب در واقع، در تاریکی بعد از نور، یعنی دعوت انبیا اولوالعزم پیشین بود.

۸۸- «تَسْتَمْتُمْ» از ماده «ستم» (بر وزن قلم) به معنای بالا رفتن است و سنام (بر وزن مرام) به معنای کوهان شتر آمده است.

۸۹- «ذُرْوَةَ» از ماده «ذرو» (بر وزن سرو) به دو معنا آمده: یکی اشراف چیزی بر چیزی و به همین جهت به قلّه کوه یا کوهان، ذروه گفته می‌شود و دیگر ریختن و برانگنده شدن چیزی.

۹۰- «اَفْجَرْتُمْ» از ماده «فجر» در اصل به معنای شکافتن وسیع چیزی است و از آنجا که سبیده صبح، گویی تاریکی شب را می‌شکافد به آن فجر گفته‌اند و «اَفْجَرْتُمْ» به معنای داخل فجر و سبیدی صبح شدن است.

۹۱- «سَرَارٍ» از ماده «سر» به معنای پنهان و نقطه مقابل آشکار است و واژه «سرار» معمولاً به شب‌های آخر ماه که هوا کاملاً تاریک است گفته می‌شود.

کوهان شتر می‌باشد) و می‌فرماید: شما بر بالای آن کوهان قرار گرفتید که اشاره به اوج ترقی و تکاملی است که نصیب مسلمین در پرتو اسلام شد و همه مورخان شرق و غرب در کتاب‌های خود به هنگام شرح تمدن اسلام به آن اعتراف و اذعان دارند.

در جمله سوم، وضع جامعه جاهلی را به شب‌های تاریک ماه و محاق (با توجه به این که سرار به معنای شب‌هایی است که ماه مطلقاً در آن نمی‌درخشد) تشبیه کرده و می‌فرماید: «به وسیله پیامبر و خاندان او پرده‌های تاریکی شکافته شد و داخل در فجر و صبح سعادت شدید.»

در واقع این تعبیرات از سرچشمه قرآن گرفته شده که اسلام و ایمان و وحی الهی را تشبیه به نور کرده، گاه می‌فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ؛ خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آوردند و آن‌ها را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌برد»<sup>۹۲</sup> و در جایی دیگر می‌فرماید: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ؛ به یقین از سوی خداوند نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد و خداوند به برکت آن، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند به راه‌های سلامت هدایت می‌کند و به اذن خود از تاریکی‌ها به سوی روشنایی می‌برد»<sup>۹۳</sup> و گاه می‌فرماید: «وَ أَنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ»<sup>۹۴</sup>.

سپس امام علیه السلام به عنوان نکوهش از کسانی که گوش شنوا ندارند و تعریف و تقدیر از افراد واقع بین و آگاه، می‌افزاید: «کر باد! گوش‌های که ندای بلند پند و اندرز را درک نکنند» (وَقَرَّ سَمْعٌ لَمْ يَفْقَهِ الْوَاعِيَةَ).

۹۲- سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۹۳- سوره مائده، آیات ۱۵ و ۱۶.

۹۴- سوره زخرف، آیه ۲۴.



واژه «وقر» هم در مورد کبری به کار می رود و هم سنگینی گوش؛ و منظور از «واعیة» فریادهای بلند است و اشاره به آیات صریح و کوبنده قرآن در مسائل مهم اعتقادی و عملی و اخلاقی و همچنین سنت آشکار پیامبر اسلام ﷺ و تعبیر به «لَمْ يَفْقَهُ» درک نکرده» به جای «لَمْ يَسْمَعْ؛ نشنیده است» به خاطر این است که تنها شنیدن اثری ندارد مهم درک کردن است.

سپس می فرماید: «کسی که صیحه و فریاد، او را (کر) کرده است چگونه می تواند آهنگ ملایم (مرا) بشنود» (وَكَيْفَ يُرَاعِي النَّبَاةَ<sup>۹۵</sup> مَنْ أَصَمَّتْهُ الصَّيْحَةُ).<sup>۹۶</sup>

اشاره به این که اینها که فرمان خدا و پیامبر اکرم ﷺ را زیر پا گذارده اند چگونه ممکن است سخنان مرا بشنوند!

از آنجاکه در برابر این گروه، گروه دیگری وجود دارد که طرفدار حق هستند، می فرماید: «مطمئن باد! قلبی که از خوف خدا جدایی نپذیرد (و حقیقت را درک کند و در برابر آن خاضع باشد)» (رَبِطَ جَنَانٌ لَمْ يُفَارِقْهُ الْخَفَقَانُ).<sup>۹۷</sup>

۹۵- «نبأة» در اصل از ماده «نبا» به معنای آمدن از مکانی به مکان دیگر است و از آنجاکه خبر از مکانی به مکان دیگر می رود به آن نبا می گویند و «نبأة» به معنای صدای آهسته است چون از مکانی به مکان دیگر می رود. (مقایس اللغة).

۹۶- بعضی از شارحان نهج البلاغه تصریح کرده اند که منظور از «أصمَّتْهُ الصَّيْحَةُ» در این جا این نیست که فریاد وحی آنان را کر کرده است؛ بلکه به این معناست که آنها از شنیدن فریاد وحی کر هستند، مانند: «فَأَنْتَ تَسْمَعُ الصَّمَّ وَتَوُكَاؤُوا لَا يَفْقَهُونَ». (سوره یونس، آیه ۴۲).

۹۷- «جنان» به معنای قلب است چرا که در سینه انسان پنهان است و این واژه از «جن» (بر وزن فن) به معنای پنهان شدن گرفته شده است و به همین جهت به باغ های پر درخت که زمین آن پوشیده از درختان است «جنت» و به بچه های که در شکم مادر است «جنین» و به طایفه بریان که از نظرها پوشیده اند «جن» گفته می شود و دیوانه را نیز به این جهت «مجنون» می گویند که عقلش پوشیده شده، یا «جن» به درون او راه یافته است.

۹۸- «خفقان» در اصل به معنای «اضطراب» است.

### نکته

#### هدایت در پرتو خاندان وحی

آنچه در فراز بالا از کلام امام علیؑ خواندیم، اشاره به یک واقعیت مهم تاریخی است که از مقایسه عصر جاهلیت عرب با دوران شکوفایی بعد از طلوع اسلام، روشن می شود که عرب جاهلی از نظر معتقدات دینی، مسائل مربوط به مبدأ و معاد، نظام اجتماعی، نظام خانواده، اخلاق، تقوا و وضع اقتصادی در چه سطحی بوده و بعد از نزول قرآن و اسلام در چه سطحی قرار گرفت.

تفاوت در میان این دو آن قدر زیاد است که جز تعبیر به یک معجزه بزرگ، تعبیر دیگری برای آن نمی توان تصور کرد.

آنچه امام علیؑ در این بخش از خطبه بیان فرموده که: ظلمت و تاریکی تمام جامعه آنان را در بر گرفته بود و با ظهور اسلام سپیده صبح سعادت آشکار گشت و بر قلّه های معرفت و فرهنگ و تمدن قرار گرفتند، فقط یک اشاره کوتاه بود و شرح آن را در کتب تاریخ تمدن اسلام باید مطالعه کرد. این معنا در خطبه های متعددی از نهج البلاغه با توضیح بیشتری آمده است.

**بخش دوم:** مَا زِلْتُ أَنْتَظِرُ بِكُمْ عَوَاقِبَ الْعُدْرِ، وَأَتَوَسَّمُكُمْ بِحَلِيَّةِ الْمُغْتَرِّينَ، حَتَّى سَتَرْتَنِي عَنْكُمْ جَلْبَابَ الدِّينِ، وَبَصَّرْتَنِيكُمْ صِدْقَ النَّبِيَّةِ. أَقَمْتُمْ لَكُمْ عَلَى سُنَنِ الْحَقِّ فِي جَوَادِّ الْمَضَلَّةِ، حَيْثُ تَلْتَقُونَ وَلَا دَلِيلَ، وَتَحْتَرِقُونَ وَلَا تُمَيِّهُونَ.

من همواره منتظر عواقب پیمان شکنی شما بودم و نشانه فریب خوردگان را در شما می دیدم ولی به خاطر استتار شما در لباس دین بود که از شما چشم پوشیدم (و راز شما را افشا نکردم) در حالی که صفای دل، مرا از درون شما آگاهی می داد (و از نیرنگ های شما آگاه بودم). من در کنار جاده های گمراه کننده

ایستادم تا شما را به طریق حق رهنمون شوم، در آن هنگام که گرد هم جمع می شدید و راهنمایی نداشتید و تشنه رهبر شایسته ای بودید و برای پیدا کردن این آب حیات تلاش می کردید و به جایی نمی رسیدید.

پیمان شکنی شما را پیش بینی می کردم، ولی...

در این بخش از خطبه، امام علیؑ بازماندگان «جنگل جمل» را مخاطب ساخته، می فرماید: «من همواره منتظر عواقب پیمان شکنی شما بودم و نشانه فریب خوردگان را در شما می دیدم!» (مَا زِلْتُ أَنْتَظِرُ بِكُمْ عَوَاقِبَ الْعُدْرِ، وَأَتَوَسَّمُكُمْ<sup>۹۹</sup> بِحَلِيَّةِ الْمُغْتَرِّينَ<sup>۱۰۰</sup>).

در روایات آمده است که «طلحه و زبیر» مدتی بعد از بیعت با «علی» علیؑ، به خدمتش آمدند و برای رفتن به «عمره» از آن حضرت اجازه گرفتند.

امام علیؑ که آثار نفاق و پیمان شکنی را در آنان می دید، بار دیگر از آن ها پیمان وفاداری و بیعت گرفت، ولی همان گونه که می دانیم به پیمان خود وفادار نماندند و آتش «جنگ جمل» را روشن کردند که در آن آتش، بیش از ده هزار نفر از مسلمین سوختند و بی شک گروه زیاد دیگری در این توطئه سهیم و شریک بودند و با این که بیعت کرده بودند درصدد پیمان شکنی برآمدند و مخاطب «علی» علیؑ همین گروهند.

«ابن ابی الحدید» در یکی از کلمات خود نقل می کند که: «علی» علیؑ در آن روزی که «زبیر» با او بیعت کرد فرمود: «من از این بیم دارم که تو پیمان خود را بشکنی و با این بیعت مخالفت کنی!» عرض کرد: «بیم نداشته باش چنین چیزی تا ابد از من

۹۹- «أَتَوَسَّمُكُمْ» از ماده «وسم» (بر وزن رسم) به معنای اثر و علامت است و این جمله اشاره به این است که من آثار پیمان شکنی را از آغاز در شما می دیدم.

۱۰۰- «مُغْتَرِّينَ» از ماده «غرور» به معنای فریب است.



سر نمی‌زند! امام علیه السلام فرمود: «خداوند گواه و شاهد من بر این موضوع باشد؟» عرض کرد: «آری» پس از چند روز «طلحه و زبیر» خدمت امیرمؤمنان علیه السلام آمدند و عرض کردند: «تو می‌دانی در زمان حکومت «عثمان» چه اندازه به ما جفا شد! و می‌دانی او همواره طرفدار «بنی امیه» بود اکنون که خداوند خلافت را به تو سپرده است، بعضی از این فرمانداری‌ها را در اختیار ما بگذار!»

امام علیه السلام فرمود: «به قسمت الهی راضی باشید تا من در این باره فکر کنم و بدانید من کسی را در این امانت شریک نمی‌کنم مگر این که از دیانت و امانت او راضی و مطمئن باشیم...» آن‌ها از نزد حضرت بیرون آمدند در حالی که یأس از رسیدن به مقام، آن‌ها را فرا گرفته بود و چیزی نگذشت که اجازه برای «عمره» گرفتند. عجیب‌تر این که بنا به گفته «ابن ابی الحدید» هنگامی که نامه «علی علیه السلام» به «معاویه» رسید که: مردم همگی با من بیعت کرده‌اند و تو هم برای من بیعت بگیر و بزرگان اهل شام را نزد من بفرست؛ «معاویه» (سخت دستپاچه شد و) نامه‌ای به «زبیر» نوشت و او را به عنوان امیرالمؤمنین خطاب کرد و گفت از تمام مردم «شام» برای تو بیعت گرفتم با سرعت به سوی «کوفه» و «بصره» برو و این دو شهر را تسخیر کن که بعد از تسخیر این دو، هیچ مشکلی وجود ندارد و بعد از تو برای «طلحه» بیعت گرفتم، بروید و مردم را به عنوان خونخواهی «عثمان» بشورانید.<sup>۱۰۱</sup>

سپس می‌افزاید: «ولی به خاطر استتار شما در لباس دین بود که از شما چشم پوشیدم (و راز شما را افشا نکردم) در حالی که صفای دل، مرا از درون شما آگاهی می‌داد (و از توطئه‌ها و نیرنگ‌های شما به لطف الهی آگاه بودم)» (حَتَّى سَتَرْتَنِي عَنْكُمْ جَلَابُ الدِّينِ،

۱۰۱- ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۳۰ و ۲۳۱.

۱۰۲- «جلیاب» به معنای پرده، پیراهن و روسری و جادر آمده است.

وَبَصَّرَنِيكُمْ صِدْقُ النَّبِيِّ).

در حقیقت این دو جمله امام علیه السلام پاسخ به دو سؤال متعدّد می‌باشد: «اولاً: اگر امام انتظار پیمان شکنی آن‌ها را داشت و نشانه‌هایش را در آن‌ها می‌دید چرا این مطلب را آشکار نفرمود؟ و ثانیاً: این آگاهی بر درون و باطن آن‌ها از کجا پیدا شد؟ امام در پاسخ سؤال اوّل می‌فرماید: «استتار در پرده دین بود که ایجاب می‌کرد این راز مکتوم بماند» و در پاسخ سؤال دوّم می‌فرماید: «صفای دل، مرا آگاه ساخت».

بعضی از شارحان «نهج البلاغه» احتمال دیگری در تفسیر جمله اوّل داده‌اند و آن این که شما مرا نشناختید و دلیل آن این بود که پرده خیال و برداشت نادرست از دین، مانع شناخت شما از من بود و یا دیانت من مانع شناخت شما از من گردید؛ ولی با توجه به تکلفاتی که این تفسیر دارد و تناسب چندانی با جمله‌های قبل در آن دیده نمی‌شود، تفسیر اوّل صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

در پایان این سخن می‌فرماید: «من در کنار جاده‌های گمراه کننده ایستادم تا شما را به طریق حق رهنمون شوم؛ در آن هنگام که گرد هم جمع می‌شدید و راهنمایی نداشتید و تشنه رهبر شایسته‌ای بودید و برای پیدا کردن این آب حیات، تلاش می‌کردید و به جایی نمی‌رسیدید» (أَقَمْتُ لَكُمْ عَلَى سُنَنِ الْحَقِّ فِي جَوَادِ الْمَضَلَّةِ<sup>۱۰۴</sup>، حَيْثُ تَلْتَقُونَ وَلَا دَلِيلَ وَتَحْتَفِرُونَ وَلَا تُمَيِّهُونَ<sup>۱۰۵</sup>).

در حقیقت امام علیه السلام آنان را در عصر «عثمان» مخصوصاً سال‌های

۱۰۳- «جواد» جمع «جاده» به معنای راه‌های بزرگ و وسیع است.

۱۰۴- «مَضَلَّة» از ماده «ضلال» به معنای جایی است که انسان را به گمراهی می‌کشاند. بنابراین «جواد المَضَلَّة» به معنای راه‌های ناشناخته و گمراه کننده است.

۱۰۵- «تُمَيِّهُونَ» از ماده «مؤه» (بر وزن نوع) به معنای آبدار شدن و آب دادن است و کلمه «ماء» از همین واژه گرفته شده است و «أماة» به معنای رسیدن به آب است. بنابراین «لا تُمَيِّهُونَ» یعنی به آب نمی‌رسید (هرچند تلاش برای کندن چاه می‌کنید).

آخر عمر او، تشبیه به مسافرانی می‌کند که راه را گم کرده و در بیراهه گرفتار شده و از تشنگی می‌سوزند و جای جای زمین را برای رسیدن به آب حفر می‌کنند و به آب دست نمی‌یابند؛ ولی امام علیه السلام به یاری آن‌ها می‌آید، به صراط مستقیم هدایتشان می‌کند و از سرچشمه هدایت سیرایشان می‌سازد.

به آن‌ها توجه می‌دهد که اگر در آن دوران تاریک و طوفانی من نبودم چه مشکلات و گرفتاری‌های عظیم دینی و دنیوی دامانتان را می‌گرفت.

### نکته‌ها

#### ۱- دید باطن!

امام علیه السلام در این جا به نکته مهمی اشاره فرموده است و آن این که: «صفای دل و صدق نیت از اسباب بصیرت و روشن بینی است» مؤمنان پاکدل، مسائلی را می‌بینند که از دیگران پنهان است و این حقیقتی است که هم در قرآن مجید به آن اشاره شده و هم در روایات اسلامی، قرآن می‌گوید: «إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا، اِذَا تَقَوَّا يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا، اِذَا تَقَوَّا يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا، اِذَا تَقَوَّا يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»<sup>۱۰۶</sup>.

پنهان‌ترین چهره‌هایش بشناسید»<sup>۱۰۶</sup>. در حدیث معروفی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده، می‌خوانیم: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ؛ از هوشیاری مؤمن بهره‌بردارید که او به کمک نور خدا می‌بیند»<sup>۱۰۷</sup> و در حدیث دیگری از امام «علی بن موسی الرضا علیه السلام» می‌خوانیم: «مَامِنٌ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَهُ فِرَاسَةٌ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَلَى قَدْرِ إِيْمَانِهِ وَ مَبْلَغِ اسْتِبْصَارِهِ وَ عِلْمِهِ وَ قَدْ جَمَعَ اللَّهُ لِلْإِيْمَةِ مِنَّا

۱۰۶- سوره انفال، آیه ۲۹.

۱۰۷- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۸.



مَا فَرَّقَهُ فِي جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ؛ هیچ مؤمنی نیست مگر این که هوشیاری خاصی دارد که با نور الهی به اندازه ایمان و مقدر بصیرت و علم خود می‌بیند و خداوند برای امامان اهل بیت علیهم‌السلام آنچه را به همه مؤمنان داده قرار داده و در همین زمینه در کتابش فرموده: در این، نشانه‌هایی است برای هوشیاران.

سپس افزود: «نخستین متوسمان (هوشیاران روشن بین) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سپس امیرمؤمنان علیه‌السلام و بعد از او حسن و حسین علیهم‌السلام و امامان از فرزندان حسین علیه‌السلام تا روز قیامتند»<sup>۱۰۸</sup> اجالب این که: امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام این سخنان را در پاسخ کسی فرمود که سؤال کرده بود: چگونه شما از قلوب مردم آگاه می‌شوید و خبر می‌دهید؟!

در حقیقت حقایق جهان پرده‌ای ندارد، این ما هستیم که به خاطر هوا و هوس‌ها و وسوسه‌های شیطانی پرده در برابر چشم قلب خود ایجاد می‌کنیم و اگر با نور تقوا و ایمان این پرده‌ها کنار رود همه چیز آشکار است.

چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است: «لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ إِلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى الْمَلَكُوتِ؛ اگر شیاطین دل‌های فرزندان آدم را احاطه نکنند می‌توانند به عالم ملکوت (و باطن این جهان) نظر بیفکنند»<sup>۱۰۹</sup>

حقیقت سرایی است آراسته

هوا و هوس گرد برخاسته!

نیبنی که هر جا که برخاست گرد

نبیند نظر گرچه بیناست مرد؟!

۱۰۸- بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۲۸، ح ۱۳.

۱۰۹- بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۵۹ (بابا القلب و صلاحه).

۲- پرده پوشی بر عیوب مردم غالب افراد دارای عیوب پنهانی هستند و گاه انسان از طرق عادی یا از طریق فراست و ایمانی از آن آگاه می‌شود؛ وظیفه هر کس - مخصوصاً رهبران جامعه - این است تا آن جا که خطری برای اجتماع به وجود نیاید در عیب پوشی بکوشند و پرده دری نکنند؛ چرا که پرده درپها از یکسو، احترام شخصیت افراد را در هم می‌شکند و از سوی دیگر، آن‌ها را در ارتکاب گناه جسور می‌کند؛ زیرا در پرده بودن عیب همواره سبب احتیاط افراد است، اما اگر کار به رسوایی کشید دیگر کسی ملاحظه نمی‌کند و از همه این‌ها گذشته پرده دری باعث اشاعه فحشا در جامعه و آلوده شدن دیگران به گناه می‌گردد.

به همین دلیل در احادیث اسلامی تأکید فراوانی بر این مطلب شده است در حدیثی می‌خوانیم که یکی از حقوق مؤمنان، بر یکدیگر این است که: «اسرار و عیوب یکدیگر را بیوشانند و خوبی‌ها را آشکار سازند» (وَأَكْتُمُ سِرَّهُ وَ عَيْبُهُ وَأَظْهَرُ مِنْهُ الْحَسَنَ).<sup>۱۱۰</sup> در حدیث دیگری از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم: «مَنْ سَتَرَ عَلَى مُؤْمِنٍ عَوْرَةً يَخَافُهَا سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَعِيْنِ عَوْرَةً مِنْ عَوْرَاتِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؛ کسی که عیب مؤمنی را که از آشکار شدنش بیمناک است بیوشاند، خداوند هفتاد عیب او را در دنیا و آخرت می‌پوشاند»<sup>۱۱۱</sup> امام علیه‌السلام در بالا اشاره پرمعنایی به این دستور اسلامی کرده و پایبندی خود را نسبت به آن آشکار ساخته، البته همان گونه که گفتیم این در موردی است که عیوب پنهانی سرچشمه مشکلات اجتماعی نگردد که در آن جا وظیفه افشاگری به میان می‌آید. ولی نباید به بهانه این استثنا اسرار و عیوب مردم را فاش کرد؛ بلکه باید به راستی محل روشنی برای این استثنا پیدا شود.

۱۱۰- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۲۹، ح ۳ (باب ان المؤمن صفتان).

۱۱۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۰۰، ح ۵.

بخش سوم: الْيَوْمَ أَنْطَقُ لَكُمْ الْعَجْمَاءَ ذَاتَ الْبَيَانِ! عَزَبَ رَأَى أُشْرَىء تَخَلَّفَ عَنِّي! مَا شَكَّكَتْ فِي الْحَقِّ مُذْ أَرَيْتَهُ! لَمْ يُوجَسْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ خَيْفَةً عَلَى نَفْسِهِ، بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجُهَالِ وَ دَوْلِ الضَّلَالِ! الْيَوْمَ تَوَاقَفْنَا عَلَى سَبِيلِ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ. مَنْ وَثِقَ بِمَا لَمْ يَنْظُمَا.

من امروز حوادث عبرت انگیز تاریخ را که خاموش است و برای اهل معرفت گویاست برای شما به سخن در می‌آورم تا حقایق را فاش کنم، آن کس که از دستورات من تخلف کند، از حق دور گشته است؛ (چرا که) از زمانی که حق را به من نشان داده‌اند هرگز در آن تردید نکرده‌ام (و نگرانی من هرگز به خاطر خودم نبوده بلکه به خاطر این بود که مبادا مردم گمراه شوند همان گونه که) موسی علیه‌السلام هرگز احساس ترس نسبت به خودش نکرد بلکه از این می‌ترسید که جاهلان و دولت‌های ضلالت غلبه کنند و مردم را به گمراهی کشند، امروز ما و شما بر سر دو راهی حق و باطل قرار گرفته‌ایم (ما به سوی حق می‌رویم و شما به راه باطل، چشم باز کنید و در کار خود تجدید نظر نمایید) کسی که اطمینان به آب داشته باشد تشنه نمی‌شود (و تشنگی‌های کاذب او را آزار نمی‌دهد، همچنین کسی که رهبر و راهنمای مطمئنی دارد در دام شک و وسوسه‌های شیطان نمی‌افتد).

### شرح و تفسیر

#### امروز پرده‌ها را کنار می‌زنم!

جمله‌های متعددی که در این فراز از کلام آمده است هر کدام اشاره به نکته مهمی دارد و به نظر می‌رسد که در لابه لای این جمله‌ها، جمله‌های بیشتری بوده است که مرحوم «سید رضی»<sup>(د)</sup> به هنگام تلخیص کردن، آن‌ها را ساقط نموده است. چرا که سیره



مرحوم «سید رضی»<sup>(۱۶)</sup> بر این قرار داشته که از خطبه‌ها گلچین می‌کرده و قسمت‌هایی را کنار می‌گذاشته؛ گاهی بیشتر و گاهی کمتر.

به هر حال نخستین نکته‌ای را که امام علیه السلام در این جا به آن اشاره می‌کند این است که می‌فرماید: «من امروز (حوادث) بی‌زبانی که صد زبان دارد برای شما به سخن در می‌آورم (تا حقایق را فاش کند)» (الْيَوْمَ أَنْطِقُ لَكُمْ الْعَجْمَاءَ ذَاتَ الْبَيَانِ).

«عجماء» به معنای حیوان بی‌زبان است، ولی گاه به حوادث و مسائل دیگری که سخن نمی‌گوید نیز اطلاق می‌شود و لذا بسیاری از شارحان نهج البلاغه معتقدند که «عجماء» در این جا اشاره به حوادث عبرت آمیزی است که در عصر او یا در گذشته، روی داده و هر کدام برای خود زبان‌حالی دارند و انسان‌ها را پند و اندرز می‌دهند. امام پیام‌های آن‌ها را با بیان رساتری در این جا و در موارد دیگر بیان می‌کند و نکته‌های عبرت آموز آن‌ها را شرح می‌دهد.

این احتمال نیز داده شده است که منظور از آن صفات کمال خود آن حضرت و یا اوامر الهی است که این‌ها نیز گویی خاموشند و امام سخنان آن‌ها را بازگویی می‌کند.

در جمله دوم امام علیه السلام با قاطعیت می‌فرماید: «آن کس که از دستورات من تخلف کند از حق دور گشته است زیرا از زمانی که حق را به من نشان داده‌اند هرگز در آن تردید نکرده‌ام (بنابراین آنچه می‌گویم حق است و هرکس تخلف کند از حق فاصله گرفته)» (عَزَبَ رَأَى أُمْرِي تَخَلَّفَ عَنِّي، مَا شَكَّكَ فِي الْحَقِّ مَذْأَرِيَّتَهُ).

در واقع صدر و ذیل این کلام از قبیل علت و معلول یا دلیل و مدعاست و با توجه به این که امام علیه السلام در دامان حق پرورش یافته و در آغوش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بزرگ شده و همواره کاتب وحی و

شاهد معجزات بوده و از همه بالاتر «بَابُ مَدِينَةِ عِلْمِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله» و به منزله در ورودی برای شهر علم پیامبر بوده است و علاوه بر عالم ظاهر، به عالم شهود و باطن راه یافته است، این سخن هرگز ادعای گزافی نیست.

بعضی از شارحان احتمال دیگری در جمله «عَزَبَ رَأَى أُمْرِي...» داده‌اند و آن این که از قبیل نفرین باشد یعنی: «دور باد رأی کسی که از دستوراتم تخلف کند» ولی معنای اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

در سومین جمله، به پاسخ سؤالی می‌پردازد که بعد از داستان «جنگ جمل» به ذهن بعضی می‌رسید و آن این که چرا امام علیه السلام از ماجرای این جنگ نگران بود؟

می‌فرماید: نگرانی من هرگز به خاطر خودم نبود بلکه به خاطر این بود که مبادا با آمدن همسر پیامبر صلی الله علیه و آله به میدان، و فریاد دروغین خون‌خواهی قتل «عثمان» و حضور جمعی از صحابه پیمان شکن در لشکر دشمن، گروهی از عوام به شک و تردید بیفتند، درست همانند نگرانی موسی به هنگام رویارویی با ساحران. «موسی هرگز احساس ترس نسبت به خودش نکرد، بلکه از این می‌ترسید که جاهلان و دولت‌های ضلالت غلبه کنند و مردم را به گمراهی بکشانند» (يُوجِسُ مُوسَى علیه السلام خِيفَةَ عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجُهَالِ وَ دَوْلِ الضَّلَالِ).

این جمله اشاره به آیات سوره «طه» است آنجا که خداوند می‌فرماید: «قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَ إِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ لَقِيَ، قَالَ بَلِ الْقَوَا، فَاذًا جِبَالُهُمْ وَ عَصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةَ مُوسَى؛ ساحران گفتند ای موسی! آیا تو اول عصای خود را می‌افکنی یا ما اول باشیم؟ گفت: شما اول بیفکنید، در این هنگام طنابها و عصاهای آنان بر اثر سحرشان چنان به نظر

می‌رسید که حرکت می‌کند، موسی ترس خفیفی در دل احساس کرد» (مبادا مردم گمراه شوند!)<sup>(۱۷)</sup>

در چهارمین جمله به مردم و بازماندگان جنگ جمل هشدار می‌دهد که: «امروز ما و شما در جاده حق و باطل قرار گرفته‌ایم (یا به تعبیر دیگر بر سر دو راهی حق و باطل قرار گرفته‌ایم که ما به سویی می‌رویم و شما به سوی دیگر! ما در متن حق هستیم و متأسفانه شما بر باطل و در لبه پرتگاه!)» (الْيَوْمَ تَوَاقَفْنَا عَلَى سَبِيلِ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ).

درست چشم باز کنید و وضع خود را ببینید که بر امام زمانتان خروج کرده‌اید! و احترام بیعت را نگه نداشته و پیمان الهی را شکسته‌اید و در میان مسلمین شکاف ایجاد کرده‌اید! و خون‌های گروه عظیمی را ریخته‌اید! و مسئولیت بزرگی در پیشگاه خدا و برای «یوم المعاد» جهت خود فراهم کرده‌اید! نیک ببینیدشید و در وضع خود تجدید نظر کنید!

سرانجام در آخرین جمله می‌فرماید: «کسی که اطمینان به آب داشته باشد تشنه نمی‌شود (و تشنگی‌های کاذب که معمولاً هنگام وحشت از فقدان آب، بر انسان چیره می‌شود به او دست نمی‌دهد)» (مَنْ وَثِقَ بِمَاءٍ لَمْ يَظْمَأْ).

اشاره به این که آن کسی که رهبر و راهنمای مطمئنی دارد، گرفتار شک و تردید و وسوسه‌های شیطانی و اضطراب و بی‌اعتمادی نمی‌گردد؛ چرا که خود را در کنار چشمه آب زلال معرفت احساس می‌کند و در مشکلات به او پناه می‌برد و از او فرمان و دستور می‌گیرد، شما هم اگر رهبر خود را بشناسید و به او اعتماد

۱۱۲- سوره طه، آیات ۶۵ تا ۶۷.

۱۱۳- توجه داشته باشید که «توافقنا» از ماده «وقوف» به معنای ایستادن است (اقاف مقدم بر فاء است).



کنید، با اطمینان خاطر در راه حق گام می‌نهیید و از تزلزل و تردید و وسوسه‌های نفس و شیطان در امان خواهید بود.

**نکته**

**مبارزه حق و باطل**

در کلام بالا حق و باطل به دو جاده تشبیه شده است که گروهی از این و گروهی از آن می‌روند، اگر بخواهیم این دو واژه را در یک عبارت کوتاه و روشن تفسیر کنیم باید بگوییم حق همان واقعیت است و باطل پندارهای بی‌اساس و سراب‌هایی که به صورت آب نمایان می‌شود. به این ترتیب ذات پاک خداوند که از هر واقعیتی روشن‌تر و بارزتر است، نخستین چیزی است که شایسته نام حق است و غیر او به هر مقدار که با او ارتباط دارد حق است و به هر اندازه از او بیگانه است باطل است. عالم امکان، به خاطر انتسابش به خدا حق است و به خاطر آمیخته بودن با جنبه‌های عدمی، باطل است. تمام راه‌هایی که انسان را به سوی خدا می‌برد و به هستی او تکامل می‌بخشد و مراحل تازه‌ای از حیات جاوید به او می‌دهد، حق است و آنچه او را از خدا دور می‌کند و به او هام و خیالات و پندارها پایبند می‌سازد، باطل است. صحنه این جهان صحنه مبارزه حق و باطل است که قرآن مجید برای مجسم ساختن ابعاد این مبارزه و نتیجه و سرانجام آن، مثال بسیار جالب و پرمعنایی در سوره «رعد» بیان فرموده است: حق را به آبی تشبیه می‌کند که از آسمان نازل می‌شود و به صورت سیلاب از دامنه کوه‌ها جاری می‌شود و باطل را به کف‌هایی تشبیه می‌کند که بر اثر آلودگی آب بر آن ظاهر می‌شود، *أَمَّا مَدَّتْ زِيَادِي طُولَ نَمِي كَشَدَّ آبٌ وَارِدٌ جَلْغَةً مِي شُودِ أَلُودُكِي تِه نَشِينِ مِي شُودِ، كَفِّهَا*

از بین می‌رود و آنچه مایه حیات و آبادانی است باقی می‌ماند.<sup>۱۱۴</sup>

**خطبه ۱۷۴**

قَدْ كُنْتُ وَمَا أَهْدِدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أَرْهَبُ بِالضَّرْبِ؛ وَأَنَا عَلِيٌّ مَا قَدَّ وَعَدَنِي رَبِّي مِنَ النَّصْرِ. وَاللَّهِ مَا اسْتَعْجَلْتُ مُتَجَرِّدًا لِلطَّلَبِ بِدَمِ عَثْمَانَ إِلَّا خَوْفًا مِنْ أَنْ يُطَالَبَ بِدَمِهِ، لِأَنَّهُ مَطْنَتُهُ، وَلَمْ يَكُنْ فِي الْقَوْمِ أَحْرَصُ عَلَيْهِ مِنْهُ، فَأَرَادَ أَنْ يُعَالِطَ بِمَا أُجْلَبُ فِيهِ لِيَلْتَبَسَ الْأَمْرُ وَيَقَعَ الشُّكُ. وَاللَّهِ مَا صَنَعْتُ فِي أَمْرِ عَثْمَانَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ، لَيْسَ كَانَ ابْنُ عَفَّانٍ ظَالِمًا - كَمَا كَانَ يَزْعُمُ - لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُوَازَرَ قَاتِلِيهِ، وَأَنْ يُنَابِذَ نَاصِرِيهِ. وَلَيْسَ كَانَ مَظْلُومًا لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُنْتَهَبِينَ عَنْهُ، وَالْمُعَدِّرِينَ فِيهِ وَلَيْسَ كَانَ فِي شُكٍ مِنَ الْخُصَلْتَيْنِ، لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْتَرِلَهُ وَيُرَكِّدَ جَانِبًا، وَيَدْعَ النَّاسَ، مَعَهُ، فَمَا فَعَلَ وَاحِدَةً مِنَ الثَّلَاثِ، وَجَاءَ بِأَمْرٍ لَمْ يَعْرِفْ بَابَهُ، وَلَمْ تَسْلَمْ مَعَاذِيرُهُ.

من هیچ گاه در گذشته به جنگ تهدید نمی‌شدم و هرگز کسی مرا از ضرب شمشیر نمی‌ترسانید (چرا که همه می‌دانستند من مرد جنگم به علاوه) من به همان وعده پیروزی که پروردگارم داده است باقی‌ام و به آن ایمان دارم. به خدا سوگند، او (طلحه) با شتاب برای خون‌خواهی عثمان اقدام نکرد؛ مگر به جهت این که می‌ترسید خودش نسبت به خون عثمان بازخواست شود؛ زیرا او به این کار متهم بود و در میان مردم، کسی حریص‌تر از او بر قتل عثمان نبود و او در واقع، می‌خواست با جمع‌آوری گروهی گرد خود (به نام خون‌خواهی عثمان) غلط اندازی کند و امر را بر مردم مشتبه سازد و آن‌ها را به شک بیندازد.

به خدا سوگند، او می‌بایست در مورد عثمان یکی از سه کار را انجام می‌داد؛ ولی هرگز چنین کاری را نکرد (نخست این که) اگر

۱۱۴- سوره رعد، آیه ۱۷.

فرزند عفان (یعنی عثمان) ستمکار بود - چنان که او می‌اندیشید - سزاوار بود با قاتلان او همکاری کند و با یارانش مبارزه نماید و اگر او مظلوم بود سزاوار بود از قتل او جلوگیری کند و برای کارهایش عذر موجهی ارائه دهد و اگر در میان این دو امر شک و تردید داشت خوب بود کناره‌گیری می‌کرد و به گوشه‌ای می‌رفت و مردم را با او تنها می‌گذاشت؛ ولی او هیچ کدام از این سه را انجام نداد و به کاری دست زد که دلیل روشنی بر آن نبود و عذرهای ناموجهی برای کار خود آورد (نخست بر ضد او قیام کرد سپس به خون‌خواهی او برخاست).

**شرح و تفسیر**

**کارهای ضد و نقیض طلحه دلیل رسوایی اوست**

امام علیه السلام در آغاز این خطبه اشاره به تهدیدهای طلحه و زبیر کرده، می‌فرماید: «من هیچ گاه در گذشته به جنگ تهدید نمی‌شدم و هرگز کسی مرا از ضرب شمشیر نمی‌ترسانید (چرا که همه می‌دانستند من مرد جنگم و هرگز از مبارزه با دشمن هراسی ندارم)» (قَدْ كُنْتُ وَمَا أَهْدِدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أَرْهَبُ بِالضَّرْبِ).

اشاره به این که همگان ضرب شمشیر مرا در جنگ‌های اسلامی دیده بودند که برترین شجاعان عرب را به خاک افکندم و نام مرا همگان با دلیری و شجاعت قرین می‌دانستند. تعجب آور است که چگونه طلحه و زبیر به خود اجازه می‌دهند مرا به جنگ تهدید کنند! با این که خودشان در جنگ‌ها حاضر و ناظر بودند.

سپس می‌فرماید: «(اضافه بر این) من به همان وعده پیروزی که پروردگارم داده است باقی‌ام و به آن ایمان دارم» (وَأَنَا عَلِيٌّ مَا قَدَّ وَعَدَنِي رَبِّي مِنَ النَّصْرِ).



این تعبیر ممکن است اشاره به وعده‌ای باشد که خداوند به همه مؤمنان ثابت قدم داده و فرموده است: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ»؛ ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند در زندگی دنیا و (در آخرت) و در آن روز که گواهان به پا می‌خیزند، یاری می‌دهیم.<sup>۱۱۵</sup>

و یا اشاره به وعده خاصی باشد که پیامبر اکرم ﷺ به آن حضرت در مورد پیروزی بر ناکثان و پیمان شکنان از قبل داده بود و حتی داستان جنگ جمل را با صراحت به عایشه فرمود و او را از این کار نهی کرد که شرح آن در تواریخ معروف است.<sup>۱۱۶</sup>

آن گاه در ادامه این سخن، پرده‌ها را کنار می‌زند و نیات شوم طلحه و زبیر را از این کار عجولانه آشکار می‌سازد؛ می‌فرماید: «به خدا سوگند، او (طلحه) با شتاب برای خون‌خواهی عثمان اقدام نکرد؛ مگر به جهت این که می‌ترسید خودش (بر کرسی اتهام بنشیند و) نسبت به خون عثمان بازخواست شود؛ زیرا به این کار متهم بود و در میان مردم، کسی حریص‌تر از او بر قتل عثمان نبود و او در واقع، می‌خواست با جمع آوری گروهی گرد خود (به نام خون‌خواهی عثمان) غلط اندازی کند و امر را بر مردم مشتبه سازد و آن‌ها را به شک بیندازد» (وَاللَّهِ مَا اسْتَعْجَلَ مُتَجَرِّدًا<sup>۱۱۷</sup> لِلطَّلَبِ بَدَمِ عُمَانَ إِلَّا خَوْفًا مِنْ أَنْ يُطَالَبَ بِدَمِهِ، لِأَنَّهُ مَطْلَبٌ، وَ لَمْ يَكُنْ فِي الْقَوْمِ أَحْرَصَ عَلَيْهِ مِنْهُ، فَأَرَادَ أَنْ يُغَالِطَ بِمَا أَجْلَبَ<sup>۱۱۸</sup> فِيهِ لِيَلْتَبَسَ الْأَمْرُ وَيَقَعَ الشَّكُ).

و در ادامه این سخن طلحه را در افکار عمومی به محاکمه می‌کشد و می‌فرماید: «این که طلحه برای خون‌خواهی عثمان قیام کرد

۱۱۵- غافر، آیه ۵۱.

۱۱۶- در ذیل خطبه سیزدهم جلد اول، صفحه ۵۱۵ به بعد، در این باره مشروحاً سخن گفته‌ایم.

۱۱۷- «متجرّد» از ماده «تجرّد» به معنای آماده شدن برای انجام دادن کاری با جدّ و جهد است و به شمشیر کشیده از نیام «سیف مجرّد» می‌گویند.

۱۱۸- «أجلب» از ماده «اجلاب» به معنای گردآوری کردن و یاری نمودن است.

هرگز در ادعای خود صادق نبود اگر صداقت می‌داشت به خدا سوگند، او می‌بایست در مورد عثمان یکی از سه کار را انجام می‌داد؛ ولی نکرد (نخست این که) اگر فرزند عفان (یعنی عثمان) ستمکار بود - چنان که او می‌اندیشید - سزاوار بود که با قاتلان او همکاری کند و با یارانش مبارزه نماید و اگر او مظلوم بود سزاوار بود از قتل او جلوگیری کند و برای کارهایش عذرهای موجهی ارائه دهد و اگر در میان دو امر شک و تردید داشت خوب بود کناره‌گیری می‌کرد و به گوشه‌ای می‌رفت و مردم را با او تنها می‌گذاشت» (و وَاللَّهِ مَا صَنَعَ فِي أَمْرِ عُمَانَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ: لَئِنْ كَانَ ابْنُ عَفَانَ ظَالِمًا - كَمَا كَانَ يَزْعُمُ - لَقَدْ كَانَ يَتَّبِعِي لَهُ أَنْ يُوَازِرَ<sup>۱۱۹</sup> قَاتِلِيهِ، وَ أَنْ يُنَابِذَ<sup>۱۲۰</sup> نَاصِرِيهِ. وَ لَئِنْ كَانَ مَظْلُومًا لَقَدْ كَانَ يَتَّبِعِي لَهُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُنْتَهِنِينَ<sup>۱۲۱</sup> عَنْهُ، وَالْمُعَذِّرِينَ<sup>۱۲۲</sup> فِيهِ وَ لَئِنْ كَانَ فِي شَكٍّ مِنَ الْخَصْلَتَيْنِ، لَقَدْ كَانَ يَتَّبِعِي لَهُ أَنْ يَعْتَزِلَهُ وَ يَرْكُدَ<sup>۱۲۳</sup> جَانِبًا، وَ يَدْعَ النَّاسَ مَعَهُ).

سپس می‌فرماید: «ولی او هیچ کدام از این سه را انجام نداد و به کاری دست زد که دلیل روشنی بر آن نبود و عذرهای ناموجهی برای کار خود آورد (نخست بر ضد او قیام کرد سپس به خون‌خواهی او برخاست)» (فَمَا فَعَلَ وَاحِدَةً مِنَ الثَّلَاثِ، وَ جَاءَ بِأَمْرِ لَمْ يُعْرِفْ بَابَهُ، وَ لَمْ تَسْلَمْ مَعَاذِيرُهُ).

امام علیؑ با این دلیل روشن منطقی از روی توطئه و دروغ طلحه پرده برمی‌دارد و نشان می‌دهد که او یک سیاست باز دروغگو است که نان را به نرخ روز می‌خورد؛ چرا که وضع او در برابر

۱۱۹- «یوازر» از ماده «موازره» به معنای یاری کردن است.

۱۲۰- «ینابذ» از ماده «منابذة» به معنای دورافکندن و مبارزه نمودن است.

۱۲۱- «منتھنین» به معنای کسانی است که از کاری جلوگیری می‌کنند و از ماده «فنهته» (بر وزن فیهته) گرفته شده است.

۱۲۲- «معذّرين» به معنای کسانی است که برای کار خود یا دیگران عذری می‌تراشند.

۱۲۳- «یرکد» از ماده «رکود» به معنای راکد و ساکت شدن است.

عثمان - مطابق حصر عقلی - ممکن نبود، از این سه حالت بیرون باشد؛ یا او را ظالم می‌دانست یا مظلوم یا در شک و تردید بود؛ و هر یک از این‌ها برخورد مناسبی را می‌طلبد؛ ولی او یک روز در پشت صحنه، مردم را بر قتل عثمان تحریک می‌کرد و بعد از قتل عثمان، بلافاصله در مقام دفاع از او برآمد و به خونخواهی او پرداخت. این است راه و رسم سیاست بازان حرفه‌ای مکار که گاه در یک روز مسیر خود را یک صد و هشتاد درجه تغییر می‌دهند!! برنامه معاویه در این ماجرا - هر چند دور بود - نیز چندان تفاوتی با «طلحه» نداشت. او هم دست روی دست گذاشت تا «عثمان» کشته شود و بعد به خون‌خواهی او پرداخت. آن‌ها در واقع به قتل عثمان راضی بودند تا جاده برای خلافت آن‌ها هموار گردد و از این کلاه، نمدی برای خود تهیه کنند.

امام علیؑ در عبارات مذکور می‌فرماید: طلحه با قاتلان عثمان همکاری نکرد؛ در حالی تاریخ می‌گوید او با آن‌ها همکاری داشت.

پاسخ این سؤال روشن است: مقصود امام علیؑ این است که علناً و آشکارا وارد میدان نشد؛ ولی به یقین در پشت صحنه جزو کارگردان‌ها بود.

جالب این که به گفته «ابن قتیبه» در «الامامة والسياسة» هنگامی که «عایشه» در «بصره» خطبه می‌خواند که آن‌ها را به خونخواهی عثمان تشویق کند، مردی از اشراف و بزرگان «بصره» نامه‌ای نشان داد که «طلحه» جهت تشویق به قتل عثمان برای او نوشته بود. آن مرد خطاب به طلحه گفت: «این نامه را می‌شناسی؟» «طلحه» گفت: «آری» آن مرد گفت: «پس چرا تغییر موضع دادی؟ دیروز ما را به قتل عثمان تشویق می‌کردی و امروز ما را به خونخواهی او دعوت می‌نمایی؟! شما چنین گفته بودید که علی از شما دعوت کرده بود تا مردم برای تصدی خلافت با شما دعوت کنند؛ چون



سن شما بیشتر بود؛ ولی شما ابا کردید و گفتید: او به دلیل نزدیکی به پیامبر ﷺ و سوابق اش در اسلام بر ما مقدم است و با او بیعت کردید؛ پس چرا امروز بیعت را شکستید؟!»

«طلحه» در پاسخ گفت: «او بعد از آن که خلافت را در اختیار گرفت و مردم با او بیعت کردند چنین پیشنهادی به ما کرد. ما می‌دانستیم او چنین کاری نخواهد کرد و اگر می‌کرد مهاجران و انصار خلافت ما را نمی‌پذیرفتند و ما ترسیدیم اگر بیعت نکنیم کشته شویم؛ لذا از روی اکراه بیعت کردیم!!!»

آن مرد گفت: «این تغییر نظر شما درباره عثمان برای چیست؟» (طلحه عذر مضحکی آورد) گفت: «گروهی بر ما ایراد کردند که چرا به یاری عثمان نشتافتید؟ ما هم جبران این کوتاهی را در آن دیدیم که به خونخواهی او قیام کنیم!»<sup>۱۲۴</sup>

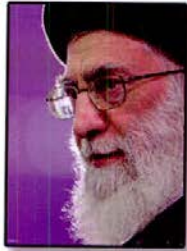
از اینجا روشن می‌شود که مردم آن زمان نیز می‌دانستند طلحه در ادعای خود هرگز صادق نیست و از شگفتی‌های تاریخ اسلام این است که «مدائنی» در کتاب «مقتل عثمان» نقل کرده است که طلحه سه روز از دفن عثمان جلوگیری کرد تا این که بعضی از صحابه به علی رضی الله عنه متوسل شدند که موجبات دفن او را فراهم سازد. طلحه کسانی را در مسیر جنازه نشانده که آن را سنگ باران کنند. سرانجام جنازه او را به نقطه‌ای در مدینه به نام «حش کوب» (محلّی در نزدیکی بقیع) که یهود، مرده‌های خود را در آن جا دفن می‌کردند، آوردند. باز بعضی آن را سنگ باران کردند. علی رضی الله عنه کسی را فرستاد و دستور داد از این کار خودداری کند و بدین ترتیب جنازه عثمان در «حش کوب» دفن شد.<sup>۱۲۵</sup>

۱۲۴- الامانة و السياسة، جلد ۱، صفحه ۸۸- ما در جلد ۵ پیام امام امیرمؤمنان رضی الله عنه ذیل خطبه ۱۳۷، صفحه ۵۱۸ مطالب دیگری آورده‌ام.

۱۲۵- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۱۰، صفحه

حدود و محتوای مسابقه نهج البلاغه پایه نهم

مرحله اول (آموزشگاه)	آزمون کتبی: پرتوی از زندگی نامه امام علی (علیه السلام) و ترجمه خطبه های ۱۰۵ و ۱۵۷
مرحله دوم (منطقه‌ای)	آزمون کتبی: پرتوی از زندگی نامه امام علی (علیه السلام) و ترجمه خطبه ۱۵۷ و شرح و ترجمه خطبه ۱۰۵
مرحله سوم (استان)	۱- آزمون کتبی: ترجمه و شرح خطبه ۱۰۵، و خطبه کنفرانس ۲- کنفرانس یکی از خطبه‌های پیشنهادی
خطبه های پیشنهادی جهت کنفرانس	۱۷۴-۴-۳۷-۱۵۷



«نهج البلاغه گنجینه عظیمی است که به این زودی‌ها حتی نمی‌توان به موجودی آن پی برد و بعد از شناخت است که نوبت بهره‌برداری از آن فرا می‌رسد.»

مقام معظم رهبری (مدظله العالی)



www.serat.pt.medu.ir

ISBN:978-600-390-035-6



www.monadi.org

Email: info@monadi.org